



---

# کتاب الکترونیکی موضوعی

---

Ebook- [www.x-shobhe.com](http://www.x-shobhe.com)



مجموعه پرسش، پاسخ های قرآنی

کتاب چهاردهم



### فهرست مطالب

- سوال ۱: الْجِدَالِ فِي الْقُرْآنِ كُفْرٌ (جدال در قرآن کفر است) که از بیانات رسول اکرم (ص) است، چه تفسیری دارد؟ ..... ۴
- سوال ۲: در یک سایت معتبر، ادعا شده بود احترام اسلام به سایر ادیان الهی و زندگی مسالمت آمیز با آنها، یا به عبارتی "لا اکراه فی الدین"، برگرفته از یکی از رسوم قبیله ای اعراب به نام « غریبه تحت الحفظ » است. آیا اساساً این رسم وجود دارد؟ اگر این ادعا صحیح است پس چگونه اسلام از محیط نازل شده در آن تاثیر نگرفته است؟ ..... ۷
- سوال ۳: قرآن که کتاب هدایت برای بشریت است، اما آیات بسیاری دارد که به ظاهر اختصاص به پیامبر اسلام (ص) دارد. بطور مثال آیات ۷۳-۷۴ سوره اسراء و یا برخی آیات دیگر؟ در صورتی که مصحف شریف باید جامعیت برای عموم داشته باشد؟ ..... ۱۰
- سوال ۴: آیا خطاب تعدادی از آیات کلام الله مجید از جمله آیه "۴۴ - فاطر" که قدرت اقوام پیشین را قوی تر بیان نموده، با توجه به قوی تر شدن بشر عصر حاضر (البته و عمدتاً از لحاظ قدرت تخریب) صرفاً متوجه امت پیامبر خاتم (ص) بوده است؟ پس آیا اگر نتیجه گیری شود که این تعداد از آیات را نباید به همه زمان ها و اقوام تعمیم داد نتیجه گیری صحیحی می باشد؟ ..... ۱۳
- سوال ۵: خداوند در آیه ۲۷ سوره نجم می فرماید: « قطعاً کسانی که به آخرت ایمان ندارند، فرشتگان را در نام گذاری به نام زن نام گذاری می کنند.» چطور می شود کسانی که به آخرت ایمان ندارند وجود فرشتگان را قبول داشته باشند و برای آنها نام هم تعیین کنند؟ ..... ۱۶
- سوال ۶: ادعا می کنند که در قرآن تناقض وجود دارد! از سویی نبودن و ندیدن انسان را دلیل بر ایمان نیاوردن بیان می داند، از سوی دیگر می پرسد: مگر در خلقت ندیدید که چنین و چنان شده است، چرا ایمان نمی آورید؟ خب ندیده اند. .... ۱۹
- سوال ۷: در آیه ۳۰ سوره شوری می فرماید: آن چه از مصائب به شما می رسد، چیز است که با دست های خود فراهم کردید و در آیه ۱۱ از سوره تغابن می فرماید: هیچ مصیبتی به شما نرسد مگر بفرمان خدا. لطفاً توضیح دهید که ایجاد مصائب به دست ماست یا خدا؟ ..... ۲۲
- سوال ۸: در قرآن حرفی از " برف " زده نشده، چرا که در شبهه جزیره عربستان برف نمی بارید و نمی دانستند چیست؟ ..... ۲۴
- سوال ۹: آیه می گوید: اگر در راه ما تلاش کنی ما هم به راه خودمان هدایت می کنیم "لنهدینهم سبیلنا"، حالا سوال من این است که خوارچ چرا خوارچ شدند مگه آدم بدی بودند؟ اونا انقدر ایمان داشتند که گاهی عده ی قلیلشون به لشکر بزرگ رو شکست می داد - و این خود یک شبهه دیگر است که ایمان به خود مهم ترین دلیل پیروزی است و حق بودن و نبودن شخص مهم نیست. .... ۲۶
- سوال ۱۰: چرا خداوند در آخر آیه امانت، فرموده که "إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا"؟ آیا به خاطر اینکه امانت را پذیرفت؟ یعنی انسان کار بدی کرد که آنرا پذیرفت؟ ..... ۲۹
- سوال ۱۱: به من اثبات کنید که به احادیث چگونه اعتماد کنم و چطور بفهمم صحیح هستند یا نه؟ ..... ۳۲

سوال ۱۲: (فضای مجازی): آیا سوره حمد سخن خداست؟ خدا با کی این سخنان را گفته؟! آیا الله خودش را ستایش کرده و گفته ما را به راه راست هدایت کن؟ ... پس نتیجه آن که سخن الله نیست، بلکه سخن یک انسان زمینی است؟ ..... ۳۵

سوال ۱۳: در آیه ۱۷۷ بقره خداوند در توصیف متقین می‌فرماید که آنها به رغم حب مال انفاق می‌کنند، اما خداوند بندگان هم دارند که باوجود صحت عقل دلبسته دنیا و مال آن نیستند و انفاق را دوست دارند آیا نباید مشمول این آیه شریفه بشوند؟ ..... ۳۸

سوال ۱۴: روحانی مسجد ما [به نقل از مرحوم علامه طباطبایی] می‌گوید: حضرت خضر، انسان و پیامبر نبوده، بلکه از فرشتگان می‌باشد؟ ..... ۴۰

سوال ۱۵: در سابتی ادعا شده که در قرآن تناقض هست، چرا که یه جا گفته انسان از لخته خون بوجود آمده، یه جا میگه آب، و یه جا میگه خاک، و یه جا میگه چیزی مانند سفال. یه جا می‌گوید: فرشته مرگ روح را می‌گیرد، یک جا می‌گوید فرشتگان می‌گیرند و یک جا می‌گوید: الله است که روح را از انسان‌ها هنگام مرگ می‌گیرد. .... ۴۳

سوال ۱۶: آیا قرآن بر پایه اینکه در زیر سایه بشریت قرار داشته باشد تاثیر گذارتر است، یا اینکه بشریت زیر سایه قرآن قرار داشته باشد؟ ..... ۴۵

سوال ۱۷: دریک جای قرآن کریم می‌گوید که شیطان جن است؛ و در جای دیگر می‌گوید همه فرشتگان به انسان تعظیم کردند جز شیطان، در نتیجه شیطان نیز فرشته بوده است. پس آیا این یک تناقض در قرآن کریم نیست که شیطان را یک جا جن و در جای دیگر فرشته معرفی کرده است؟ ..... ۴۹

سوال ۱۸: چرا این همه تاکید بر خواندن قرآن به عربی می‌شود و در بیشتر موارد تنها متن عربی قرآن را می‌خوانند و شاید چیز زیادی از آن را متوجه نشوند، در حالی که متن فارسی آن می‌تواند کمک بیشتری به ما بکند؟ ..... ۵۲

سوال ۱۹: بر سر در اتحادیه عرب آیه‌ای نوشته شده به این صورت: «کنتم خیر امة اخرجت للناس». مفهوم واقعی این آیه چیست؟ منظور از اینکه این آیه با لفظ ماضی (کنتم) آمده چیست؟ و به چه علت سران عرب این آیه را استفاده کرده‌اند؟ و آیا واقعا این آیه به عرب‌ها اختصاص دارد با توجه به زمان نزول و استفاده از صیغه ماضی؟ ..... ۵۴

سوال ۲۰: در دعای ندبه آمده: ای فرزند کسی که (در شب معراج) نزدیک شد و نزدیک‌تر شد به فاصله دو کمان یا نزدیک‌تر، در نزدیکی و قرب نسبت به خدای والای اعلی. سوال: منظور از فاصله‌ی پیامبر (ص) با خدا به اندازه‌ی فاصله‌ی دو قوس کمان یا کمتر شد چیست؟ خدا که محدود به مکان و زمان نیست. .... ۵۶

سوال ۲۱: آیاتی که تأکید دارد «غیر خدا را صدا نزنین»، به چه معناست؟ اگر به این معناست که آنها را به خدایی نخوانید، چرا از واژه صدا زدن استفاده شده و نه مثلا از عبادت کردن و ...؟ ..... ۵۸

سوال ۲۲: يك متنی دیدم منسوب به آقای (آیت الله العظمی) بهجت بدین مضمون (بین دهان تا گوش شما کمتر از يك وجب است، قبل از این که حرف از دهان خودتان به گوش خودتان برسد، به گوش حضرت امام زمان رسیده است ...) و حدیثی که شخصی به امام هادی نامه‌ای نوشت که من از شما دور هستم و مشکلاتی دارم به هر حال چه کنم؟ که حضرت در جواب می‌گویند که لب‌ت را حرکت بده و حرف بزن که ما از شما دور نیستیم - و من می‌خواستم بدانم که اصلا سندش صحیح هست یا خیر، و اگر صحیح هست، لطفا بیشتر توضیح دهید زیرا برایم مبهم هست. .... ۶۱

سوال ۲۳: این دیدگاه [که برخی روانشناسان دارند]، تاچه مقدار بر اساس عقلی و اسلامی صحیح است: «انسان باید کار خیر و نیک را برای دیگران انجام دهد و کاری به سپاسگزاری یا عدم سپاسگزاری آنها نداشته باشد». .... ۶۴

سوال ۲۴: آیه ۹۴ سوره بقره می‌گوید که آرزوی مرگ کنید اگر راست می‌گویید. پس چرا گاهی در پاسخ به «چرا اگر خدا قدرت دارد این کار را نمی‌کند یا مرا نمی‌کشد» جواب می‌دهند که خدا نمی‌تواند بخاطر شما کل نظام خلقت را بهم ریزد یا خدا که کارگر شما نیست که هرچه گفتید انجام دهد!!..... ۶۷

سوال ۲۵: مگر خدا نمی‌فرماید که بدی را با خوبی دفع کنید؛ پس چرا در دعای کمیل گفته شده: « اَللّٰهُمَّ وَ مَنْ اَرَادَنِيْ بِسُوْءٍ فَاَرِدْهُ وَ مَنْ كَادَنِيْ فَاَكِدْهُ - خدايا هرکس مرا به بدی قصد کند تو قصدش کن و هرکس با من مکر ورزد تو با مکر کن»..... ۷۰

سوال ۲۶: در تفسیر کدام سوره یا کدام آیه می‌توان معنی و مفهوم تسبیح خداوند ( سبحان الله) را یافت؟ آیا پاسخ اینگونه سوالات ( سبحان الله یعنی چه) را می‌توان از کتب تفسیر قرآن مانند تفسیر نمونه پیدا کرد؟..... ۷۳

سوال ۲۷: با توجه به معنای عبادت که در ترجمه مفردات به معنای اوج تواضع آمده و نه صرفاً سجده و رکوع کردن، نمی‌توان مقصود از معبودها در آیات (احقاف، ۵ و فرقان ۱۹) را بت‌ها یا فرعون‌ها فرض نمود؛ آن معبودها را معرفی کنید..... ۷۵

سوال ۲۸: خداوند در آیه ۴۹ سوره شوری می‌فرماید " تعداد و جنسیت فرزندان، تنها به موهبت الهی است و ...؛" ولی امروزه با دستیابی به علوم و تکنولوژی، هر فرد ناباوروری را بارور می‌کنند و ...؛ آیا این منافات با آیه ندارد و دست بردن در کار خدا حساب نمی‌شود؟..... ۷۸

سوال ۲۹: در قرآن کریم نوشته: کسی را که بعد از ایمان آوردن کافر شود و به کفرش بیافزاید، دیگر هدایت نمی‌شود. لطفاً توضیح بیشتری دهید..... ۸۱

سوال ۳۰: در آن آیه‌ای که خداوند به چهارگروه بهره‌مند از نعمات خود اشاره دارد (نبیین، صدیقین، شهدا و صالحین)، منظور از صدیقین چه کسانی هستند؟ آیا همانطور که از ظاهرش پیداست، منظور "راستگویان" هستند؟ مگر راستگویی یکی از صفات "صالحین" نیست؟ پس دیگر چه نیازی به بیان آن بود؟..... ۸۳

WWW.X-SHOBBE.COM

**سوال ۱: الجِدَالُ فِي الْقُرْآنِ كُفْرٌ (جدال در قرآن کفر است) که از بیانات رسول اکرم (ص) است، چه تفسیری دارد؟ (دکترا/تهران) (۲۳ فروردین ۱۳۹۵)**

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

معانی گوناگون [البته نه متغایری بر آن حمل می‌شود و آن هم به خاطر معانی گوناگون «جدال» و «کفر» می‌باشد.

**جدل:**

جدل یا جدال، از موضوعات مربوط به "گفتگو" می‌باشد. هر گفتگویی، ساختار و شیوه‌ای دارد که متناسب با "هدف" از آن گفتگو اتخاذ می‌گردد؛ چنان که ساختار و شیوه‌ی یک بحث منطقی، یا خبر، یا سؤال، یا جوک و شوخی و مزاح متفاوت است.

در گفتگو اگر "حکمت‌آموزی" هدف باشد، بحث استدلالی می‌شود، اگر "علم‌آموزی" هدف باشد، بحث بیشتر مصداقی و سؤالی می‌شود ...، اما "جدل"، نوعی از گفتگو می‌باشد که هدف از آن پیکار و چیره شدن در "کلام" و خاموش (ساکت) کردن طرف مقابل است.

این جدال ممکن است در گفتگوی برهانی نیز پیش آید، اما نه به صورت تحلیلی و مشروح، بلکه مثلاً با "پاسخ نقضی" انجام می‌شود و ممکن است که با سخنان غیرحکیمانه، غیرمنطقی و با عناد و لجاج و جاهلانه باشد.

از این رو در قرآن کریم تصریح دارد که اگر بحث برای دعوت به سوی حق، روشنی عقل و افزایش علم است، حتماً باید "حکیمانه، متذکرانه و خیرخواهانه" باشد، آن هم به نحو احسن؛ و اگر کار به جدل کشید، آن هم باید به نحو احسن صورت پذیرد. یعنی به دور از حبّ و بغض‌های نفسانی، عناد، لجاج، تندى و ... باشد. با این شیوه از جدل، شاید مخاطب جهالت ورزد و لج کند، اما ممکن است دیگران آگاه و هدایت شوند.

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ صَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (التحل، ۱۲۵)

ترجمه: (مردم را) به سوی راه پروردگارت با منطقی حکیمانه و ادله‌ی قانع‌کننده و با پندی نیک و بیداری‌بخش و عبرت‌آموز دعوت کن و با آنان (مخالفان) به نیکوترین وجه محاجّه و مجادله نما. (این وظیفه‌ی تو، و اما آنها) البته پروردگارت خود داناتر است به کسی که از راه او گم گشته و او داناتر است به هدایت‌یافتگان.

**کفر:**

کفر نیز در لغت به معنای "پوشاندن" است و البته که "پوشاندن" نسبت به عدم صورت نمی‌گیرد، پس هر گاه حقیقت یا واقعیت پوشانده شود، به آن "کفر" می‌گویند.

از این رو، واژه‌ی کفر، گاه در مقابل "ایمان" قرار می‌گیرد، حال آن که به خدا ایمان می‌آورد، نسبت به طاغوت کافر می‌شود و آن که به طاغوت ایمان

وَمَا أَنجِهَ رَا لِبرای مؤمنان مایه درمان و رحمت است از قرآن نازل می‌کنیم، و [لی] ستمگران را جز زیان نمی‌افزاید. (الاسراء، ۸۲)

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا  
پس آیا در (معارف) این قرآن اندیشه نمی‌کنند؟ و اگر از جانب غیر خدا بود مسلماً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند (النساء، ۸۲)

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
پس هنگامی که قرآن می‌خوانی از شیطان رانده شده به خدا پناه بر (التحل، ۹۸)

وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ  
و چون قرآن خوانده شود بدان گوش فرا دهید و خاموش باشید، باشد که مشمول رحمت شوید (الأعراف، ۲۰۴)

وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَجَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مًسُورًا  
و چون قرآن بخوانی، میان تو و کسانی که به آخرت ایمان ندارند پرده‌ای پوشیده قرار می‌دهیم. (الاسراء، ۴۵)

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّذِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا (الاسراء، ۹)  
حقاً که این قرآن (جامعه انسانی را) به پایدارترین و استوارترین طریقه و آیین هدایت می‌کند، و مؤمنانی را که پیوسته عمل‌های صالح به جا می‌آورند بشارت می‌دهد که برای آنها (در دنیا و آخرت) پاداشی بزرگ است

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ  
در حقیقت، ما کتابی به سوی شما نازل کردیم که یاد شما در آن است. آیا نمی‌اندیشید؟ (الانبیاء، ۱۰)

www.x-shobhe.com

می‌آورد، نسبت به خدا کافر می‌شود. «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ / (البقره، ۲۵۶)». و گاهی "کفر" در مقابل "شکر" قرار می‌گیرد، از این رو به ناشکری، "کفران نعمت" می‌گویند. یعنی نعمت را می‌پوشاند، بالتبع "نعیم" را نمی‌بیند.

پس کفر نیز نه تنها مصادیق گوناگون دارد، بلکه شدت و ضعف مرتبه دارد. چنان که پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) می‌فرمایند:

«دَنَى الْكُفْرِ أَنْ يَسْمَعَ الرَّجُلُ عَنْ أَخِيهِ الْكَلِمَةَ فَيَحْفَظَهَا عَلَيْهِ يُرِيدُ أَنْ يَفْضَحَهَا بِهَا» (وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۲۱۱)

ترجمه: کمترین درجه‌ی کفر، این است که آدمی از برادر خود سخنی بشنود و آن را نگه دارد تا (روزی) به وسیله‌ی آن رسوایش گرداند.

### الجدال فی القرآن کفر

پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) فرمودند: جدال در قرآن کفر است. (نهج الفصاحه، ص ۲۷۸)

حال با توجه به معانی «جدال و کفر»، باید ببینیم که قرآن چگونه کتابی است و چرا جدال در آن کفر است؟

قرآن نور است، قرآن کتاب حکمت است، قرآن کتاب علم است، قرآن کتاب هدایت است، قرآن برنامه‌ی سعادت است ... و در یک سخن «کلام‌الله» است. از این رو شاید کسی قرآن نخواند - شاید بخواند و ایمان نیاورد - شاید کم و بیش بخواند، اما زیاد نفهمد و نیاموزد - شاید سؤال داشته باشد - شاید حتی با شبهه‌ای مواجه شود و ...؛ اما در آن "جدل" نمی‌کند؛ سعی نمی‌کند که طرف مقابل را با سخنی خاموش سازد، چرا که قرآن کلام‌الله است، همیشه گویاست و با این سخنان خاموش نمی‌شود:

«يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (التوبة، ۳۲)

ترجمه: آنها می‌خواهند نور خدا را (دین و کتاب او را) با سخنانشان خاموش نمایند در حالی که خداوند نمی‌خواهد جز آن که نور خود را کامل نماید هر چند کافران خوش ندارند.

پس کسی که به جای حکمت‌آموزی، تعلّم و کسب علم، تحقیق و مطالعه، پرسش و پاسخ منطقی، تأمل و تعمق در آیات، تعقل و تفکر در موضوعات و فرازها، توجه به سؤالات مطروحه در قرآن کریم و پاسخ‌های ارایه شده، راه رفتن در نور و هدایت‌پذیری، در قرآن کریم شیوه جدال را برگزیند، هم حق را پوشانده است و هم نعمت را پوشانده است، پس به هر دو شکل کفر ورزیده است. لذا فرمود: «الجدال فی القرآن کفر».

### حدیث:

\* قال رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله): إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النُّورُ الْمُبِينُ، وَ الْحَبْلُ الْمَتِينُ، وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى، وَ الدَّرَجَةُ الْعُلْيَا، وَ الشِّقَاءُ الْأَشْفَى، وَ الْفَضِيلَةُ الْكُبْرَى، وَ السَّعَادَةُ الْعُظْمَى مَنِ اسْتَضَاءَ بِهِ نُورَهُ اللَّهُ، وَ مَنِ اعْتَقَدَ بِهِ فِي أَمْرِهِ عَصَمَهُ اللَّهُ وَ مَنِ تَمَسَّكَ بِهِ أَنْقَذَهُ اللَّهُ ...

(بخارالأنوار، ج ۹۲، ص ۲۱ - التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص: ۴۵۰)

ترجمه: پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمودند: به درستی که این قرآن نوری است آشکار و ریسمانی محکم، پناهی مطمئن و مقامی بالا، شفا‌ی شفاخواهان و فضیلتی بزرگ و سعادت‌ی عظمی است. و هر که کارهای خود را بر طبق قرآن انجام دهد، خدا او را از لغزش نگاه می‌دارد. هر که چنگ در قرآن زند، خدا او را نجات می‌دهد.

\* قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه‌السلام): عَلَيْكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ الْحَبْلُ الْمَتِينُ وَ النُّورُ الْمُبِينُ وَ الشِّقَاءُ النَّافِعُ وَ الرَّبُّ النَّافِعُ وَ الْعِصْمَةُ لِلْمُتَمَسِّكِ وَ النَّجَاةُ لِلْمُتَعَلِّقِ لَا يَبْغُوحُ فَيَقْوَمَ وَ لَا يَزِيغُ فَيَسْتَعْتَبَ وَ لَا تَخْلُفُهُ كَثْرَةُ الرِّدِّ وَ وُلُوحُ السَّمْعِ مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ وَ مَنْ عَمِلَ بِهِ سَبَقَ. (نهج البلاغه، ص ۲۲۰)

ترجمه: بر شما باد به کتاب خدا که ریسمان استوار است، و نور آشکار است، و درمانی است سوددهنده، و تشنگی را فروشاننده. چنگ در زنده را نگهدارنده، و در آویزنده را نجات‌بخشنده. نه کج شود تا راستش

گردانند، و نه به باطل گراید تا آن را برگردانند. کهنه نگردد به روزگار، نه از خواندن و نه از شنیدن بسیار. راست گفت آن که سخن گفت از روی قرآن، و آن که بدان رفتار کرد از دیگران پیش افتاد.

**مشارکت و هم‌افزایی** (سؤال کوتاه و نشانی لینک پاسخ، جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی)

\*- حدیث «جدل در قرآن کفر است»، چه تفسیری دارد؟

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/V4V6.html>



[https://telegram.me/x\\_shobhe](https://telegram.me/x_shobhe)

WWW.X-SHOBHE.COM

**سوال ۲:** در یک سایت معتبر، ادعا شده بود احترام اسلام به سایر ادیان الهی و زندگی مسالمت آمیز با آنها، یا به عبارتی "لا اکره فی الدین"، برگرفته از یکی از رسوم قبیله‌ای اعراب به نام « غریبه تحت الحفظ » است. آیا اساساً این رسم وجود دارد؟ اگر این ادعا صحیح است پس چگونه اسلام از محیط نازل شده در آن تأثیر نگرفته است؟ (۲۳ فروردین ۱۳۹۵)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ادعایشان در مورد اسلام عزیز، قرآن مجید و این آیه مبارکه بر هیچ سند و منطقی استوار نبوده و وارد نیست، اما با این حساب اذعان و اقرار دارند که نظریه‌ی "پلورالیزم دینی"، که غرب مدعی ابداع و ابتکار آن است، ریشه در رسوم قبیله‌ای اعراب جاهلیت و بت پرست دارد.

اول آن که: ادعاهای آن سایت معتبر، هیچ ربطی به این آیه مبارکه ندارد. و دوم آن که: احترام به تمامی ادیان نیز یک دروغ و نیرنگی است که ادیان باطل آن را ترویج می‌کنند تا بتوانند بدین وسیله، خود را تطهیر کرده و سپس "نفوذ" کنند و به اهداف "سلطه" برسند.

**الف - «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»** ضمن آن که یک خبری از چگونگی "خلقت انسان" می‌باشد، با توجه به ادامه‌ی آیه [که معمولاً آن را نمی‌خوانند تا حقیقت روشن نشود] یک اصل "عقلی" نیز می‌باشد، چرا که می‌فرماید: اجبار نیست، چون «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ - همانا راه رشد از گمراهی روشن شده است».

**ب -** جنبه‌ی "خبری" آیه این است که انسان را به چگونگی خلقتش آگاه می‌سازد و می‌فرماید که شما را مانند فرشتگان، حیوانات، نباتات و جامدات، "مجبور" نیافریدم، بلکه به فضیلت "اختیار و اراده" نیز مفتخران نموده‌ام. از این رو، در (اصول عقاید) و بالتبع گرایشات، بی‌اختیار و مجبور نمی‌باشید. می‌توانید خداوند سبحان و مَنان را بشناسید و بندگی کنید - چنان که می‌توانید چشم و گوش و عقل و قلب خود را بر روی حقایق عالم هستی ببندید و به او کافر شوید - چنان که می‌توانید بنده و برده‌ی طواغیت و فراعنه‌ی گذشتگان یا عصر خود باشید - چنان که می‌توانید انواع و اقسام بت‌ها و مجسمه‌ها و حتی مجسمه‌ی یک گوساله را "إله" و معبود خود بگیرید - یا "اسم‌ها و ایسم‌های" متفاوت بسازید و برایشان قداست و حرمت قائل شوید ... و یا حتی بنده‌ی هوای نفس خود گردید.

«أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا» (الفرقان، ۴۳)

ترجمه: آیا آن کس که هوای [نفس] خود را معبود خویش گرفته است دیدی؟ آیا [می‌توانی] ضامن او باشی؟

**ج -** اگر آیه را مثله نکنند تا تکه‌ای از آن را که به مذاقشان خوش می‌آید بردارند، و اگر تمام آن را درست بخوانند و در پیامش دقت، تأمل و تفکر کنند، معنا، مفهوم و مقصود از «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» را نیز درست درک خواهند کرد. می‌فرماید:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنَ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (البقره، ۲۵۶)

ترجمه: در (اصول اعتقادات) دین اکره نیست (زیرا اذعان و باورهای باطنی اکره‌پذیر نیستند، بلکه تابع دلیل و برهان می‌باشند، و) بی‌تردید راه هدایت از

هدایت و رشد آدمی به سوی کمال، موهون تشخیص و تمیز "فرق" بین حق و باطل در بُعد نظری و گرایش به حق و محترم شمرن آن و رویارویی با باطل، در بُعد عملی می‌باشد؛ لذا به تمامی انبیای الهی کتاب "فرقان" نازل گردید.

نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ التُّورَةَ وَالْإِنْجِيلَ  
این کتاب را به حق بر تو نازل کرد که تصدیق کننده کتابهای پیشین است و تورات و انجیل را پیش‌تر نازل کرد  
مِن قَبْلِ هَٰذَا لِلنَّاسِ وَأَنزَلَ الْفُرْقَانَ  
الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ  
پیش از این برای هدایت مردم، و فرقان را (کتاب‌های آسمانی دیگر جدا کننده حق از باطل را) نازل کرد. بی تردید کسانی که به آیات و نشانه‌های خدا کفر ورزیدند برای آنها عذاب سخت است و خداوند مقتدر و صاحب انتقام است.  
(آل عمران، ۳ و ۴)

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ (الأنبياء، ۴۸)  
و در حقیقت، به موسی و هارون فرقان دادیم و (کتاب‌ها)شان را برای پرهیزگاران روشنائی و اندرزی است

تَسَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلنَّاسِ نَذِيرًا (الفرقان، ۱)  
بزرگ [و خصمه] است کسی که بر بنده خود، فرقان [کتاب جداکننده حق از باطل = قرآن] را نازل فرموده، تا برای جهانیان هشداردهنده‌ای باشد.

مگر می‌شود که مؤمنان به "الله و بازگشت به سوی او"، با مؤمنان به طاغوت‌ها و خدایان دروغین مدرن و سنتی، با هم و کنار یک دیگر، زندگی مسالمت آمیزی داشته باشند، در حالی که کفار، دنیاگرا، حریص، مستکبر و ظالمند و طمع در جان، مال و نوامیس مادی و معنوی مؤمنان دارند؟  
پس این شعار (پلورالستی) یک دروغ بزرگ تبلیغاتی و تاکتیکی و ترغیب در جنگ نرم است.

اگر تمامی ادیان در نزدشان محترم هستند، پس چرا مسلمانان را به خاطر اعتقادشان به رویت الله جل جلاله و تکلیب رویت ابر قدرت‌های ظالم، در گذشته و حال، مورد هجمه و قتل عام قرار داده‌اند؟!

الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ يَقُولُوا رَبَّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفُتِنَتْ لِهٰذِهِمْ صَلَواتٌ وَمَسَاجِدٌ يُذَكِّرُ فِيهَا اسْمَ اللَّهِ كَثِيرًا وَيَتَنَمَّرُونَ اللَّهُ مِنْ تَحْتِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (الحج، ۴۰)  
همان کسانی که بناحق از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند، [آنها گناهی نداشتند] جز اینکه می‌گفتند: «پروردگار ما خداست» و اگر خدا بعضی از مردم را با بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، صومعه‌ها و کلیساها و کلیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده می‌شود، سخت ویران می‌شد، و قطعاً خدا به کسی که [دین] او را یاری می‌کند، یاری می‌دهد، چرا که خدا سخت نیرومند شکست‌ناپذیر است.

تمامی تخریب‌ها، تروها و جنگ‌هایی که امروز آمریکا و متحدانش به راه می‌اندازند، برای تحمیل رویت آمریکا و دین خودشان است.

www.x-shobhe.com



گمراهی (به واسطه‌ی عقل و این قرآن) روشن شده است، پس هر که به طغیانگر (شیطان و پیروانش) کفر ورزد و به خدا ایمان آورد حقا که به دستگیره‌ی محکم چنگ زده که گسستن ندارد، و خداوند شنوا و داناست.

### نتیجه‌ی یک:

پس معلوم شد که آیه‌ی مبارکه، هیچ ربطی به «احترام اسلام به سایر ادیان الهی و زندگی مسالمت‌آمیز با آنها» ندارد که بگویند: رسم فلان قبیله بوده است یا خیر؟!

بله، کفار و بت‌پرستان، گاهی بر سر بت‌هایشان به جان هم می‌افتادند [چنان که امروز نیز همین‌طور است] و گاهی که با دشمن واحدی [به ویژه پیامبری که دعوت به توحید می‌نماید] مواجه می‌شدند، می‌گفتند: بیایید مذاکره کنیم، مشارکت کنیم، به بت‌های هم احترام بگذاریم و متحد شویم و ... [مثل اتحاد مشرکین امروزی]؛ اما این ربطی به اسلام و این آیه ندارد، چنان که در همین آیه‌ی مبارکه، سخن از تکفیر طاغوت و ایمان به الله جلّ جلاله می‌باشد.

### احترام به تمامی ادیان؟!

اصل این ادعا، دروغ بزرگی برای فریب مردمان و به ویژه موحدین و معتقدین به "توحید و معاد" است که به آنها «اهل کتاب» گفته می‌شود.

از یک سو می‌دانیم که «دین» اختصاصی به اسلام، مسیحیت و سایر ادیان الهی ندارد، بلکه هر نوع نگرشی به جهان و هر نوع اعتقادی به اول و آخر عالم هستی یک نوع «دین» است و هر نوعی از باورها و نبایدهای (قوانین) منطبق بر جهان‌بینی‌های گوناگون نیز نوعی «شریعت» است. پس در این عالم هیچ کس بی‌دین نیست؛ خواه مسلمان باشد یا مسیحی یا بودیسم یا گرویده به مارکسیسم یا لیبرالیسم یا فراماسون یا صهیونیسم و ... .

از سوی دیگر (با توجه به تعریف دین و دینداری)، دقت کنیم که "احترام به تمامی ادیان"، نزد کدام انسان خردمند و حتی کم شعوری معتبر بوده است که نزد اسلام و مسلمین معتبر باشد؟!

فرعون، معاویه، یزید، خوارج و ... در قرون گذشته - چنگیز، سزارها و تزارهای خونریز در قرون وسطی - هیتلر، لنین، موسیلینی، روزولت و ... در قرن اخیر و همچنین سران امریکا، انگلیس، فرانسه، اسرائیل و سایر حکومت‌های استکباری، جبار و آدمکش در عصر ما، همه "دین" دارند، آیا همه نزد خودشان محترمند که نزد دیگران باشند؟!

فراماسون دین است، صهیونیسم نیز دین است، اسلام وهابی انگلیسی نیز دین است، اسلام داعشی هم دین است، اسلام امریکایی و انگلیسی نیز دین است و این همه جنایات، خونریزی‌ها، تجاوزها و چپاول‌ها می‌کنند، آیا همه محترم هستند یا باید باشند؟!

\*- چطور شد که در این میان، فقط اسلام ناب و مسلمین واقعی هستند که هیچ حرمتی ندارند، می‌شود به سرزمین‌های آنان هجوم برد، و از بوسنی در اروپا گرفته تا ایران، عراق، افغانستان، فلسطین، لبنان، غزه، سوریه و ... در قلب آسیا گرفته تا میانمار در شرق آسیا، قتل‌عامشان نمود؟!

### نتیجه‌ی دو:

پس معلوم شد که شعار پلورالیستی «احترام به همه‌ی ادیان»، یک دروغ بزرگ استعماری و استثماراری و حتی استثماراری می‌باشد. در حقیقت و واقعیت، چنین نیست که اعتقادات و نظرات همگان محترم باشد.

چطور می‌شود که بی‌حرمتی به خدا در «کفر و شرک» جایز و محترم باشد، اما حرمت کفار و مشرکین نباید شکسته شود؟!

پس هر چه بوی کفر، شرک و نفاق دهد، بی‌حرمت است، به ویژه اگر نمود و خروجی‌اش، استکبار و بالتبع ظلم و جنایت باشد. چه فردی و چه اجتماعی.

اگر قرار بود [به ویژه در نگاه اسلام و قرآن] همه ی ادیان محترم باشند، نه تنها هیچ پیامبری ارسال نمی شد، بلکه اصلاً بهشت و جهنمی خلق نمی شد و قیامتی نیز برپا نمی گردید و همه چیز مساوی می شد. فرقی بین عقل و جهل، حق و باطل، عدل و ظلم و ... نبود.

"دین" خدا آمده تا همین فرقها را بشناساند و انسان را بیدار و هوشیار سازد. کتاب خدا "فرقان" است. برای تمامی انبیای الهی، "فرقان" نازل شده تا این فرقها شناخته، دیده و رعایت شود.

#### مرتبط:

\*- تفسیر آیه (لا اكره فی الدین ... ) را كه مورد برداشت های متفاوت و گاه سوء استفاده ها قرار گرفته است توضیح دهید؟ (۲۴ تیر ۱۳۹۲)

**مشارکت و هم افزایی** (سؤال کوتاه و نشانی لینک پاسخ، جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی)

\*- ادعا شده كه دستور اسلام بر احترام به همه "ادیان و لا اكره فی الدین"، ریشه در رسوم اعراب جاهلی دارد.

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/v482.html>

**سوال ۳: قرآن که کتاب هدایت برای بشریت است، اما آیات بسیاری دارد که به ظاهر اختصاص به پیامبر اسلام (ص) دارد. بطور مثال آیات ۷۳-۷۴ سوره اسراء و یا برخی آیات دیگر؟ در صورتی که مصحف شریف باید جامعیت برای عموم داشته باشد؟ (۲۴ فروردین ۱۳۹۵)**

کل قرآن مجید، به پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله نازل شده است و مخاطب وحی ایشان هستند، اما برای راهنمایی، رحمت و بشارت هر کسی که تسلیم حق شود (اسلام بیاورد) نازل شده است

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه آیات مورد سؤال، به شرح ذیل می باشد:

«وَإِن كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا» (الإسراء، ۷۳)

ترجمه: و چیزی نمانده بود که تو را از آنچه به سوی تو وحی کرده ایم گمراه کنند تا غیر از آن را بر ما ببندی و در آن صورت تو را به دوستی خود بگیرند.

«وَلَوْلَا أَن تَبَتُّنَا لَقَدْ كِدْتُمْ تَرَكَنَ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا» (الإسراء، ۷۴)

ترجمه: و اگر نه این بود که تو را (به واسطه مقام عصمت و محافظت فرشتگان) ثابت قدم و استوار کردیم همانا نزدیک می شد که به سوی آنها اندکی میل کنی.

\* بی تردید در قرآن کریم نکاتی بیان شده که همگان باید آن را بدانند، نه این که الزاماً مربوط به همگان باشد. چنان که حتی در موضوع "احکام" چنین است. همگان باید بدانند که حج از عبادات های واجب می باشد، اما به جز افراد با استطاعت را شامل نمی گردد.

\* البته آیات فوق، گرچه خطاب به ایشان و در مورد ایشان است، اما به نکات بسیار مهمی اشاره کرده که مربوط به همگان است و همگان باید آن را بدانند. از این رو ابتدا به نکات مطروحه در این آیات اشاره می شود و سپس درباره ی چرایی بیان سایر آیاتی که مختص ایشان می باشد، اشاره ای خواهیم داشت:

### نکات مبتلابه همگان در آیات فوق:

**یک -** از آیه ی قبل روشن می شود که سخن از سیاست ها و روش های عملیاتی کفار و مشرکین بی بصیرت و سیاه دل می باشد. یعنی درس دشمن-شناسی، که برای همگان عمومیت دارد و لازم می باشد.

می فرماید آنهایی که در این دنیا نسبت به دیدن حقایق کورند و انسان های بی بصیرتی هستند (فِي هَذِهِ أَعْمَى)؛ تا آنجا که بتوانند، به صورت مستقیم دشمنی می کنند، از تهدید، تحریم اقتصادی [در شعب ابیطالب]، حبس و شکنجه و ترور گرفته، تا تحمیل جنگ های پیاپی. اما اگر دیدند که موفق نبوده اند و با این روش ها در آینده نیز موفق نخواهند شد، سیاست نفاق و تاکتیک نزدیک شدن برای "نفوذ" را پیش می گیرند.

**دو -** هدف آنها از این نزدیکی، فریب و ایجاد فتنه است (لَيَفْتِنُونَكَ).

**سه -** دشمنان برای "نفوذ" جهت فریب و فتنه، ابتدا سران یک قوم، یا حرکت، یا جریان را نشانه می روند. حتی اگر شخص رسول اکرم (صلوات الله علیه و آله) باشند. پس دیگران باید کاملاً و به مراتب بیشتر بصیرت به خرج داده و مراقب خود باشند.

وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِّنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ (التحل، ۸۹)

و [به یاد آور] روزی را که در هر امتی گواهی از خودشان برایشان برانگیزیم، و تو را [هم] بر این [امت] گواه آوریم، و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است، بر تو نازل کردیم.

گاهی ما یک آیه را می خوانیم و چون موضوع مبتلابه ما نیست، از خود می پرسیم: این که تمام شمول نیست، پس چرا نازل شد؟ اما معنای تمام شمول این نیست که تک به تک آیاتش، موضوع همگان باشد، بلکه همگان باید پاسخ نیاز و سؤال خود را در آن بیابند.

برتردید، به غیر از نیازهای عمومی، نیازهای تخصصی و علمی یک حکیم و فیلسوف، یا یک فقیه، یا یک ادیب، یا یک مورخ، یا یک فیلم ساز تاریخی، یا یک بازرگان، یا یک مدیر مسئول، یا یک فرمانده نیروی نظامی، یا یک قاضی و ... متفاوت می باشد.

امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام: أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَالْحَدِيثَ عَنِ الْمَاهِي وَذَوَاءِ دَائِكُمْ وَنَطْعَ مَا يَبْتَكُمُ؛ آگاه باشید که دانش آینده، اخبار گذشته و درمان دردهایتان و نظم میان شما در قرآن است. (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۸)

امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام: إِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ آتِيٌّ وَبَاطِنُهُ عَمِيٌّ لَا تَقْنَىٰ عَجَائِبُهُ وَلَا تَقْضَىٰ غَرَائِبُهُ وَلَا تَكْشِفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِهُ؛ (نهج البلاغه، خطبه ۱۸) برآستی که قرآن ظاهرش زیباست و باطنش عمیق، عجایبش پایان ندارد، اسرار نهفته آن پایان نمی پذیرد و تاریکی های جهل جز بوسیله آن رفع نخواهد شد.

حضت امام صادق علیه السلام: مَنْ لَمْ يَعْرِفِ الْحَقَّ مِنَ الْقُرْآنِ لَمْ يَتَّكِبِ الْفِتْنَةَ؛ (محاسن، ج ۱، ص ۲۱۶) هر کس حقیقت را از طریق قرآن نشناسد، از فتنه ها پرکار نمی ماند.



www.x-shobhe.com

**چهار -** ساختار ظاهری درخواست‌های کفار و مشرکین، نه تنها صد در صد مغایر نیست، بلکه چه بسا خوب و مفید به حال یک حرکت نیز به نظر آید. آنان می‌گفتند: اگر می‌خواهی که ما دست از عناد و دشمنی برداریم، جنگ و تحریم و فتنه تمام شود، اصلاً همه‌ی ما نیز تو را تأیید کنیم و ...، دو خواسته داریم، اول آن که دست از بدگویی نسبت به خدایان ما برداری (به قول معروف این قدر مرگ بر امریکا، انگلیس و اسرائیل نگویید) و دوم آن که دست از حمایت یک مشیت بدبخت، بیچاره، فقیر و مستضعف بردارید و اینها را دور خود جمع نکنید، تا نزدیک شدن ما به شما، با شئون ما مغایرت نداشته باشد (درست مثل امروز - پس آیات همگان را شامل می‌شود).

بدیهی است که هر حاکم، سیاستمدار، رهبر و مدیری، اگر تقوا و بصیرت لازم را نداشته باشد تا خدا حفظش کند، فریب می‌خورد و حتی شاید با خود بگوید: این منم که با پذیرش این دو شرط، آنها را فریب می‌دهم. یک مدتی از خدایان بدگویی نمی‌کنیم و حتی با آنها ابراز دوستی هم می‌کنیم تا قلوبشان نسبت به ما تلطیف شده و به ما نزدیک شوند، یک مدتی هم به جای مستضعفین، با آنها نشست و برخاست می‌کنیم، ملاقات و گردهمایی ترتیب می‌دهیم و رفت و آمد و مذاکرات چند جانبه راه می‌اندازیم ...؛ بعد که به قدرت بیشتری رسیدیم، فکر دیگری می‌کنیم.

**پنج -** این که می‌فرماید: نزدیک بود تو را بفریبند، معنایش این نیست که کم مانده بود تا تو فریب بخوری، بلکه معنایش این است که با سیاست‌ها، روش‌ها، تاکتیک‌ها، نفوذ در میان نزدیکان و ...، تا این حد به تحقق هدف خود نزدیک شده بودند.

**شش -** «لَقَدْ كَذَبْتَ تَرَكَنَّ إِلَيْهِمْ شَيْنًا قَلِيلًا» حاکی از آن است که نزدیک شدن و تمایل به پیشنهادات و امیال آنان، حتی به اندازه‌ی ذره‌ای، کلامی، قدمی، لیخندی و ...، موجب لغزش و هلاکت می‌گردد. چرا که هر گامی، زمینه‌ساز و تحمیل‌کننده‌ی گام‌های بعدی می‌باشد.

**هفت -** می‌فرماید که در این امر بزرگ هدایت، رشد و کمال، ثابت قدمی لازم است و اندکی لغزش و تزلزل، سبب سقوط و هلاکت می‌گردد، اما فراموش نشود «این خداست که مؤمن را ثابت قدم می‌گرداند» (وَلَوْلَا أَنْ تَبَتَّلْنَاكَ - اگر نه این بود که تو را ثابت قدم گردانیدیم ...).

**هشت -** اما ثبات قدم در ایمان تا حدی که به انسان حتی اندکی لغزش راه نیابد، همین‌طوری، دیمی، شانسی و حتی با سر دادن شعارها و «انشاء الله و ماشاء الله» گفتن میسر نمی‌گردد، بلکه قرار گرفتن زیر چتر عصمت (محافظة) و حمایت الهی، مستلزم "ایمان، عمل صالح و بندگی خالص" می‌باشد که سرآمد و شناسنامه‌ی تمامی عبادات و بندگی‌ها، "نماز" است. لذا در آیات بعد، امر به نماز و نوافلی چون نماز شب و تهجد نمود و سپس امر به "دعا" کرد تا به نقش و اهمیت دعا نیز پی‌بیریم و فرمود که بگو:

«وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا» (همان، ۸۰)

ترجمه: و بگو پروردگارا مرا [در هر کاری] به طرز درست داخل کن و به طرز درست خارج ساز و از جانب خود برای من تسلطی یاری‌بخش قرار ده.

و البته پس از این همه، امر به اقرار، اذعان و اِشعار شعارهای حکیمانه و بر حق و روشنگرانه داد و فرمود:

«وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» (همان، ۸۱)

ترجمه: و بگو حق آمد و باطل نابود شد آری باطل همواره نابودشدنی است.

**\*\*\*** پس آنچه در این آیات آمده و بیان شده، مربوط و مبتلا به تمامی اهل ایمان، به ویژه رهبران، سیاستمداران، مسئولان، مدیران، صاحبان قلم و تربیون و ... تا آخرالزمان می‌باشد.

[اگر به بیانات مقام معظم رهبری در خصوص بصیرت، مذاکره، نفوذ، لیخند دشمنان، بزک چهره‌ی امریکا ... و تذکرات پیاپی به مسئولین و مردم، به ویژه در خصوص مذاکرات توجه شود، دقیقاً شرح همین آیات در مصادیق عینی و عملی آن می‌باشد. پس می‌بینیم که درس‌هایی است برای همگان، در هر زمان و مکانی]

## آیات دیگر:

اما آیات دیگری هم وجود دارد که به نظر می‌رسد کاملاً مربوط به شخص ایشان می‌باشد.

اول دقت شود که حرف «كَ = أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ - أَعْطَيْنَاكَ و ...» به مثابه‌ی انحصار موضوع به ایشان نمی‌باشد، بلکه در بسیاری از موارد شامل سایرین نیز می‌گردد، مثل نزول قرآن یا اعطای خیر کثیر (کوثر) در وجود حضرت فاطمه (علیها السلام)، که به ایشان نازل و اعطا شد، اما شامل همگان است. ولی در هر حال مخاطب تمام قرآن، شخص ایشان می‌باشند و این نزول و اعطا، به شخص ایشان صورت گرفته است.

دوم دقت شود که آیات قرآن کریم، یا علم و حکمت است، یا خبر در قالب تاریخ گذشتگان است، یا خبر از احوال معاصر و آیندگان، یا خبر از قیامت و احوال آن، یا درس اخلاق، یا احکام ... و معمولاً در ذکر یک مطلب خاص در یک یا چند آیه، تمامی این جنبه‌ها وجود دارد. مثل تمامی قصص قرآن کریم [بدون استثنا] که تاریخ، خبر از غیب گذشته، حکمت، اخلاق، دوست‌شناسی، دشمن‌شناسی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، رفتارشناسی، حکمت و فلسفه ... و حتی احکام را در دل خود دارد.

به عنوان مثال: نقل از تاریخ گذشته می‌کند و می‌فرماید: وقتی حضرت موسی (علیه السلام) دعایش مستجاب شد و عبد صالح (حضرت خضر (علیه السلام)) را یافت، از او می‌پرسد: آیا اجازه می‌دهی از تو تبعیت کنم تا طریق "رشد" را به من تعلیم دهی؟ او آری، یا نه، نمی‌گوید: بلکه پاسخی می‌دهد که هم خبر از شرایط و احوال حضرت موسی (علیه السلام) است و هم سراسر علم و حکمت و اخلاق است و هم به قوانین و اصول کلی که همگان را شامل می‌شود تصریح نموده و می‌فرماید:

«قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا - گفت: [بی‌تردید] تو تاب و توان استقامت در کنار من را نداری»، علتش را نیز بیان می‌دارد و می‌فرماید: چرا که «وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا - و چگونه می‌توانی بر چیزی که به شناخت آن احاطه نداری صبر کنی؟».

پس تعلیم می‌دهد که "خبر، آگاهی، شناخت و علم"، ریشه و علت "صبر و استقامت" می‌باشد، پس اگر علت (آگاهی) نبود، معلول (صبر) نیز نخواهد بود، و در آیات بعدی می‌فرماید که این قاعده کلی، با «إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ مَشَاءَ اللَّهُ» نیز تغییر نمی‌یابد. چنان که حضرت موسی (علیه السلام) به او گفت: «سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا - ان شاء الله که مرا صبور خواهی یافت»؛ ولی حکمت بیان شده از سوی حضرت خضر (علیه السلام)، در عمل تثبیت شد. او چون به حکمت حوادث پیش آمده علم و آگاهی نداشت، نتوانست صبر و استقامت لازم را از خود نشان دهد.

پس حداقل حکمت بیان آياتی که در خصوص شخص رسول الله (صلوات الله عليه وآله) می‌باشد، این است که همگان باید بدانند که ایشان در چه شرایطی بودند و چه تعاریف، توصیفات و اوامری از جانب خدا برای ایشان و بر ایشان نازل شده است. یک جا می‌فرماید: تو را **رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ** قرار دادیم، این خاص ایشان است، اما باید همگان ایشان را با این ویژگی بشناسند، یک جا می‌فرماید: این دستور اختصاص به تو دارد. پس باید همگان بدانند که فعل ایشان، بر اساس وحی و امر الهی بوده است و ...

**سوال ۴:** آیا خطاب تعدادی از آیات کلام الله مجید از جمله آیه "۴۴ - فاطر" که قدرت اقوام پیشین را قوی تر بیان نموده، با توجه به قوی تر شدن بشر عصر حاضر (البته و عمدتاً از لحاظ قدرت تخریب) صرفاً متوجه امت پیامبر خاتم (ص) بوده است؟ پس آیا اگر نتیجه گیری شود که این تعداد از آیات را نباید به همه زمان ها و اقوام تعمیم داد نتیجه گیری صحیحی می باشد؟

(دکترای بهداشت/تهران) (۴ اردیبهشت ۱۳۹۵)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

خیر، متوجه همگان است، اگر چه هیچ معنی ندارد که موضوع آیه ای متوجه امت های پیشین باشد، و برای امت های بعدی، مایه ی علم، حکمت، درس، تذکر و عبرت باشد.

متن و ترجمه ی آیه ای که برای نمونه بیان شده، به شرح ذیل می باشد:

«أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِن شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا» (فاطر، ۴۴)

ترجمه: و آیا در روی زمین سیر نکردند تا بنگرند که سرانجام کسانی که پیش از آنها بودند، چگونه بود؟ در حالی که آنان نیرومندتر از اینها بودند و هرگز خدا چنین نبوده که چیزی او را در آسمان ها و در این زمین درمانده کند، چرا که همواره او دانا و تواناست.

آیه ی دیگری به همین مضمون، به شرح ذیل می باشد:

«كَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَآكَثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلَائِفِهِمْ فَأَسْتَمْتَعْتُم بِخَلَائِفِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ بِخَلَائِفِهِمْ وَخَضْتُمْ كَالَّذِي خَاصُوا أَوْلِيكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (التوبة، ۶۹)

ترجمه: (شما کافران و منافقان) همانند کسانی هستید که پیش از شما بودند و قوت آنها بیش از شما و اموال و اولاد آنها فزونتر از شما بود، پس، از نصیب (دنیا) خود بهره مند شدند، شما نیز از نصیبتان بهره مند شدید همان گونه که آنها که پیش از شما بودند از نصیبتان بهره مند شدند و (در گناه و شهوات) فرو رفتید چنان که آنان فرو رفتند آنها عمل ها (ی خیر) شان در دنیا و آخرت باطل و تباه شد، و آنها همان زیانکارانند.

### نکات:

**الف - علم، قوت، قدرت، غنا (برخورداری از ثروت، مکنث، شوکت، رفاه) و ...** همه "کمالات" هستند و هر گاه سخن از سنجش و مقایسه در میزان برخوردار ی دو شخص یا دو جامعه از این کمالات به میان آید، قاعده ی سنجش بر «نسبیت» با لحاظ تمامی جوانب آن می باشد.

\*- به عنوان مثال: اگر کشوری ۸۰ میلیون جمعیت داشته باشد، درآمد سرانه اش ۱۰۰ دلار و بدهی سرانه اش ۱۰ دلار باشد، با کشوری که ۸۰۰ میلیون جمعیت دارد، درآمد سرانه اش ۱۵۰ دلار و بدهی سرانه اش ۱۲۰ دلار می باشد، مقایسه شود، کشور اول غنی تر است.

نوع بشر [فرد یا جامعه] به دنبال "نفوذ ناپذیری" است که به آن "عزت" گفته می شود. عزت را به سربلندی، شرف، حرمت و ارجمندی معنا کرده اند که مستلزم همان "نفوذ ناپذیری" در عرصه ها و جوانب گوناگون می باشد. اما بشری که ذ ا تا مخلوق، ضعیف و ناتوان است، چگونه می تواند «عزیز» گردد؟! عزیز کسی است که ذاتاً بی نیاز و قوی باشد



و در حقیقت، پروردگار تو همان شکست ناپذیر مهربان است

تمامی نیازهای مادی و معنوی افراد و جوامع، با وصل شدن، ارتباط و بهره مند شدن از غیر خود، تأمین و مرتفع می گردد؛ و این خود نشان از فقر ذاتی آنها دارد، همان محتاجند:



پس، تا انسان به قوی، غنی و عزیز وصل نگردد خودش نیز بهره ای از قوت، غنا و عزت نخواهد داشت از این رو فرمود: عزت از آن خدا، رسول و مؤمنین است



المنافقون، ۸

برخی با اندک برخوردار ی از مواهب دنیوی (علم، مال، جمعیت و ...) گمان می کنند که دیگر قوی، غنی و عزیز شده اند، لذا طغیان می کنند! و چون گمان دارند که ظلم و معصیت سبب عزت آنها گردیده، با ایمان و تقوا لجاجت می ورزند!



آنان که خلاف اهداف و منافع مؤمنین، در مقابل سران کفر، استکبار و سلطه سر تعظیم خم می کنند، و آقایی و سروری و بزرگتری آنان را می پذیرند، گمان دارند که با وصل به آنان می توانند خود صاحب عزتی شوند! حال آن که عزت از آن خداست. آنان عزتی ندارند که بخواهند به این دلیل نیز بدهند.



پس باید از سرنوشت گذشتگان عبرت گرفت؛ ببینند نتیجه ی اربابی و نوکری گذشتگان چه بود و به چه عزتی رسیدند؟!

www.x-shobhe.com

\*- اگر در یک جامعه‌ی کوچک هزار نفری (الف)، ششصد نفر باسواد، نهصد نفر سالم و یکصد نفر بیمار باشند، و در یک جامعه‌ی بزرگتر ده هزار نفری (ب)، پنج هزار نفر باسواد و هشت هزار نفر سالم دو هزار نفر بیمار باشند، جامعه‌ی «الف» با سوادتر و سالم‌تر است. در جامعه‌ی الف، ۶۰ درصد با سواد و ۹۰ درصد سالم هستند، در حالی که در جامعه‌ی «ب»، ۵۰ درصد باسواد و ۸۰ درصد سالم هستند.

**ب -** فرض بگیرید که علم مهندسی ساختمان و نیز تکنولوژی ابزاری، در عصر ما به جایی رسیده که برچی به ارتفاع یک کیلومتر می‌سازند و پل‌های هوایی نصب می‌کنند و یا در دل کوه‌ها تونل حفر می‌کنند، اما نمی‌توانند بفهمند که در دو یا سه هزار سال پیش که نه این علم مهندسی بود و نه ابزار و آلات مهندسی، محاسبات کامپیوتری در نقشه‌کشی، لورد، جرثقیل‌های غول‌پیکر، ماشین‌های تراش سنگ و مواد انفجاری و ...، ملت‌ها چگونه تخت جمشید، پل دزفول (بیش از ده قرن)، اهرام ثلاثه، قصرهای در دل کوه و ... می‌ساختند که از نظر استحکام هنوز هم باقی هستند و به لحاظ مهندسی آرشیتکتی، یا مهندسی در توزیع نور، آب، گردش هوا، حرارت، صدا و ... هیچ نقصی ندارند؟! یا چگونه مناری از خشت می‌ساختند که بدون فلز و فیر است، اما قابل خم کردن می‌باشد، یا چگونه حمامی می‌ساختند که حرارت آب گرم را با یک شمع و آن هم بدون اکسیژن (حمام وکیل) تأمین می‌نمود؟ آنان وزن، وزن مخصوص، زاویه، نور و ... را چگونه محاسبه می‌کردند.

چرا بشر امروزی با این پیشرفت علمی نتوانسته افلاطون، ارسطو، بوعلی سینا، ملاصدرا، داشته باشد؟! پس «قوت» آنان بیشتر بوده است.

**ج -** وقتی گفته می‌شود «گذشتگان شما = قَبْلِكُمْ»، ذهن ناخودآگاه متوجه قرون گذشته و آن هم زمان‌های بسیار دور را متصور می‌گردد، اما حتی یک یا چند نسل قبل هم «گذشتگان» محسوب می‌گردند.

اکنون انسان می‌تواند هم خودش را با برخی از گذشتگان بسنجد و هم جوامع یا حکومت‌ها را با گذشته بسنجد و ببیند که [با لحاظ تناسب‌ها] کدام قوت بیشتری داشته یا دارند؟

\*- جوان امروزی که حتی یک آپارتمان صد متری را نیز نمی‌تواند به راحتی به دست آورد، توان و قوت بیشتری دارد، یا پدر و پدربزرگش که هزاران متر زمین را راحت‌تر به دست می‌آورد؟

\*- جوان امروز که جوان «فست فوتی» و «موبایلی» است، سالم‌تر و رشیدتر است، یا پدرانش؟

\*- جوان امروز راحت‌تر ازدواج می‌کند و صاحب فرزندان می‌شود یا پدران و مادران گذشته؟!

\*- فرصت‌های شغلی امروز بیشتر است یا در گذشته بیشتر بود؟!

گاهی شرایط نسبت به یک دهه‌ی پیش نیز تغییر می‌کند و انسان می‌بیند که گذشتگان (در یک دهه‌ی پیش)، به تناسب شرایط و امکانات بهتری داشتند.

\*- چرا علم پزشکی در بسیاری از درمان‌ها، به طب سنتی و داروی گیاهی روی آورده است؟! آیا گذشتگان انسان، بیماری، طبیعت و داروی طبیعی را بیش از نسل علم‌زده‌ی حاضر می‌شناخت؟!

### حکومت‌ها:

قدرت و قوت فرعون مصر در آن روزگار بیشتر بود یا امریکایی کنونی؟ قدرت و شوکت و سیطره‌ی هخامنشیان آن روز بیشتر بود یا انگلیس کنونی؟ ... حتی در تاریخ معاصر می‌شود فهمید که آیا حکومت‌های قدرتمندی مثل امریکا، انگلیس، فرانسه، آلمان، ایتالیا، اسپانیا و ...، پنجاه، صد و دویست سال پیش قدرتمندتر بودند یا حکومت‌های فعلی؟!

**\*\*** در این آیات، موضوع از "کفر، شرک، نفاق، ظلم، استکبار" و خلاصه دنیاگرایی و نظام سلطه است و خداوند متعال متذکر می‌شود که از گذشتگاه عبرت بگیرید؛ برخی از شرایط و قوای آنها (به تناسب) به مراتب بیشتر از شما بود. پس اگر آنها نتوانستند خداوند سبحان و قادر را به عجز درآورند، ناتوان، تسلیم و نابود کنند، شما نیز نمی‌توانید و اگر آنها خودشان نابود شدند، پس شما هم نابود می‌شوید و آنچه همیشه زنده و

قوی و پایدار است خداوند متعال و مشیت اوست. پس ایمان بیاورید، تسلیم شوید، تکبر نوزید و به جنگ خدا نروید.

**مشارکت و هم‌افزایی** (سؤال کوتاه و نشانی لینک پاسخ، جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی)

\*- در برخی آیات فرموده که امت‌های پیشین از شما قوی‌تر بودند؟ با توجه به پیشرفت بشر، توجه خطایش به مردم امروز چیست؟

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/۷۵۱۶.html>

WWW.X-SHOBHE.COM



**سوال ۵:** خداوند در آیه ۲۷ سوره نجم می‌فرماید: « قطعاً کسانی که به آخرت ایمان ندارند، فرشتگان را در نام گذاری به نام زن نام گذاری می‌کنند.» چطور می‌شود کسانی که به آخرت ایمان ندارند وجود فرشتگان را قبول داشته باشند و برای آنها نام هم تعیین کنند؟ (۵ اردیبهشت ۱۳۹۵)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگر می‌فرمود: کسانی که غیب را قبول ندارند فرشتگان را دختر می‌نامند، این اشکال وارد بود؛ اما فرمود: «آنان که به آخرت ایمان ندارند».

قبول داشتن یک حقیقت، تحت لوای یک اسم، با شناخت و ایمان به آن متفاوت است. پس می‌شود که کسی خدا، قیامت، اسلام و ... را قبول داشته باشد، اما از خودش تعاریف غلط بدهد و به تعاریف خودش ایمان داشته باشد.

همیشه حق و حقیقت یکی است، اما وقتی انسان از جرگه‌ی حق و حقیقت بیرون رفت، دچار "تکثر = کثرت‌گرایی" می‌شود. از این رو، در عرصه‌ی اعتقادات نیز مبتلا به انواع و اقسام اندیشه‌ها و باورهای غلط می‌گردد.

\*- بسیاری خداوند متعال را به عنوان «خالق عالم هستی» قبول دارند، اما آخرت (معاد) را قبول ندارند! پس نه تنها انواع و اقسام تعاریف‌ها درست می‌کنند، بلکه هیچ نگرانی از عواقب آن، به ویژه در روز قیامت ندارند، چون ایمانی به قیامت ندارند.

\*- اندیشه‌های انحرافی که نمی‌توانند با استدلال عقلی وجود خدا را نفی کنند و نیز نمی‌توانند در اعتقاد و باور توحیدی مردم، ایجاد اعوجاج و انحراف کنند، سعی می‌کنند تا در شناخت و باور درست آنها راجع به "معاد و قیامت"، خدشه وارد کنند تا بدین وسیله، آنها را به طور کلی از دین منحرف کنند.

\*- یک عده می‌گویند: «خدا خالق هستی، اما قیامت نیست!» - یک عده می‌گویند: «خالق هستی، اما قیامت همین دنیا است» - «خدا هست، اما قیامت به شکل تناسخ است» - «خدا هست، اما جهنمی نیست و همه به بهشت می‌روند» - «خدا هست، اما اگر عذاب و جهنمی هم باشد، بسیار کوتاه مدت و کم عذاب است» - «خدا هست، معاد و بهشت و جهنم نیز هست، اما خدا ما را عذاب نمی‌کند» و ... پس مشاهده می‌شود که همه-ی این گروه‌ها، در اقرار به خدا مشترک و در تعریف و ایمان به قیامت، متفاوت و حتی متضاد هستند.

\*- بی‌تردید، اگر چه شناخت، اعتقاد و باور به «توحید»، اصل نخست و زیربنای جهان‌بینی توحیدی و اعتقاد موحدانه می‌باشد، اما این شناخت و اعتقاد درست به آخرت است که انسان را می‌سازد.

### تعاریف غلط:

کسی که منکر است، به طور کلی تکذیب و انکار می‌کند، اما کسی که از یک سو نمی‌خواهد منکر یا کافر نامیده شود و از سوی دیگر، شناخت و ایمان درستی به مبدأ و معاد «خدا و بازگشت به سوی او» و ظهور نتایج افکار،

می‌شود که انسان به کلیتی به نام خدا، قیامت، پیامبر، وحی، کتاب، امام، اسلام و ... اعتقاد داشته باشد، اما به جای اخذ معرفت و تعاریف درست از عقل و وحی، از خودش و بر مبنای خرافه و یا نظریات باطل، تعاریف غلطی بسازد.

گروه‌های ذیل، همه مدعی خداواری هستند، اما هر کدام تعاریف و توصیفی غلط و من‌دراوردی (مبتنی بر ظنّ خویش) را به او نسبت می‌دهند

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ  
وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ  
يُشَاءُ وَيُزِيدُنَّ كَثِيرًا مِنْهُمَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ  
رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالْقَيْلَانِ بَيْنَهُمُ الْعِدَاةَ  
وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا  
لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا  
وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الضَّالِّينَ (المائدة، ۶۴)

و یهود گفتند: «دست خدا بسته است.» دست‌های خودشان بسته باد. و به [سزای] آنچه گفتند، از رحمت خدا دور شوند. بلکه هر دو دست او گشاده است، هر گونه بخواهد می‌بخشد. و قطعاً آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو فرود آمده، بر طغیان و کفر بسیاری از ایشان خواهد افزود، و تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکندیم. هر بار که آتشی برای پیکار برافروختند، خدا آن را خاموش ساخت. و در زمین برای فساد می‌کوشند. و خدا مفسدان را دوست نمی‌دارد.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى  
الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ  
يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتِلْهُمْ  
اللَّهُ أَلَى يُفْكَوْنِ (التوبة، ۳۰)

و یهود گفتند: «عزیر، پسر خداست.» و نصاری گفتند: «مسیح، پسر خداست.» این سخنی است [باطل] که به زبان می‌آورند، و به گفتار کسانی که پیش از این کافر شده‌اند شباهت دارد. خدا آنان را بکشد چگونه [از حق] بازگردانده می‌شوند؟

در مورد قیامت نیز همین طور است، ریشه‌ی تمامی انحرافات، گناهان، خرافات، دروغ‌ها، خدعه‌ی نیرنگ با خدا و با مردم، افتراها و تحریف‌ها، عدم شناخت و باور "معاد" و حضور پاسخگویانه در محضر حق تعالی در روز قیامت می‌باشد.

إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ قَالِدِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ  
قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (النحل، ۲۲)

معبود شما معبودی است یگانه. پس کسانی که به آخرت ایمان ندارند، دل‌هایشان انکارکننده [حق] است و خودشان متکبرند.

قُلْ هَلْ مِنْكُمْ شَهِدَةٌ كُنْتُمْ تَشْهَدُونَ أَلَا اللَّهُ حَرَمٌ  
هَذَا قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (النحل، ۲۲)

آهواء الدین کذبوا باياتنا والذين لا يؤمنون بالآخرة وهم يربهم يعدلون (الأنعام، ۱۵۰)

بگو: گواهانتان را که گواهی می‌دهند بر اینکه خدا اینها را حرام کرده بیاورید (حلال و حرام خواندن‌های من درآوردی). پس اگر (فرضاً) گواهی دادند تو با آنها گواهی مده و از هواهای کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و کسانی که به روز واپسین ایمان ندارند و برای پروردگارشان همتا قرار می‌دهند پیروی مکن

www.x-shobhe.com

اعتقادات و اعمال ندارد، مرتب از سوی خودش تعریف می‌سازد و این تعریف‌سازی، اختصار و انحصاری به تعریف غلط از فرشتگان ندارد.

**\*\*** برخی وجود خداوند سبحان را انکار می‌کنند، اما بسیاری از آنان که مدعیند خداوند عالمیان را شناخته و باور کرده‌اند، از خود خدا هم تعاریف غلط می‌دهند!

یک گروه، عالم خلقت را تقسیم کرده و برای او شریک قائل می‌شوند و ضمن اقرار به خدای یکتا، می‌گویند: آن خدای یکتاست، اما این خدای روشنی‌ها و این خدای تاریکی‌هاست - این خدای اهورا مزدا و این خدا اهریمن است - این خدای یکتاست، اما این یکی خدای باران، آن یکی خدای باد، این یکی خدا رزق و ... می‌باشد - یک گروه می‌گویند: خدا مذکر و پدر است، اما فرزندش عَزِيز می‌باشد - یک گروه می‌گویند: مذکر و پدر هست، اما فرزندش عیسی (علیه‌السلام) می‌باشد - یک گروه می‌گویند: نه تنها جنسیت دارد، بلکه جسمیت (سر، چشم، گوش، دست، پا و ...) نیز دارد - آن یکی می‌گوید: مغز و ذهن نیز دارد، لذا گاهی دچار فراموشی نیز می‌شود - و آن یکی می‌گوید: خدا عالم را خلق کرده، اما دستش بسته است و دیگر هیچ کاری نمی‌تواند بکند و ...

### دختر دانستن فرشتگان:

بی‌تردید هر کس که به وجود "فرشته" اعتقاد دارد، به وجود خدا هم اعتقاد دارد، چرا که آنان را فرشتگان خدا می‌داند. اما عده‌ای گفتند که این فرشتگان همه دختران خدا هستند و برای آنان نام‌های زنانه نیز انتخاب کردند. گفتند: خدا خودش «إله» است و فرشتگان «إلهه»‌ها هستند.

این مدعیان، اولاً باز هم برای خدا جسمیت و جنسیت قایل شدند و او را موجودی دیدند که فرزند دارد، و فرزندان این بار دیگر پسر نیستند، بلکه دخترند و آدم نیستند، بلکه فرشتگان هستند! ثانیاً برای فرشتگان نیز جنسیت و جنسیت قایل شدند و گفتند: همه مؤنث هستند و فرزندان (دختران) خدا می‌باشند.

### اعتقاد به معاد:

تمامی این باورهای غلط، افترا به الله جلّ جلاله، و بافتن یاوه‌ها و ترویج خرافات (چه عمد و چه سهو)، از عدم شناخت و باور "معاد" نشأت می‌گیرد؛ چرا که باور نکرده‌اند که روزی باز می‌گردند و مورد سؤال و مؤاخذه قرار می‌گیرند و باید در مقابل آنچه از خود درآوردند و به خدا نسبت دادند، پاسخگو باشند. از این رو در مورد اینان نیز فرمود:

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْإِنثَى» (التَّجْم، ۲۷)

ترجمه: در حقیقت کسانی که آخرت را باور ندارند فرشتگان را در نام‌گذاری به صورت مؤنث نام می‌نهند.

«وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» (التَّجْم، ۲۸)

ترجمه: و ایشان را به این [کار] معرفتی نیست جز گمان [خود] را پیروی نمی‌کنند و در واقع گمان در [وصول به] حقیقت هیچ سودی نمی‌رساند

«فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (التَّجْم، ۲۹)

ترجمه: پس از هر کس که از یاد ما روی برتافته و جز زندگی دنیا را خواستار نبوده است روی برتاب.

**\*\*\*** - در این سه آیه، چند توصیف از آنان و یک دستورالعمل وجود دارد:

### توصیفات:

۱- به آخرت ایمان ندارند؛

۲- قایل به فرزند داشتن خدا هستند؛

۳- برای فرشتگان جنسیت و جسمیت قایل هستند؛

۴- ادعاهای آنان ریشه‌ی علمی ندارد؛

۵- فقط از ظنّ و گمان (مبتنی بر خرافه‌های خود) تبعیت می‌کنند؛

۶- ریشه و علت این پیروی جاهلانه از گمان‌ها و خرافاتشان نیز ریشه در هدف غایی گرفتن دنیا و حب‌الدنیا دارد (لذا هر حقیقتی را به میل خود و متناسب با منافع دنیوی که در نظر دارند، تعریف می‌کنند و به بافته‌های خود اعتقاد دارند و نه آنچه حق است و خدا فرموده است و نه آنچه حکم عقل و مطابق با فطرت است).

### دستورالعمل:

دستورالعمل در مقابل اینها فقط یک کلمه است «فَاعْرِضْ» یعنی: پس (در نتیجه)، دوری کن.

اما از چه کسانی و چه اندیشه‌ها و باورهایی و از چه گرایش‌ها و نظریاتی دوری کنیم؟ از آنان که خدا را قبول ندارند؟ از آنان که معاد را قبول ندارند؟ از آنان که ملائک را دختر فرض گرفته‌اند و یا ...؟

در یک جمله می‌فرماید: از هر کسی که از خدا روی برگردانده و یاد ما را فراموش کرده است: [فَاعْرِضْ عَن مَّن تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا]، و از هر کس که جز دنیا را نمی‌بیند و جز رسیدن به متاع اندک و فانی دنیا، هدف و ارده‌ای ندارد [وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا]. چرا که ریشه‌ی تمامی انحرافات اعتقادی (نظری) و نیز عملی، همان «حبّ الدنیا» و عدم شناخت و باور آخرت می‌باشد. اگر چه ظاهری کاملاً خرافی یا نقابی کاملاً علمی داشته باشند، و به آخر نام اندیشه‌ی آنان یک «ایسم» اضافه شده باشد تا شیک و مدرن به نظر آید.

**مشارکت و هم‌افزایی** (سؤال کوتاه و نشانی لینک پاسخ، جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی)

\*- فرمود: «آنان که به آخرت ایمان ندارند، فرشتگان را دختر می‌نامند»، مگر می‌شود منکر قیامت، فرشتگان را قبول داشته باشد؟

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/Vo۲۱.html>

**سوال ۶:** ادعا می‌کنند که در قرآن تناقض وجود دارد! از سووی نبودن و ندیدن انسان را دلیل بر ایمان نیاوردن بیان می‌داند، از سوی دیگر می‌پرسد: مگر در خلقت ندیدید که چنین و چنان شده است، چرا ایمان نمی‌آورید؟ خب ندیده‌اند. (ذکر چند آیه به عنوان نمونه در متن) (چهارم انسانی/مشهد) (۹ اردیبهشت ۱۳۹۵)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

برای نمونه به آیات ذیل اشاره شده است:

﴿وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاتًا أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ﴾ (الزّخرف، ۱۵)

ترجمه: و فرشتگانی را که خود، بندگان رحمانند، مادینه [و دختران او] پنداشتند. آیا در خلقت آنان حضور داشتند؟ گواهی ایشان به زودی نوشته می‌شود و [از آن] پرسیده خواهند شد.

﴿أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾ (الأنبياء، ۳۰)

ترجمه: آیا کسانی که کفر ورزیدند، ندیده‌اند که آسمان‌ها و زمین هر دو به هم پیوسته بودند، و ما آن دو را از هم جدا ساختیم، و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؟ آیا [باز هم] ایمان نمی‌آورند؟

**نکته -** بدیهی است که هر گاه کسی متنی را (چه قرآن مجید و چه غیر آن) درست نخواند، یا حتی از رو خواندنش را نیز بلد نباشد - به ترجمه‌اش به زبان خودش نیز توجه ننماید - در بیان و مضمون نیز تعمق و تأملی نکند و در ضمن حکم قطعی هم بدهد که مثلاً درست است، غلط است، تضاد دارد، تناقض دارد و ...، او بر اساس جهلی توأم با عناد و لجاجت سخن گفته و البته منتظر و پیگیر پاسخ نیز نخواهد بود. در کجای آیهی اول، دلیل بی‌ایمانی را ندیدن خلقت ملائک بیان داشته است که گفته شود با آیهی دوم در تناقض است؟

**الف -** در آیهی نخست، سخن از مؤنث خواندن یک موجودی به نام فرشته (جمع فرشتگان) می‌باشد، یعنی مدعیان، ابتدا وجود خدا و فرشتگان خدا را قبول کرده‌اند و حالا درباره‌ی جنسیت آنها (مذکر یا مؤنث بودن فرشتگان خدا) سخن می‌گویند.

بدیهی است که تشخیص مؤنث و مذکر بودن، مستلزم رؤیت است که یا باید به هنگام خلقتشان صورت گرفته باشد و یا پس از آن دیده شده باشند. از این رو خداوند متعال در ابطال این ادعا، فقط یک سؤال مطرح می‌کند که مگر شما حضور داشتید و دیدید که مؤنث آفریده شده‌اند؟!

پس در این آیه، اصلاً بحث از ایمان و کفر و یا اثبات و نفی ملائک نشده است؛ اصلاً بیان نشده که شما ایمان نمی‌آورید و کافر شدید، چون نبودید و ندیدید! بلکه یک ادعا که ثبوتش مستلزم رؤیت (دیدن عینی و حتی علمی) می‌باشد، به دلیل عدم رؤیت، رد و ابطال گردیده است.

**ب -** آیهی دوم، به کفار (کسانی که حقایق را می‌پوشانند) اشاره نموده و سپس به نشانه‌هایش که قابل رؤیت علمی و عینی می‌باشد، استدلال نموده است.

«علم» تجلی علیم است. پس اگر علم تجلی یافت، «معلوم» می‌شود.

«معلوم» نیز یعنی ظهور یافتن و پدیدار شدن در عالم واقع؛ پس هر چه ظهور یافت و معلوم شد، «مشهود» می‌گردد.

«تحصیل علم»، یعنی پی‌بردن به مجهولات و نهان‌ها و اسرار، از معلومات و آن چه مشهود است.

هیچ کس علمی را خلق نمی‌کند، بلکه همگان به علمی پی‌می‌برند، یعنی مجهول برای‌شان معلوم و مشهود می‌گردد.

قوای بینایی (درک) انسان نیز منحصر به چشم سر است که در تمامی حیوانات (چه بسا قوی‌تر) وجود دارد نیست، لذا معقول را با چشم عقل می‌بیند، معلوم را با چشم علم و بصیرت می‌بیند و مشهود را با چشم قلب.

#### مراحل علم، از دانستن تا دیدن

بسنده نمودن انسان به چشم سر و محدود نمودن نگاهش به آن چه با چشم سر می‌بیند، سبب تعطیلی و از کار افتادگی دیدگان دیگرش می‌گردد و در نهایت همه چیز را مانند سایر حیوانات می‌بیند! اما حقیقت، واقعیت، معلوم و مشهود، محدود به آن چه او می‌بیند نمی‌باشد.

کثرت گرای (ماده گرای)، انسان را در این دنیا کور می‌کند، اما همین که از عالم ماده و کثرت خارج شد، بسیاری از حقایق عالم هستی، برای او معلوم می‌شود، به حدی که به علم یقین نیز می‌رسد و از این مرحله نیز گذرد کرده و با دیدن حقایق معلوم و مشهود، به «عین یقین» می‌رسد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ

کثرت گرای (بالتبع فزون طلبی و تفاخر به آن) شما را سرگرم ساخت

حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ

تا آنکه قبرها را زیارت کردید

كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ

(حقایق) چنین نیست [که می‌پندارید]،

به زودی خواهید دانست

ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ

باز چنین نیست، [که می‌پندارید] به

زودی خواهید دانست

كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ

چنین نیست اگر (حقیقت امر را) به

علم یقین (علم غیر قابل تشکیک، نه

نظریه‌ی مبتنی بر گمان) می‌دانستید

لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ

به یقین دوزخ را می‌بینید

ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ

سپس آن را قطعاً به عین یقین (شهود

و درک یقینی) در می‌یابید.

(التكاثر، ۱ تا ۷)

www.x-shobhe.com

آدمی چه دانشمند در علوم "هوا - فضا" یا "نجوم" باشد و چه یک عوام بی‌سوادی که فقط با چشم سر می‌بیند، شاهد یکپارچگی آسمان‌ها می‌باشد؛ در عین حال می‌بیند که زمین، سیارات (خورشید، ماه، ستارگان)، ضمن آن که در دل همین آسمان یکپارچه قرار دارند، از یک‌دیگر جدا هستند و حتی هر کدام آسمانی دارند، بدون آن که بین آسمان آنها، خلاء و نیستی وجود داشته باشد. این واقعیت را دانشمندان دوران افلاطون و ارسطو و قبل از آن و نیز عوام آن دوران می‌دیدند و دانشمندان عصر شکوفایی علوم تجربی و عوام این عصر نیز می‌بینند.

**ب/۱:** در بخش دوم این آیه می‌فرماید: «آیا نمی‌بینید که هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؟»، این حقیقت نیز برای همگان، در گذشته و حال و آینده، قابل رؤیت علمی و همچنین عینی (با دیده‌ی سر) می‌باشد؛ چرا که برای همگان مشهود است که حیات جانداران، از آب است، چنان که اگر آب نباشد، نه زراعتی پدید می‌آید، نه حیوانی و نه انسانی؛ و اگر آب نباشد، همه هلاک می‌شوند، چنان که در تحقیق به دنبال حیات در کرات دیگر نیز ابتدا به دنبال آب می‌گردند. اگر آب بود، احتمال حیات نیز هست و اگر نبود، نیست.

**ج -** در هر دو آیه، به غیب، شهود، معلوم و قابل رؤیت علمی و عینی، استدلال نموده است که پس لابد، خالق و ربّی وجود دارد که آسمان‌ها را در عین یکپارچگی اولیه و بعد از آن، جدا کرده و موجودات زنده را از آب حیات بخشیده است. آیا بشری که امروز با دیده‌ی علم، به یکپارچگی آسمان در ابتدا پی‌برده است، خلقت آن را دیده است، و یا چون ندیده است، باور ندارد؟ و یا خیر، بلکه می‌گوید: همین الان نیز می‌شود با دیده‌ی علمی و دیده‌ی بصری نیز دید که آسمان‌ها یکپارچه بوده و سپس جدا شدند و در عین جدا بودن به لحاظی، یکپارچه نیز به لحاظ دیگر هستند؟!

پس در این آیات استدلالی می‌فرماید: باید از معلول پی به علت و از معلوم پی به عالم و از نظم پی به ناظم ببرید و همین‌طوری چشم عقل و چشم سر و چشم بصیرت را نبندید و روی هوا، همه چیز را تکذیب، تکفیر و کتمان ننمایید و اگر ادعایی دارید (مثل مؤنث خواندن فرشتگان)، باید دلیل و سند داشته باشید. برای ادعای برهانی، دلیل عقلی و برای ادعای مادی، دلیل عینی.

**\*\*\* -** حال تناقض این دو آیه در کجاست؟

### **نکته: دانستن و دیدن:**

برای علم انسان، از یک سو الفاظ و مفاهیم وجود دارند و از سوی دیگر مشهودات (خواه مشهودات عالم معنا باشند و یا مشهودات عالم ماده که به چشم سر نیز دیده می‌شوند)؛ اما نکته‌ی قابل توجه این است که برای انسان به صرف اتکا به الفاظ و مفاهیم، هیچ درکی حاصل نمی‌گردد، مگر آن که به نوعی (کم یا زیاد) عین خود آن چیز یا مثلش را دیده باشد.

به عنوان مثال: برای کسی که به عمرش نه زنبور دیده، نه کندو دیده و نه عسل را دیده و مزه‌ی آن را چشیده است، صد جلد کتاب بنویسد که زنبور چگونه حشره‌ای می‌باشد، چند نوع دارد، چگونه زاد و ولد می‌کند، چه ویژگی‌هایی دارد، در کجاها زندگی می‌کند، چگونه تغذیه می‌کند، چگونه در بدنش شهد گل را تجزیه و ترکیب می‌کند، چگونه کندو می‌سازد، جنس و ابعاد کندو چیست؟ چگونه عسل می‌سازد و ...، او نه از زنبور و کندو و عسل درکی خواهد کرد و نه از شیرینی عسل (در ضرب‌المثل می‌گویند: دهان با حلوا حلوا شیرین نمی‌شود)؛ مگر آن که یا خود زنبور و کندو را دیده باشد و عسل را دیده و چشیده باشد، یا تصویر، فیلم، یا دست کم نقاشی و یا طرح مهندسی و ... را ببیند و عسل را بچشد.

**\*\*\* -** مفاهیم دیگر نیز همین طور است، تا در عالم و انسانی که می‌خواهد بشناسد، عقل، علم، قدرت، زیبایی، حکمت، عظمت و ...، وجود عینی و قابل رؤیت تجلی نداشته باشد، هیچ کدام از این مفاهیم برای او قابل شناخت نمی‌باشند.

**\*\*\* -** از این رو در قرآن کریم، ضمن آن که هم به دیدن عقلی، هم به دیدن علمی، و هم به دیدن حسّی اشاره نموده است، بلکه تصریح دارد که علم به مرحله‌ی یقینی می‌رسد [علم‌الیقین] می‌شود، و علم یقینی

نیز به حدی می‌رسد که [عین‌الیقین] می‌شود، یعنی یقینی مبتنی و مستند به مشاهده، نه صرفاً دانستن برخی از کلمات، واژه‌ها و مفاهیم فرضی و خیالی و اعتباری.

**\*\*\*** - در آیه‌ی اول استدلال آورده که تشخیص جنسیت (ملائک یا غیره) منوط به دیدن است، حال مگر شما دیده‌اید؟ در آیه‌ی دوم استدلال می‌آورد که زمین و آسمان‌ها (عالم ماده)، در منظر علمی و عینی شما قرار دارد، پس مگر نمی‌بینید؟ حال تناقض این دو آیه در چیست؟!

**مشارکت و هم‌افزایی** (سؤال کوتاه و نشانی لینک پاسخ، جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی)

**\*-** می‌گویند در قرآن تناقض هست، چرا که از یک سو ندیدن خلقت ملائکه را دلیل بی‌ایمانی خوانده و از سوی دیگر به کفار می‌گوید: مگر خلقت آسمان‌ها را ندیده‌اید؟

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/۷۵۲۸.html>

WWW.X-SHOBBHE.COM

**سوال ۷:** در آیه ۳۰ سوره شوری می‌فرماید: آن چه از مصائب به شما می‌رسد، چیز نیست که با دست‌های خود فراهم کردید و در آیه ۱۱ از سوره تغابن می‌فرماید: هیچ مصیبتی به شما نرسد مگر بفرمان خدا. لطفاً توضیح دهید که ایجاد مصائب به دست ماست یا خدا؟

(بازنشسته/تهران) (۹ اردیبهشت ۱۳۹۵)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه‌ی دو آیه‌ی مطروحه در سؤال به شرح ذیل می‌باشد:

«وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَيَعُوذُ عَنِ كَثِيرٍ» (الشوری، ۳۰)

ترجمه: و هر [گونه] مصیبتی به شما برسد به سبب دستاورد خود شماست، و [خدا] از بسیاری درمی‌گذرد.

«مَا أَصَابَ مِنْ مُّصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (التغابن، ۱۱)

ترجمه: هیچ مصیبتی جز به اذن خدا نرسد، و کسی که به خدا بگردد، دلش را به راه آورد، و خدا [ست که] به هر چیزی داناست.

**الف -** گاهی تفاوت‌های بسیار روشن، تعیین‌کننده، اما ظریفی در دو جمله، دو پیام، دو خبر و یا دو گزاره وجود دارد که اگر به هنگام مطالعه و تفکر مورد توجه قرار نگیرد، سبب خلط مبحث در ذهن می‌گردد.

**ب -** به عنوان مثال در همین دو آیه‌ی مذکور و مورد بحث دقت کنیم، در یک آیه می‌فرماید که سبب رسیدن مصیبت به شما، خودتان هستید، در آیه‌ی بعدی می‌فرماید: البته همان نیز با "اذن الله" به شما می‌رسد.

**ج -** در آیه‌ی اول، بحث از خلقت یا ایجاد مصیبت ندارد، که گفته شود ما ایجاد و خلق می‌کنیم یا خدا؟ بلکه بحث از اصابت برخی از مصیبت‌ها می‌باشد «أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ». در آیه‌ی دوم نیز بحث از خلقت و ایجاد مصیبت ندارد، بلکه از اصابت آن مصیبت، "باذن الله" سخن می‌گوید: «مَا أَصَابَ مِنْ مُّصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ».

پس در هیچ کدام از دو آیه‌ی فوق، بحثی از خلقت یا ایجاد نیست که گمان شود بین این دو آیه تناقض یا دست کم ابهامی وجود دارد.

### توضیح:

**یک -** اگر تیری به سمت هدفی رها شد و درست به هدف نشست، می‌گویند «اصابت کرد»؛ پس منظور از مصیبت، خلق و ایجاد یک چیز نیست، بلکه رسیدن آن به انسان است؛ و البته معمولاً به حوادث و بلاهای مضر یا ناراحت‌کننده و گرفتارکننده «مصیبت» گفته می‌شود.

**دو -** به عنوان مثالی روشن و آشکار، به آتش و پوست و گوشت (بدن) انسان توجه کنیم. آتش ضمن روشنایی و حرارت‌بخشی، سوزاننده نیز هست. پوست، گوشت و بدن انسان نیز ضمن فواید و استحکام‌هایی که دارد، در مقابل آتش ضعیف است و اگر آتش به آن برسد، می‌سوزد.

انسان مصون از اصابت مصیبت‌ها نیست، منتهی مؤمنین وقتی هدف اصابت مصیبتی قرار می‌گیرند (مثلاً پدر، مادر، همسر، فرزند، رفاه، یا اموال خود خود را از دست می‌دهند)، خود را نمی‌بازند، متزلزل و مضطرب نمی‌شوند، چرا که بر این باورند که هستی آنها قائم به آن چه از دست رفته نیست و بازگشت‌شان نیز به سوی آنها می‌باشد.

وَلْيَتْلُوَنكُمْ خَتَمَ مِّنَ الْخَوَافِ وَالْجُوعِ  
وَتَشْفِي مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالْعَمَلَاتِ  
وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ

و قطعاً شما را به چیزی از [قبیل] ترس و گرسنگی، و کاهشی در اموال و جانها و محصولات می‌آزمایم و مرزده ده شکیبایان را  
الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُّصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ (البقره، ۱۵۵ و ۱۵۶)  
[صابرین، یعنی همان] کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد، می‌گویند: «ما از آن خدا هستیم، و به سوی او باز می‌گردیم».

آسمان، زمین، ابر، باد، باران و انسان، همه مخلوقاتی هستند که خداوند متعال آنان را ایجاد کرده است و هیچ کدام در ذات خود مصیبت نیستند، منتهی اگر خشکسالی، سیل، صاعقه یا طوفان به انسان یا حاصلش اصابت کرد، "مصیبت" قلمداد می‌گردند. مسبب این اصابت‌ها، عملکردهای خود انسان است، و البته بدون اذن الهی، رخ نمی‌دهند و اصابت نمی‌کنند.

وقتی سران و بزرگان یک قوم (جامعه)، کفار را ولی و صاحب اختیار خود می‌گیرند و به حکومت و داوری آنها تسلیم شده و دل خوش می‌کنند، مسبب اصابت انواع و اقسام مصیبت‌ها می‌گردند، هر چند که به وقت مشاهده‌ی این مصیبت‌ها، عجز و لایه کنند و بگویند: به خدا ما نمی‌دانستیم، قصدمان این نبود، آنها خدعه و نقض پیمان کردند، وگرنه ما قصد اصلاح داشتیم و ...

فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُّصِيبَةٌ مِّمَّا قَدَّمْتُمْ  
أَيْدِيَهُمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّ  
أَرْدَاكَ إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا (النساء، ۶۲)

پس چگونه است (حال اعتذار و رسوایی آنها) وقتی که مصیبتی به آنها به کیفر آنچه به دست خود کرده‌اند برسد، به نزد تو می‌آیند سوگند به خدا یاد می‌کنند که ما (در بردن داوری پیش کفار) جز نیکی و موافقت (بین طرفین) قصدی نداشتیم

www.x-shobhe.com

هر دو را خدا خلق و ایجاد کرده است، نه آدمی و نه هیچ موجود دیگری، آتش یا انسان را خلق نکرده و این ویژگی‌ها و خواص را به اجزای آنها نداده است، قوانین حاکم بر اجزای نظام آفرینش را نیز خداوند علیم و حکیم وضع نموده است (همه چیز را بر اساس اندازه‌ها و مقدرات خلق نموده است)، چنان که فرمود: **جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا** - به راستی خدا برای هر چیزی اندازه‌ای مقرر کرده است. (الطلاق، ۳)».

**سه -** حال می‌فرماید (در آیه اول): اگر این آتش به بدن شما اصابت کرد و دست یا سایر اجزای بدن شما را سوزاند، سببش عملکردهای خودتان می‌باشد. یعنی یا کسی بی‌احتیاطی کرده، یا (مثل کودکان) بی‌عقلی نموده و خواسته با آتش بازی کند (مثل کشته‌ها یا مجروحین حوادث آتش بازی در چهارشنبه سوری در ایران یا مشابه‌اش در خارج)، یا کسی قصد خودسوزی کرده، یا کسی دیگر را به آتش انداخته ... و یا در هر حال شاید فردی گناهی مرتکب شده است که در مسیر این اصابت و مصیبت قرار گرفته است، تا متذکر، متنبه و بخشوده شود و یا معذب گردد.

**چهار -** از سوی دیگر می‌فرماید (آیه دوم): در عین حال، هیچ یک از این حوادث، بدون اذن الهی واقع نمی‌شود؛ یعنی چنان که یهودیان گفتند یا برخی دیگران می‌گویند که خدا عالمی را بر اساس قوانین و نظم خلق کرده و دیگر خودش اختیار، اراده و نقشی ندارد و دستش بسته است، نیست، بلکه مالکیت و ربوبیت دارد و اگر اذن ندهد که اتفاقی در مجرای طبیعی خود قرار گیرد و اثر وضعی‌اش را بگذارد، چنان نخواهد شد. چنان که اذن نداد تا آتش حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) را بسوزاند، یا تیزی خنجر، گلولی حضرت اسماعیل (علیه‌السلام) را ببرد، یا سحر ساحران دربار فرعون، به شکل طبیعی‌اش مؤثر افتد و یا ... (حال این که چرا اجازه می‌دهد و چرا اجازه نمی‌دهد و ... مقوله‌ی دیگری است که وارد آن نمی‌شویم)؛ اما مسئله این است که باید بدانیم، همه چیز "باذن الله" واقع می‌شود.

**پنج -** در آیه اول، ضمن آن که می‌فرماید: «سبب اصابت مصیبت خودتان هستید»، می‌افزاید: **وَيَعْفُو عَن كَثِيرٍ** - و [خدا] از بسیاری درمی‌گذرد».

در این بیان، حکمت‌ها و درس‌های بسیاری هست. قاعده‌ی نظم حکیمانه و نظام علیّ و معلولی این است که هیچ فعلی، کاری، تحرکی، گفتاری، اندیشه‌ای و ... بی‌نتیجه، رها، سرگردان و باطل نمی‌ماند، پس کمترین تحرک باید نتیجه قطعی و وضعی خودش را داشته باشد و دارد، مثلاً اولین گناه برای هلاکت انسان کافیست؛ اما خداوند متعال متذکر می‌گردد که فقط به حالات یا علل طبیعی توجه نکنید، بلکه رحمت و مغفرت من، اذن من، اراده‌ی من، مشیّت من، فضل من و ... علت‌العللی است که مقدرات را حتمی می‌کند.

مثال: فرض کنید که انسان گناهی مرتکب شد. این گناه علتی خواهد بود تا مصیبتی به او اصابت کند، اما رحمت و مغفرت الهی، علت بخشوده شدن، از بین رفتن و حتی محو آن گناه و یا بیشتر از آن تبدیلیش از سیئه به حسنه می‌شود، پس معلولش که مصیبت است نیز از بین می‌رود، چنان که صدقه بلا را دور می‌کند یا صله‌ی ارحام مرگ را به تأخیر می‌اندازد، یا نماز اول وقت و با خشوع، سبب برکات فراوان دنیوی و اخروی و استجاب دعا ... می‌گردد. لذا فرمود: مسبب اصابت بعضی از مصیبت‌هایی که به شما وارد می‌شود خودتان هستید [یعنی برای اصابت آن خودتان سبب‌سازی کردید، خودتان زمینه و شرایط را فراهم آوردید، نه این که خودتان خلق و ایجاد کردید]، و می‌افزاید که در این نظم و قانونمندی علیمانه و حکیمانه نیز اگر بعضی دیگر از مصیبت‌ها به شما اصابت نکرده است، علتش مغفرت الهی می‌باشد، وگرنه باید به شما اصابت کند.

**مشارکت و هم‌افزایی** (سؤال کوتاه و نشانی لینک پاسخ، جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی)

**\*- در یک آیه می‌فرماید که مسبب مصیبت‌ها خودتان هستید و در آیه دیگر می‌فرماید که "باذن الله" است! حال ایجاد کننده‌ی مصیبت خودمان هستیم با خدا!؟**

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/Vo29.html>



**سوال ۸:** در قرآن حرفی از " برف " زده نشده، چرا که در شبهه جزیره عربستان برف نمی‌بارید و نمی‌دانستند چیست؟  
(فوق دیپلم بهداشت محیط) (۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۵)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

این به اصطلاح شبهه، بسیار قدیمی است، اما مکرر دور می‌زنند و هر بار نیز یک جمله در حاشیه اضافه و کم می‌کنند که جدید به نظر آید. بپرسید: آیا شما به عمرت قرآن را خوانده‌ای که بدانی چه چیزی در آن مطرح شده و چه چیزی مطرح نشده است؟!

در قرآن کریم مباحث بسیاری از معارف و احکام بیان شده که مردم جاهل آن زمان نمی‌دانستند که کیست یا چیست؟ چنان که امروزه نیز بسیاری به حقایق عالم هستی که در قرآن کریم بیان شده است، علم و ایمان ندارند. پس حواشی مطروحه، مبنی بر این که عرب برف را نمی‌شناخته و ... همه حاشیه‌سازی برای ضدتبلیغ و القای شبهه می‌باشد.

سراسر قرآن کریم، سخن از شناخت و اعتقاد به توحید (خدانشناسی و خداپرستی) و نیز معاد (بازگشت به سوی او) دارد، که نه بسیاری از اعراب آن زمان و نه بسیاری از آمریکایی‌ها، اروپایی‌ها، یا چینی‌ها و ژاپنی‌های این زمان، کمترین شناختی نداشته و ندارند و هنوز در عصر شکوفایی علم، از بت نفس گرفته تا بت چوبی و سنگی و بت قدرت بیرونی را می‌پرستند.

در قرآن کریم، از "ولایت و امامت" سخن رفته که نه اکثریت اعراب آن زمان می‌فهمیدند که حقیقتش چیست و مصداقش کدام است، نه بسیاری از مردمان این عصر، به ویژه در کشورهای پیشرفته‌ی علمی. این در حالی است که هیچ کس در این عالم، بی‌ولایت و بی‌امام نیست، حال خواه ولی و امام بر حق باشد و خواه بر باطل.

### برف در قرآن:

در قرآن کریم، نام بسیاری از موجودات یا مولکول‌ها و ... برده نشده است، اما دلیلش آن نیست که اعراب آن زمان نمی‌شناختند یا آمریکایی‌های امروز نمی‌شناسند.

قرآن کریم کتاب جغرافیای طبیعی یا زیست نیست که از تمامی موجودات، حوادث طبیعی و یا ... نام برده باشد، بلکه کتاب انسان‌سازی می‌باشد، هر چند که به تاریخ، طبیعت، زمین، آسمان‌ها، سیارات و ... نیز اشاراتی که مفید به مقصود باشد، شده است.

بی‌تردید [اگر به جای عناد با قرآن، دست کم اندک مطالعه‌ای در جغرافیای طبیعی و اوضاع جوی در مناطق متفاوت می‌نمودند]، متوجه می‌شدند که نه این طور است که در شبهه جزیره عربستان هیچ گاه سرما و برف و تگرگ نیامده باشد، نه این طور است که مردم به جاهای دیگر سفر نکرده و برف و تگرگ را از نزدیک ندیده باشند. [مثل این است که کسی بگویند: چون در شهری مثل تهران، یا اصفهان، یا مشهد، هوا رطوبت ندارد و شرجی نیست، مردمان این شهرها اصلاً نمی‌دانند و نمی‌فهمند که رطوبت هوا یعنی چه؟!]، و نه این طور است که در قرآن کریم، به برف هیچ اشاره‌ای نشده باشد.

برف و تگرگ، همان بارانی است که به علت برودت (سرما) هوا یخ زده است. اگر ذراتش ریز باشد به دانه‌های برف مبدل می‌شود و اگر درشت‌تر باشد و بیشتر یخ بزند، تگرگ می‌شود. و هر کس کمی قرآن خوانده باشد، با آیات متعدد در خصوص "باران" که ریشه‌ی برف و تگرگ است، آشنا می‌شود، هر چند که در قرآن کریم به برف و تگرگ نیز اشاره شده است:

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ  
(الأنعام، ۲۱)  
و کیست ستمکارتر از آن که بر خدا دروغ بسته یا آیات او را تکذیب نموده؟! بی‌تردید ستمکاران رستگار نخواهند شد

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا  
(الإسراء، ۴۱)  
و به راستی، ما در این قرآن [حقایق را] گونه‌گون بیان کردیم تا پند گیرند، و [لی] آنان را جز نفرت نمی‌افزاید.

برخی حتی یک آیه را نیز نمی‌توانند از رو بخوانند، اما بحث می‌کنند که چه آیه‌ای در قرآن آمده و چرا، و چه آیه‌ای نیامده و چرا؟! و غالب‌تر آن که ترجمه غلط، تفسیر به رأی و نقد نیز می‌کنند.

برخی گمان دارند که سرتاسر حجاز (شبه جزیره عربستان)، بیابان لم یزرع و سوزان است! با این اطلاعات، به سراغ قرآن کریم نیز می‌روند تا اظهار نظر کنند!! فقط طی سالیان گذشته، چندین بار در عربستان (منطقه تبوک و حتی مکه) برف و تگرگ باریده است.

www.x-shobhe.com

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَرْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ» (التور، ۴۳)

ترجمه: آیا ندیدی که خداوند ابری را (از هر سو) به آرامی می‌راند سپس میان (قطعات) آن پیوند می‌دهد سپس آن را متراکم می‌سازد، پس باران را می‌بینی که از لابه‌لای آن بیرون می‌آید، و نیز از آسمان (بالای سرتان) از کوه‌های ابر یخزده که در آن هست برف و تگرگ فرو می‌ریزد، پس به سبب آن به قومی که بخواهد (در دنیا به آنها کیفر دهد) زیان می‌رساند و آن را از قومی که بخواهد برمی‌گرداند، نزدیک است روشنی برقش (نور) چشم‌ها را از بین ببرد.

**نکته:** خب حالا آن کسی که با "عرب، عرب" گفتن و بحث سرما و گرما می‌خواست قرآن را رد و تکذیب کند، چه می‌گوید؟ آیا پس از آشنایی با این آیه، استغفار می‌کند؟ آیا از نادانسته سخن گفتن، به ویژه در خصوص قرآن کریم و افترا بستن، پیشمان می‌شود؟ آیا ایمان می‌آورد و یا دست کم اقرار می‌کند که در مورد قرآن به خطا قضاوت کرده‌ام؟! خیر، بلکه چه بسا بسیار بدتر لج کند، چرا که قرآن چیزی به ظالمین به جز خسران آنها نمی‌افزاید.

«وَتُنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (الإسراء، ۸۲)

ترجمه: و ما آنچه را برای مؤمنان مایهی درمان و رحمت است از قرآن نازل می‌کنیم، و [لی] ستمگران را جز زیان نمی‌افزاید.

آیا دروغ بستن به قرآن کریم، نفی آنچه در قرآن آمده (بگویند نیست)، یا افترای آنچه نیامده (بگویند هست)، ظلم نیست؟!

**مشارکت و هم‌افزایی** (سؤال کوتاه و نشانی لینک پاسخ، جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی)

\*- [در قرآن حرفی از برف زده نشده، چون در عربستان برف نمی‌بارد و مردم نمی‌دانستند برف چیست؟](http://www.x-shobhe.com/shobhe/V004.html)

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/V004.html>

**سوال ۹:** آیه می‌گوید: اگر در راه ما تلاش کنی ما هم به راه خودمان هدایت می‌کنیم "لنهدینهم سبلنا"، حالا سوال من اینه که خوارج چرا شدند مگه آدم بدی بودند؟ اونا انقدر ایمان داشتند که گاهی عده‌ی قلیل‌شون یه لشکر بزرگ رو شکست می‌داد - و این خود یک شبهه دیگه است که ایمان به خود مهم‌ترین دلیل پیروزی است و حق بودن و نبودن شخص مهم نیست.

(۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۵)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

خوارج از آن جهت خوارج شدند که هرگز به دعوت خدا و اسلام ناب محمدی (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) ، که همان "اسلام ولایتی" است ایمان نیاوردند، بلکه به تعصبات جاهلی خود ایمان آورده بودند.

همان گونه که در سؤال اشاره نمودید، خداوند متعال فرموده است که هر کس در راه ما تلاش جهادی کند، خودمان راهمان را به او نشان می‌دهیم:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (العنکبوت، ۶۹)

ترجمه: و کسانی که در راه ما (با نفس خود و دشمن ما) جهاد کردند به یقین آنها را به راه‌های (وصول به مقام قرب) خود راهنمایی می‌کنیم، خداوند با نیکویان است.

مشهود است که در این آیه مبارکه، دو قید و اختصاص دارد، یکی «جهاد در راه ما»، دیگری «راه‌های هدایت ما».

پس نفرمود: «هر کس هر تلاشی در راهی که کند، ما او را به راه خودمان هدایت می‌کنیم»، چنان که نفرمود: «هر کس اسم خدا و اسلام را بیاورد و هر کاری که دلش خواست بکند، ما او را هدایت می‌کنیم»؛ چنان که نفرمود: «هر کس اسم مؤمن روی خودش بگذارد، اما در راه خدا حرکت و تلاش جهادی نکند، ما او را به راه‌های خودمان هدایت می‌کنیم» و ...

پس مهم، همان حق بودن و نبودن است، وگرنه شکل فیزیکی رفتارها زیاد تفاوتی با هم ندارند. شکل و قبله‌ی نماز خالصانه و قربه‌ی الی الله، با نماز ربایی هیچ فرقی ندارد، چنان که شکل ظاهری جنگ در جبهه‌ی باطل، با شکل ظاهری جنگ در جبهه‌ی حق، تفاوت زیادی ندارد.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (المائدة، ۵۴)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما که از دین خویش برگردد زودا که خداوند گروهی را بیاورد که ایشان را دوست دارد و ایشان او را دوست دارند، با مؤمنان نرم و خاکسارند و بر کافران سخت و گردن‌فراز، در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای نمی‌ترسند. این برتری و بخشش خداست که آن را به هر که بخواهد می‌دهد و خداوند فراخ‌بخش‌پیشی داناست.

**الف -** همیشه باید از خلط مبحث در ذهن به هنگام مطالعه، دقت و بررسی یک آیه، یک متن، یک حادثه، یک تحلیل و ... برهیز نمود.

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ

همگان سعی (تلاش) و جهاد (تلاش هدفدار) دارند، اما مهم چیستی "هدف و اهداف" است. لذا خدا هر کجا از "جهاد" فرموده، بر "سبیل الله" تاکید نموده است.

اتَّبِعُوا حَقَّانَا وَتَقَالًا وَتَهَادُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (التوبة، ۴۱)

سعی‌کنید و گرانبار، بسجیع شوید و با مال و جانتان در راه خدا جهاد کنید. اگر بدانید، این برای شما بهتر است

آیت الله العظمی خامنه‌ای: (۱۳۸۲/۴/۱)  
جهاد یعنی مبارزه برای یک هدف والا و مقدس. میدان‌هایی دارد؛ یکی از میدان‌هایش حضور در نبردهای مسلحانه‌ی رایج جهانی است. میدان سیاست هم دارد؛ میدان علم هم دارد؛ میدان اخلاق هم دارد. ملاک در صدق جهاد این است که این حرکتی که انجام می‌گیرد، جهت دار و مواجه با موانعی باشد که همت بر زودن این موانع گماشته می‌شود؛ این می‌شود مبارزه. جهاد یعنی یک چنین مبارزه‌ی، که وقتی دارای جهت و هدف الهی بود، آن وقت جنبه‌ی تقدس هم پیدا می‌کند.

مقام معظم رهبری: (۱۳۸۲/۴/۱)  
وقتی جهاد: یعنی تلاش هدفدار برای خدا، وجود داشت، بدون تردید موفقیت هم با آن همراه خواهد بود.

مقام معظم رهبری: (۱۳۸۱/۴/۲۵)  
جهاد با جهد و تلاش از لحاظ ریشه یکپایند؛ یعنی در آن معنای جهد و کوشش وجود دارد؛ اما جهاد فقط این نیست؛ جهاد یعنی مبارزه؛ مبارزه‌ی در همین اصطلاح متعارف فارسی امروز ما. مبارزه انواع و اقسامی دارد؛ مبارزه علمی داریم، مبارزه مطبوعاتی داریم، مبارزه سیاسی داریم، مبارزه اقتصادی داریم، مبارزه نظامی داریم، مبارزه ی آشکار داریم، مبارزه پنهان داریم؛ اما یک نقطه‌ی مشترک در همه‌ی اینها وجود دارد و آن اینکه در مقابل یک خصم است؛ در مقابل یک مانع است. مبارزه با دوست معنی ندارد؛ مبارزه در مقابل یک دشمن است.

تنها کسانی در راه او «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» سعی و جهاد می‌کنند که به او و بازگشت به سوی او ایمان دارند و امیدوار به لقای پروردگار عالمیان هستند. اینان همه اهل "ولایت الله و بالذبح ولایت رسول الله (ص) و ..." هستند. سابق نیز سعی و جهاد دارند، ولایت دارند و حتی می‌جنگند، منتهی تحت «ولایت طوافیت و شیاطین درونی یا بیرونی» کفار، مشرکان، منافقان و خوارج گذشته و حال، همه از این گروه دوم هستند.

الَّذِينَ آمَنُوا يقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا (النساء، ۷۶)

کسانی که ایمان آورده‌اند، در راه خدا کارزار می‌کنند. و کسانی که کافر شده‌اند، در راه طاغوت می‌جنگند. پس با یاران شیطان بجنگید که نیروی شیطان [در نهایت] ضعیف است.

www.x-shobhe.com

فرمودید: «آنها آنقدر ایمان داشتند که گاه با تعداد کمی، لشکر بزرگی را شکست می دادند»، اما چرا ذهن گمان کرده است که پیروزی یک عده‌ی قلیل به یک لشکر عظیم، حتماً ناشی از ایمان به خداوند متعال و اسلام است؟! چه بسا ملتی جاهل، کافر، متعصب، سخت‌کوش، جنگجو و ... باشند و در یک جنگ به پیروزی برسند. و البته در مورد مصداق معینی مثل خوارج، باید دید که آنها در کدام جنگی به تنهایی شرکت کردند و با عده‌ای قلیل در مقابل لشکری عظیم به پیروزی رسیده‌اند؟!

**ب -** در بخش پایانی سؤال، خودتان پاسخ داده‌اید که خودباوری، اتکای به نفس و تلاش نیز می‌تواند سبب موفقیت و پیروزی شود؛ و البته که همین‌طور است.

**ج -** دقت شود که "جهاد"، جامع‌تر و اعم از "جنگ = قتال" می‌باشد و جنگ خودش فقط یکی از اقسام جهاد محسوب می‌گردد؛ پس اگر عده‌ای تنبل باشند [هر چند که ادعای اسلام و ایمان داشته باشند] و عده‌ی دیگری جدی و کوشا باشند [هر چند که کافر و بت‌پرست باشند]، حتماً هر کدام نتیجه‌ی کار و کوشش و تلاش خود را خواهند برد. چنان که فرمود: «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى - و این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست. (التَّجْم، ۳۹)» و در این اصل کلی، تفکیکی بین انسان مؤمن و انسان کافر قایل نشد.

**د -** منتهی در آیه‌ی فوق، بحث از هدفداری یک تلاش جهادی است. می‌توانست در این آیه نیز به جای واژه‌ی «جهاد»، همان واژه‌ی «سعی» را به کار ببرد؛ پس معلوم می‌شود که بین جهاد و سعی، تفاوت اساسی وجود دارد.

"جهاد" تلاش هدفدار است، حرکت به سوی یک هدف کلی است و حتماً جنبه‌ی "دشمن‌ستیزانه یا رفع موانع رشد و قرب الهی" نیز دارد.

به عنوان مثال: به "جهاد علمی یا اقتصادی" توجه کنیم؛ نیروی نظامی امریکا، تلاش (سعی) علمی دارد - نیروی نظامی جمهوری اسلامی ایران نیز تلاش (سعی) علمی دارد؛ سعی هر دو نیز جنبه‌ی "جهادی" دارد، یعنی یکی برای قدرت و سلطه‌ی طاغوت تلاش (سعی) می‌کند، دیگری برای خدا، به امر خدا، در چارچوب ایمان به خدا و اسلام، در تقویت بنیه‌ی نظامی خود اهتمام می‌ورزد.

پس در امر "سعی" و "جهاد" هر دو مشترک هستند، اما هدف متفاوت است. لذا در آیه‌ی فوق تصریح نمود به «جَاهِدُوا فِيْنَا»، یعنی تلاش جهادی، در راه ما - با هدف تقرب به خدا - برای خدا.

### نکته:

نکته‌ی مهم دیگر این است که چون از سوئی ذهن با تصاویر ظاهری بیشتر مواجه است و از سوئی دیگر در تئوری و عمل، به نگاه "عملگرایی" (Pragmatism) دعوت و کشانده می‌شویم، ناخودآگاه همه چیز را با ملاک‌ها و معیارهای ظاهری و فیزیکی (مثل نماز زیاد، پیروزی در جنگ، به دست آوردن ثروت یا قدرت و ...) می‌سنجیم و این غلط است.

آیا می‌شود گفت که "ایمان" یزیدی‌ها، شمیری‌ها و ... قوی‌تر از ایمان کربلایی‌ها بوده که ظاهراً پیروز میدان شدند؟! و یا ایمان به خدا در ویتکنگ‌ها بیشتر از ایمان ویتنامی‌ها بوده است؟!

پس حتی ظواهر یا اعمال، وقتی ارزشمند است که نیت و هدف، صادقانه و خالصانه برای خدا باشد.

**\* -** راه‌های خدا که بندگان مؤمن و مجاهدش را به آن هدایت می‌کند «لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» نیز فقط منحصر به پیروزی فیزیکی در جنگ نمی‌باشد، بلکه تمامی امور و شئون فردی و اجتماعی را شامل می‌گردد.

«يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (المائدة، ۱۶)

ترجمه: خدا هر کس را که در پی جلب رضای او باشد، به وسیله‌ی آن [کتاب] به راه‌های امن و سلامت رهنمون می‌شود، و به خواست خود، آنها را از تاریکی‌ها به نور می‌برد و به راهی راست هدایتشان می‌کند.

## ایمان:

اسلام و ایمان نیز به اشکال و اطوار ظاهری نیست، هر چند که به بهانه و ادعای باور و ایمان قلبی، عبادت و عمل صالح را کنار گذاشتن نیز خودش نوعی انحراف و نشان از عدم شناخت و ناباوری (بی‌ایمانی) دارد.

اسلام و ایمان شاخصه‌هایی دارد، ویژگی‌هایی دارد و بالتبع نمودهایی دارد. اصلی‌ترین و کلی‌ترین و جامع‌ترین و مؤثرترین شاخصه و ویژگی ایمان به خدا و تسلیم امر او شدن، همان «شناخت ولایت حقه - ولایت‌پذیری - ایمان به ولایت و تبعیت از ولایت» می‌باشد؛ از «ولایت الله» گرفته تا تجلی و نمودش در ولایت رسول الله، امیرالمؤمنین، اهل عصمت علیهم‌السلام و ... .

معاویه داعیه‌ی اسلام داشت - خوارج همه داعیه‌ی اسلام داشتند - کوفیان و شامیان نیز داعیه‌ی اسلام داشتند - خلفای جابر اموی و عباسی نیز همه داعیه‌ی اسلام داشتند ...، اما به جز نقض عهد با رسول الله (صلوات‌الله‌علیه‌وآله)، مخالفت با امام و ولیّ الله چه کردند و به جز "امام‌کشی"، چه سعی و جهادی داشتند؟!

امروزه وهابیت و آل سعود، داعیه‌ی اسلام و ایمان دارند؛ القاعده، طالبان، داعش، النصره، بوکوحرام و ... که پیدایش همه‌ی آنها ریشه در انگلیس و امریکا دارد نیز همین‌طور؛ همه قرآن به دست گرفته و نماز نیز می‌خوانند، اما جز خدمت به طواغیت، دشمنی با اسلام ناب محمدی (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) و مسلمان‌کشی، چه می‌کنند؟! اینها هم خوارج و منافقین عصر ما هستند که به جز جهل متعصبانه و تعصب جاهلی، چیزی ندارند.

**مشارکت و هم‌افزایی** (سؤال کوتاه و نشانی لینک پاسخ، جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی)

**\*- در قرآن فرمود: هر کس در راه ما تلاش کند، راه‌های هدایت خودمان را به او نشان می‌دهیم، پس امثال خوارج، چرا هدایت نشدند؟ آیا "ایمان به خود"، دلیل پیروزی نیست؟**

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/Vo۸۲.html>

**سوال ۱۰:** چرا خداوند در آخر آیه امانت، فرموده که «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»؟ آیا به خاطر اینکه امانت را پذیرفت؟ یعنی انسان کار بدی کرد که آنرا پذیرفت؟

(۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۵)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه آیهی مورد بحث، به شرح ذیل می‌باشد:

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (الأحزاب، ۷۲)

ترجمه: ما آن امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، پس آنها از حمل آن امتناع کردند، و ترسیدند، و انسان آن را حمل کرد، همانا او ستم‌پیشه و جاهل بود.

باید بند به بند و فراز به فراز، به این آیه توجه و در مفاهیم آن تأمل کنیم تا مقصود روشن شود.

\* «إِنَّا» یعنی موضوع، یک امر الهی بوده که به مقام ربوبیت، سلطه و مالکیت او در ارتباط با خلقش برمی‌گردد. از یک سو فرموده که «ما» عرضه کردیم، و از سوی دیگر نفرموده «آتَا - من»، بلکه فرموده «إِنَّا» که مبین مقام سلطنت و ولایت اوست.

\* «عَرَضْنَا» به معنای بیان داشتن یا پیشنهاد دادن نیست که مثلاً عده‌ای بشنوند و عده‌ای نشنوند و یا عده‌ای بپذیرند و عده‌ای نپذیرند؛ بلکه "عرض" معنا و مفهومی مثل "سان دادن" دارد، یعنی همه در محضر مقامی جمع می‌شوند و آن مقام به آنها عرضه می‌گردد. مثل سان دادن یک لشکر در مقابل یک فرمانده، یا سان دیدن یک فرمانده از یک لشکر. چنان که حضرت آدم (علیه‌السلام) را تعلیم داد، سپس به ملائکه عرضه کرد و فرمود که به او سجده کنید «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ / (البقره، ۳۱)»

\* «الْأَمَانَةَ»، خب حالا در این اجتماع چه چیزی عرضه شده است؟ و چرا از آن تعبیر به "امانت" شده است؟

امانت یعنی این که چیزی را نزد کسی که مالکش نیست بسپارند، و او باید در حفظ آن کوشا باشد و عندالزوم به مالکش برگرداند و البته در مورد چگونگی نگهداری و حمل آن مسئول است، یعنی مورد سؤال واقع می‌شود.

\* «عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ» - حال خدا، این امانت را به کدام دسته از مخلوقاتش عرضه داشت؟ اگر اختصاص می‌داد به فرشتگان یا انسان‌ها، امر دیگری بود، حتی اگر می‌فرمود که به «أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، باز مقصود ساکنین زمین و آسمان‌ها بود، اما فرمود که به کل آسمان و زمین عرضه داشت، یعنی هر چه که هستی یافته است در این سان (عرضه) حاضر و ناظر بوده‌اند و کوه‌ها را نیز بدین دلیل جداگانه نام برد، چون ثقل و اوتاد زمین هستند.

\* «فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا» - معلوم است که موضوع امانت، از نوع علم نبوده که دانستنی باشد، و از نوع مباحث اعتقادی (توحید و معاد) نبوده است که ایمان‌آوردنی باشد، بلکه هر چه بوده، امانتی بوده است که باید مورد "حمل" قرار گیرد، یعنی بار مسئولیتی است که باید به دوش کشیده شود و

این امانت، از سخن تسبیح و حمد خداوند سبحان نبود، چرا که فرمود همه حمد و تسبیح می‌کنند:

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَأَنْتُمْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا (الأنعام، ۷۴)

آسمان‌های هفتگانه و زمین و هر کس که در آنهاست او را تسبیح می‌گویند، و هیچ چیز نیست مگر اینکه در حال ستایش، تسبیح او می‌گوید، ولی شما تسبیح آنها را در نمی‌فهمید. به راستی که او همواره بردبار [و] آمرزنده است.

آیت‌الله، علامه طباطبائی، رحمة الله علیه:

و اما اینکه این امانت چیست؟ از جمله "لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ..." بر می‌آید که امانت مذکور چیزی است که نفاق و شرک و ایمان هر سه بر حمل آن امانت مترتب می‌شود، در نتیجه حاملین آن امانت به سه طائفه تقسیم می‌شوند، چون کیفیت حمل آنان مختلف است. (المیزان، ذیل آیه)

انسان، فی نفسه هم ظالم است و هم جاهل، اما بالقوه، کامل‌ترین موجود است، چرا که تنها او در انتخاب هدف مختار است، و سیر حرکتش در قوس نزولی و صعودی هیچ محدودیتی ندارد. می‌تواند از اسفل السافلین، تا اعلیٰ علیین برود.

انسان به خاطر قوای اراده و اختیارش، از موهبت‌هایی چون "عقل و وحی" نیز برخوردار شد و استعداد و توان "فدن" به او داده شد.

پوره‌مندی از این مواهب، مستلزم "ولایت" شناسی و ولایت‌پذیری" اوست، لذا امانت "ولایت" به او داده شد.

متنهی انسان نوعاً نه این امانت را می‌شناسد، نه قدر و منزلتش را می‌داند و نه از برخوردار جاهلانه و خیانت‌دو امانت، آبا و ترسی دارد، چرا که فی نفسه ظالم و جاهل است، مگر آن که "وصل" شده و در سایه ولایت تعلیم ببیند و تربیت شود.

در مورد تعریف و مصداق "امانت"، هر چه بگویند، باز این فقط انسان است که از قابلیت «امانت‌داری» برخوردار است و می‌تواند آن را تا سرمنزله مقصود درست حمل کند.

سایرین اختیاری ندارند که بتوانند امانت‌داری و یا خیانت در امانت کنند:

انسان، اگر رشد نکند و ظالم و جاهل بماند، از خیانت در هیچ امانتی قس و ابایی ندارد.

از حضرت امام صادق علیه السلام، درباره منظور خدا از امانت پرسیدند و ایشان فرمودند: «هِيَ الْوَلَايَةُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ» [مقصود از آن، ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است. (الکافی، کلینی، ج ۲، ۳۶۳)]

حضرت امام رضا علیه السلام، در تفسیر آیهی امانت فرمودند: «الامانة الولایة، من ادعاها بغير حق، كفر» امانت همان ولایت است، هر کس به ناحق ادعای امانت کند کافر است. (تفسیر برهان ۲۴۱/۳)

آیا انسان نوعاً نسبت به این امانت الهی، ظلوم و جهول نبوده و نمی‌باشد

[www.x-shobhe.com](http://www.x-shobhe.com)

سالم به مالکش برگردد.

### امانت چه بود؟

بی تردید این "امانت"، خداپرستی (توحید) نبود، چرا که ملائک همه موحد هستند - زمین آسمان نیز تحت ولایت تکوینی الهی قرار دارند - از سنخ وحی نیز نبوده است، چرا که فرشتگان وحی آن را حمل کرده و سالم به انبیای کرام (علیهم السلام) رسانده‌اند - عقل، شعور، علم، ذکر، تسبیح و عبادات نیز نبوده، چرا که در قرآن کریم می‌فرماید: تمامی موجودات عبادت و ذکر و تسبیح دارند و به این تسبیح خود نیز علم دارند. بلکه آنچه به زمین و آسمان، به عنوان امانت عرضه شد، چنان که امام صادق (علیه السلام) نیز تصریح دارند، همان مقام "ولایت الهی" و "خلیفه الهی" می‌باشد.

\*- پس معنا این شد که این مقام و جایگاه و این رتبه، اولاً با زمین و آسمانها سنجیده شد و هیچ کدام به جز "انسان" ظرفیت وجودی تحمل آن را نداشتند و ثانیاً در این مرتبه نبودند که آن را حمل کرده و بازگردانند، به جز انسان، و البته انسان کامل و انسانهای متصل به انسان کامل، نه هر موجود دوپا و ناطقی به نام بشر.

### چرا انسان؟

در میان تمامی مخلوقات عالم، انسان بالقوه کاملترین است. در بهترین و والاترین اندازه‌ها و قابلیت‌ها آفریده شده است. "لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ"، از این رو تمامی اسمای کمالیهی خدا، از جمله تدبیر، اختیار و اراده نیز در او تجلی یافته است. پس اوست که می‌تواند «خلیفه الله و ولی الله» شود؛ پس این امانت به دوش انسان کامل گذاشته شد و سایر انسانها نیز مسئول به حمل آن و امانت‌داری شدند.

### ظلم و جهول:

می‌فرماید به جز انسان، سایرین از حمل این امانت ابا کردند و ترسیدند، به غیر از انسان که البته ظلم و جهول بود.

در این فراز به چند نکته باید توجه نمود: اول آن که نفرمود علت حمل این امانت توسط انسان، ظلم و جهل او بوده است - دوم آن که نفرمود: هر انسانی که حمل این امانت را پذیرفت، ظلم و جهول بوده یا هست - سوم آن که کلمه‌ی "انسان" عموم را شامل می‌گردد.

### نکات:

امکان و استعداد ظلم و جهل، به موجودی راه دارد که از یک سو می‌تواند ظالم و جاهل باشد و از سوی دیگر می‌تواند عاقل و عادل باشد.

**یک -** ظلم از ریشه‌ی ظلم است و در مقابل عدل و عادل قرار دارد. برای هیچ موجودی به جز انسان، امکان ظلمی که در مقابل عدل و عدالت باشد وجود ندارد. هیچ کس به فرشته‌ای که جان را می‌گیرد و یا به حیوان درنده‌ای که شکم شکارش را پاره می‌کند، ظالم نمی‌گوید.

**دو -** جهول از ریشه‌ی جهل است و در مقابل عقل و عاقل قرار دارد. فرشتگان همه از مجردات هستند و از عالم عقل هستند؛ برای سایر موجودات (جمادات، گیاهان، حیوانات و ...) نیز "عقل و جهل" به مفهوم معرفت‌شناسی، بصیرت، هدف‌شناسی و ...، به منظور انتخاب بین دو راه معنا و موضوعیتی ندارد. هیچ کس نمی‌گوید که گردش کرات در مدار معین از تعقل و علم آنهاست و یا انفجارات دائمی اتمها در قلب زمین یا درون خورشید و یا حرکت دائمی و سریع ذرات ریز تا سیارات عظیم، از جنون یا جهل آنهاست.

**سه -** انسان فی نفسه، هم ظالم است و هم جاهل. نه مانند ملائک، از مجردات و مجبور است و نه مانند حیوانات، از جنبنندگان و مجبور است، بلکه اختیار دارد، در حالی که فی نفسه کامل، عاقل و عادل نمی‌باشد، بلکه تحت تعلیم و تربیت الهی به این رشد می‌رسد و از ظلمات به نور هدایت می‌شود.

**در نتیجه:** انسان فی نفسه ظلوم و جهول است، اما بالقوه، انسان است، یعنی استعداد و امکان تکامل و آدم شدن در او وجود دارد؛ اگر به "عروة الوثقی" و "حبل الله" که همان "ولی الله" است، وصل شد و بار امانت را درست حمل کرد، آدم می شود و اگر نشد، همچنان ظلوم و جهول باقی می ماند.

پس «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» اشاره به ظالم و جاهل بودن انسان فی نفسه دارد، نه پس از اتصال، تعلیم و تربیت.

### نکته:

آیه بعد، تصریح دارد که این امانت ولایت، برای این است که انسان های مؤمن، منافق و مشرک از یک-دیگر تفکیک شوند.

«لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» (الأحزاب، ۷۳)

ترجمه: [این امانت عرضه شد] تا خدا منافقان و زنان منافق و مشرکان و زنان مشرک را عذاب نموده و بر مؤمنین و زنان با ایمان بیخشايد، و خدا همواره آمرزنده ی رحيم است.

پس "ولایت" امانت الهی است و حامل آن «ولی الله» نیز امانت الهی است که به انسان سپرده شده است، منتهی برخی مؤمنانه آن را حمل می کنند و برخی دیگر «منافقانه» و برخی دیگر «مشرکانه»، چرا که این دو گروه آخر (غیر از مؤمنین)، ظالم و جاهل هستند، نه قدر این امانت را می دانند و نه درست حمل می کنند و نه از عواقب خیانت در امانت ترس و وحشتی دارند. «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»

**مشارکت و هم افزایی** (سؤال کوتاه و نشانی لینک پاسخ، جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی)

\*- در آخر آیه امانت فرمود: «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»؛ آیا انسان کار بدی کرده که امانت را پذیرفته است؟

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/Vo84.html>



**سوال ۱۱:** به من اثبات کنید که به احادیث چگونه اعتماد کنم و چطور بفهمم صحیح هستند یا نه؟ (دیپلم/بزد) (۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۵)

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

حدیث در لغت یعنی «سخن»، و «قول» است که با «نقل قول» منتقل می‌شود، (پس مطلق حدیث) از سنخ مقوله‌های عقلی و استدلالی نمی‌باشد که استدلال عقلی لازم داشته باشد؛ بلکه دو موضوع در حدیث است که اثبات می‌خواهد:

اول - انتساب آن به گوینده‌ی اصلی (یعنی اثبات شود که سخن فلانی است).

دوم - اثبات آن که فلانی درست گفته است (یعنی متن حدیث)؛ و در این دو اصل هیچ فرقی ندارد که نقل قول از انبیای الهی یا ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام) باشد و یا از هر شخص دیگری، اعم از این که در قید حیاط باشد یا نباشد.

**الف -** پس مسئله‌ی اول، انتساب به گوینده است؛ حال اگر غزلی خوانده شد و به سعدی یا حافظ منتسب گردید - یا قطعه‌ای خوانده شد و به فخرالدین اسعد گرگانی (نویسنده‌ی ویس و رامین) و یا به جفری چاسر Geoffrey (Chaucer/۱۳۴۲ میلادی) منتسب گردید و یا مبحثی در فلسفه به افلاطون و ارسطو و بوعلی سینا نسبت داده شد، از کجا می‌فهمیم که انتساب درست است یا خیر؟

پس اثر (آثار) شناسی، خودش یک علم است، چه آثار فیزیکی باشد و چه نوشتاری و چه گفتاری؛ و از اصول و میزان‌های سنجش خود برخوردار است که اگر چنین نبود، اساساً تاریخ قابل شناخت نبود و هیچ نقلی قابل اعتماد نبود.

**ب -** مسئله‌ی دوم، درست یا غلط بودن موضوع مورد بحث (متن) می‌باشد، چه یک نقل دینی باشد، چه فلسفی، چه ادبی، چه تجربی و ... به عنوان مثال اگر بگویند: برخی از دانشمندان قبل از گالیله معتقد بودند که زمین مربع یا مستطیل می‌باشد؛ خب شنونده خواهد گفت که اشتباه گفته‌اند - یا اگر بگویند تلسکوپ در فلان قرن اختراع شده است، خواهید گفت که خیر، بلکه ابوریحان بیرونی و ابن هیثم، ۵۰۰ سال قبل از به دنیا آمدن گالیله، مخترع اپیکتوگرام یا تلسکوپ (هر چند اولیه) بوده‌اند - یا اگر بگویند: فلاسفه‌ی یونان یا هند و چین باستان (هندوئیسم، بودیسم و ...) در مورد هستی، وجود، پیدایش، بقا و ... چنین و چنان گفته‌اند، اثبات می‌کنید که اشتباه گفته‌اند. پس درست یا غلط بودن «متن» خودش مقوله‌ی دیگری است.

**نقش و جایگاه حدیث:**

برخی به بهانه‌ی مستند و مقدس بودن قرآن کریم، یا وجود احادیث جعلی و یا بهانه‌های دیگر، می‌خواهند راه گریزی از "احادیث" پیدا کنند و یا به تعبیر دیگری، بر همان قاعده‌ی «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ - کتاب خدا برای کافیت» تکیه کرده و هر چه پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) یا معصومین (علیهم‌السلام) گفته‌اند را تکفیر کرده و یا دست کم در آن ایجاد تشکیک کنند! در حالی که دقت نمی‌کنند که قرآن نیز به آنان وحی نشده است، بلکه با ابلاغ (حدیث) پیامبر اعظم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) دریافت نموده‌اند و با هزاران هزار واسطه به نسل امروز رسیده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَي مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ (الحجرات، ۶)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر فاسقی برایتان خبری آورد نیک واری کنید مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید و [بعد] از آنچه کرده‌اید پشیمان شوید

قال رسول الله صلوات الله عليه وآله: أَيُّهَا النَّاسُ مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُؤَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قُلْتُهُ وَمَا جَاءَكُمْ يُخَالَفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلَّهُ (مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۰۴)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه‌ای در منا فرمود: «ای مردم، آنچه از من موافق با قرآن برای شما نقل شد، آن را گفته‌ام و آنچه مخالف با آن نقل شده است، آن را نگفته‌ام».

حضرت امام صادق علیه السلام: مَا آتَاكُمْ عَنَّا مِنْ حَدِيثٍ لَا يُصَدِّقُهُ كِتَابُ اللَّهِ، فَهُوَ زُخْرُفٌ (بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۸۹)

هر حدیثی که از ما به شما برسد و قرآن آن را تصدیق نکند، زخرف (باطل) است

انسان عاقل [نه تنها در مورد احادیث معصومین]، بلکه در مورد هر نقلی، دقت می‌کند که آیا «صحیح و درست و عقلانی» هست یا خیر؟ و اگر آن نقل قول به کسی منسوب شد، دقت می‌کند که آیا ناقل (گوینده)، موثق، راستگو و آگاه هست یا خیر؟

امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام: الْعَقْلُ يَهْدِي وَيُضِلُّ، وَالْجَهْلُ يُغْوِي وَيُزَيِّرُ؛ (غررالحکم و دررالحکم، ص ۱۲۴)

عقل راهنمایی می‌کند و نجات می‌دهد و جهل گمراه می‌کند و نابود می‌گرداند.

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عِنْدَهُ مُسْمُوعًا (الإسراء، ۳۶)

و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن زیرا گوش و چشم و قلب همه مورد پرسش واقع خواهند شد

انسان عاقل، در مورد چیزی که می‌داند، سخن نمی‌گوید و بالتبع بر آن چه می‌داند اصرار و پای فشاری نمی‌کند. او می‌داند که خدا به او چشم و گوش ظاهر و باطن (سمع و بصر) داده است، تا در اصوات و ظواهر، با بصیرت تأمل و تعقل نماید و قلب داده است، تا سخن درست را فهم کند و از دیدن‌ها، شنیدن‌ها و باورها و پذیرش‌ها، سؤال خواهد شد.

انسان عاقل، در مورد آن چه می‌داند، به آن که می‌داند و در ضمن راستگو، درستکار و خیر خواه (سالم و متقی) می‌باشد، رجوع می‌نماید.

بدیهی است که اگر واقعاً به قرآن کریم رجوع کنند نیز هیچ راه گریزی از استناد و اقتدا به سنت رسول الله و اهل بیت صلوات الله عليهم اجمعین باقی نمی ماند، چرا که در همان کلام وحی، دستور مسقیم و صریح رجوع، اطاعت و تبعیت از آنان داده شده است؛ لذا تمامی مذاهب شیعه و سنی، پس از قرآن کریم، «سنت» که همان سیره و فرمایشات ایشان می باشد را منبع اصلی در شناخت معارف و احکام می دانند؛ و البته حکم عقل نیز دلالت دارد که هیچ علم و کتابی، بدون معلم قابل درک و فراگیری درست نمی باشد و هیچ راهی نیز بدون رهبر، قابل رهروی نمی باشد.

### ملاک های تشخیص صحت متن حدیث:

پس شناخت احادیث صحیح از ناصحیح، چه از جنبه انتسابش و چه از جنبه متن و موضوعش، اصول و راه کارهای علمی و کاملی دارد. به عنوان مثال در مورد موضوع (متن)، انطباق با عقل و وحی ملاک است:

**عقل:** همه چیز با عقل شناخته می شود، حتی خدا و قرآن کریم و حقانیت انبیای الهی و معاد نیز با عقل شناخته می شود، درستی و غلط بودن یک ادعا، یک متن، یک نظریه و ... نیز با عقل به اثبات می رسد، پس متن و پیامی که با "عقل" منافات داشته باشد، از آنان نمی باشد.

**قرآن:** پیامبر اکرم و اهل عصمت عليهم السلام، حاملان، عالمان، عاملان و ابلاغ کنندگان وحی هستند، پس اگر حدیثی به آنان منتسب گردید که با نص (صریح آیهی قرآن) منافات داشت، این انتساب صحیح نمی باشد.

\*- عقل حجت درونی خدا، و انبیای ناقل وحی، حجت های بیرونی هستند و هر دو بر حق می گویند. دین، عقل و وحی، یک چیز هستند. لذا پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) فرمودند:

«ما جائئکم عنی من حدیثٍ موافقٍ للحقِّ فأنا قُلْتُه و ما أتاکم عنی من حدیثٍ لا یوافقُ الحقَّ فلمْ أقله و لن أقول الا الحق» (بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۸۸)

ترجمه: اگر حدیث و روایتی از من به شما رسید که موافق حق بود پس آن حدیث را من گفته ام (یعنی صحیح است) اگر موافق حق نبود، آن حدیث از من نیست (یعنی جعلی و دروغ است) و من هرگز چیزی نمی گویم مگر حق و موافق حق باشد.

### ملاک های تشخیص صحت انتساب حدیث:

گاهی ممکن است که جمله ای درست باشد، یا دعوی بر حقی باشد، با قرآن کریم نیز نه تنها مغایرت نداشته باشد، بلکه موافق باشد، اما عین جمله، بیان معصوم (علیه السلام) نباشد، بلکه نقل به مضمون باشد. مثل تمامی تذکرات، ارشادات، نصیحت ها و تذکرات درست و خیری که مردم به یکدیگر می کنند و مبتنی بر وحی، حدیث و عقل می باشد، اما عین جمله نیست که گوینده بتواند بگوید: «قال ...».

شناخت صحت انتساب نیز علوم و راه کارهای خودش را دارد که در علم رجال، علم حدیث و ... مطرح می باشد. به عنوان مثال: صحت انتساب حدیثی به اهل عصمت (علیهم السلام) پذیرفته می شود که ناقلین آن تا امام معصوم (ع) هم معلوم و شناخته شده باشند و هم سالم و مورد وثوق. لذا احادیث بسیاری وجود دارد که در عین مغایر نبودن با عقل و وحی، به عنوان نقل آنان پذیرفته نمی شود، چرا که در سلسله روایانش، یک فرد فاسد، فاسق، دروغ گو ... و یا حتی ناشناخته وجود دارد. چنان که از ابوهیره احادیث بسیاری وجود دارد؛ چنان که حتی در کتب اهل سنت، ضمن نقل یک حدیث، خودشان اشتها را ناقل به فسق یا دروغ گوئی را بیان داشته اند؛ چنان که اهل بیت (علیهم السلام) گاهی خودشان ناقلان دروغ گوئی را معرفی کرده اند؛ مثل: مغیره بن سعید، بیان تبان، صائد، حمزة بن شامی و ... .

\*- امام باقر (علیه السلام): خداوند لعنت کند بیان تبان را؛ زیرا وی بر پدرم (علی بن الحسین (علیه السلام)) دروغ می بست. من شهادت می دهم که پدرم بندهی صالح خدا بود. (رجال، کشی، ج ۲، ص ۵۹۰)

## چه کنیم؟

یک موقع سؤال این است که ما چگونه "حدیث‌شناس" شویم؟ این سؤال مثل این است که بپرسند: ما چگونه تاریخ‌شناس، فیلسوف، فیزیک‌شناس و ... شویم؟ خب پاسخ روشن است، می‌گویید: بروید در این رشته تحصیل تخصصی نمایید.

اما یک موقع سؤال این است: «ما که علم تخصصی نداریم، از کجا به صحت یک حدیث پی‌ببریم؟» در اینجا نیز پاسخ [مانند هر علم و تخصص دیگری] روشن است، می‌گویید: «آن را از منابع موثقش اخذ نمایید». یعنی ببینید که نقل قول چگونه به شما رسیده است؟ در کدام کتاب نوشته شده است؟ نویسنده چه کسی بوده است؟ پس اگر او به علوم تخصصی در قرآن و حدیث و نیز تقوایش مشهور بود، بپذیرید.

به عنوان مثال: یک موقع کتاب ناشناخته یا غیرموثقی از نویسنده‌ی مشهور به گرایش‌های ضددینی به دست می‌آوردید و یا در فضای مجازی هر چه دلشان خواست می‌نویسند و زیرش هم به دورغ منابعی می‌آورند. اما یک موقع کتاب چهل حدیث امام خمینی (رحمة الله علیه)، شهید مطهری (ره)، آیت الله جوادی آملی، مرحوم آیت الله علامه طباطبایی، آیت الله جعفر سبحانی و ... را مطالعه می‌کنید و یا دانشمند اسلام‌شناس، قرآن‌شناس، حدیث‌شناس و نیز متقی، حدیثی را بیان می‌دارد.

**مشارکت و هم‌افزایی** (سؤال کوتاه و نشانی لینک پاسخ، جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی)

\*- به من اثبات کنید که به احادیث چگونه اعتماد کنم و چطور بفهمم صحیح هستند یا نه؟

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/Vo96.html>



به جای شاعر، بهترش را بیاورید

اگر خدا را می‌شناسند و باور ندارند، دیگر نباید وارد این بحث شوند که آیا قرآن کریم، کلام الله هست یا نیست، چرا که فاعل را قبول ندارند تا در مورد فعلش بحث کنند. اما اگر مدعی هستند که خدا را شناخته و باور دارند، اما قبول ندارند که قرآن کریم، کلام وحی است و مدعی هستند که سخن انسان زمینی می‌باشد! خوب مگر خودشان انسان نیستند، با گذشت ۱۴ قرن و پیشرفت‌های علمی، بروند بهترش را از جانب خدا بیاورند تا هدایت کننده‌تر باشد. بشر هدایت و سعادت می‌خواهد.

قُلْ فَاتَّبِعُوا كِتَابَ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا آتِيعُهُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (القصص، ۴۹)

بگو: اگر شما راستگوید پس کتابی از جانب خدا بیاورید که از آن دو (تورات و قرآن) رهمنون‌تر باشد تا من از آن پیروی کنم.

اسامی سوره حمد، که دو بار نازل شده، خود بیانگر عظمت، رفعت و معارف طرح شده در آن می‌باشد:

فاتحة الكتاب، ام الكتاب، ام القرآن، سبع المثاني، وافیه، شافیه، كافیه، صلوة، حمد، ...

پیامبر اعظم، صلوات الله علیه و آله:

وَالَّذِي تَقَسَّىٰ بِيَدِهِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي السُّورَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَلَا فِي الرُّسُومِ وَلَا فِي الْفُرْقَانِ مِثْلَهَا هِيَ أُمَّ الْكِتَابِ وَأُمَّ الْقُرْآنِ وَهِيَ السَّبْعُ الْمَثَانِي وَهِيَ مَشْهُومَةٌ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ عِبْدِهِ وَبَيْنَهُ مَا سَأَلَ (مسندك الوسائل ج ۴ ص ۲۳۱)

قسم به خدایی که جانم در دست اوست، خداوند نه در تورات و نه در انجیل و نه در زبور و نه حتی در قرآن مثل این سوره را نازل نکرده است، و آن "ام الكتاب"، "ام القرآن" و "سبع المثاني" است که بین خدا و بنده‌اش تقسیم شده است و بنده‌اش هر چه بخواهد به او می‌دهد.

یک بخش از سوره حمد، تعلیم خداشناسی (توحید) است و بخش دیگرش، تعلیم بندگی، ادب حضور، اعلام مواضع و دعا.

رسول اکرم صلوات الله علیه و آله:

لَوْ أَنَّ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَضِعَتْ فِي كِفَّةِ الْمِيزَانِ وَوَضِحَ الْقُرْآنُ فِي كِفَّةٍ لَرَجَحَتْ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ سَبْعَ مَرَّاتٍ (مسندك الوسائل ومستنبط المسائل، ج ۴، ص ۲۳۰)

اگر سوره حمد را در یک کفه ترازو و بقیه قرآن در کفه دیگر گذاشته شود، سوره حمد هفت بار برتری دارد

www.x-shobhe.com

**سوال ۱۲:** (فضای مجازی): آیا سوره حمد سخن خداست؟ خدا با کی این سخنان رو گفته؟! آیا الله خودش را ستایش کرده و گفته ما را به راه راست هدایت کن؟ ... پس نتیجه آن که سخن الله نیست، بلکه سخن یک انسان زمینی است؟ (حسابداری/گلستان) (۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۵)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

نظر به این که چنین استدلالی به مزاح شبیه‌تر است، پاسخ را با مزاحی (اصلاح شده) آغاز می‌کنیم. می‌گویید: یکی به داروخانه رفت و پرسید: «آقا ماست دارید؟» او گفت: «اینجا داروخانه است، نه لبنیاتی»، یک سطل گلی که همراه آورده بود را پاشید و گفت: «به آن داروخانه‌ای که ماست ندارد، باید گل پاشید». روز دوم رفت و گفت: «آقا ماست دارید؟» نتیجه همان شد. روز سوم مسئول داروخانه با خودش یک کاسه ماست آورد تا به این دیوانه بدهد. او وارد شد پرسید: «آقا ماست دارید؟»، او فوری گفت: بله؛ ولی آن مرد دوباره سطل گل را پاشید و گفت: «به آن داروخانه‌ای که ماست بفروشد باید گل پاشید».

حالا حکایت کسانی که می‌خواهند بگویند: «قرآن وحی نیست و سخن یک انسان است» همین طور شده است، دیگر برایشان فرقی نمی‌کند که چه دلیل یا بهانه‌ای که می‌آورند، اصلاً منطقی هست یا نه، ربطی دارد یا نه ...؟ بلکه فقط می‌خواهند به این نتیجه برسند که وحی نیست و گل را بپاشند!

### اما پاسخ:

\* سرتاسر قرآن کریم، «کلام الله - سخن خداوند سبحان» است، حال خواه در آیه‌ای از خودش گفته باشد و یا از انبیایش، یا از مؤمنین، یا حتی از ابلیس لعین و سایر شیاطین، کفار، مشرکین، منافقین ... و یا حتی اهل افترا، ظلم، جنایت، زنا، شراب، لواط و ...

\* نه تنها قرآن کریم، فقط قصه یا بیان احکام نیست، بلکه آیات شناختی آن، از خداشناسی، معادشناسی، نبوت و ولایت شناسی گرفته تا انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، دوست و دشمن شناسی و ... به مراتب بیش از آیات احکامی آن می‌باشد و حتی قصه‌های واقعی‌اش نیز سراسر درس توحید و نیز حکمت و عبرت می‌باشد.

\* قرآن کریم، کتاب تعلیم و تربیت انسان می‌باشد و بدیهی است که گام نخست در تعلیم و تربیت، ادب بندگی توأم با معرفت، ایمان و محبت است، آن هم به بنده‌ای که هیچ نمی‌داند و مشغول زندگی نباتی و حیوانی خود است. قرآن آمده تا از حیوان، انسان بسازد.

\* بنده‌ای که به حکم عقل و فطرت، خداوند متعال را شناخته و می‌خواهد عبودیت کاملی داشته باشد تا بدین سبب خودش رشد کند، چه می‌داند که چگونه خداوند متعال را تحمید و تسبیح نماید؟ لذا خودش یاد می‌دهد که چگونه بشناسد، چگونه بندگی کند و چه بگوید.

### سوره‌ی حمد:

\* بشر وقتی شاکر پروردگارش می‌گردد، چه می‌داند که نه فقط او شکرگزار است، بلکه هر چه حمد در دنیا بشود، حمد اوست، چون حمد فقط به او

اختصاص دارد و تمامی محامد به او برمی‌گردد، پس با وحی به او یاد می‌دهد که «الحمد لله».

\*- این تمجید [شکر توأم با ستایش]، صرفاً بابت خلقت نیست، بلکه بابت تمامی مواهب شناخته شده و ناشناخته‌ی الهی به عبد شاکر می‌باشد، پس یاد می‌دهد که نعیم تو «رَبِّ الْعَالَمِينَ» است، یعنی تربیت‌کننده و اداره‌کننده و تدبیرکننده‌ی و او تمام عالم هستی همان الله است، تا مبادا با خود گمان کند که اگر چه کسی قدرت خلق ندارد و فقط خدا خلق می‌کند، اما "ربوبیت" در امور من یا غیره، با دیگران یا طواغیت و فراعنه‌ی دوران (که همگی ادعای ربوبیت داشته و دارند) می‌باشد. لذا یاد می‌دهد که حمد اختصاص به کسی دارد که ربّ هر دو عالم (و تمامی عوالم) اوست. «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

\*- به بشر یاد می‌دهد که جهان‌بینی و اعتقادات و شناختش راجع به حق تعالی باید چگونه باشد؛ بداند که در این ربوبیت، رحمت خدا سبقت دارد و مالک روز جزا نیز اوست. «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ \* مَلِكُ يَوْمِ الدِّينِ».

### دعا و نیایش:

تا اینجا، بنده‌ای که سوره‌ی حمد را در نماز یا غیرنماز می‌خواند، معرفت (شناخت)، باور و ایمانش را آن گونه که خدا فرموده، اظهار و بیان می‌دارد؛ اما حالا نوبت به اعلام مواضع خودش در مقابل الله و ربّ العالمین، که بازگشتش به سوی اوست و او را مالک یوم الدین می‌شناسد، می‌رسد.

\*- بسیاری هستند که خدا را می‌شناسند و می‌دانند که او خالق است، و بازگشت نیز به سوی اوست (مثل ابلیس رحیم)، اما از سوئی هزاران هزار ربّ دیگر (تربیت‌کنندگان دیگر، مثل: رب شهوت، رب قدرت، رب نفس ... یا ربّ النوع‌ها از جنس بشر) را عبودیت می‌کنند و از سوی دیگر در تعامل و تعاون با دیگران، برای آنان "استقلال ذاتی" قائلند، نه این که آنان را وسیله‌ای از جانب حق ببینند؛ اما مؤمن، به تعلیم خدا، اظهار مواضع کرده و می‌گوید: اول آن که فقط تو را بندگی می‌کنم «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» و دوم آن که فقط از تو استعانت می‌جویم «وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ». بدیهی است که این اظهار و بیان نیز باید به تعلیم الهی صورت پذیرد تا در حد کمال خود باشد.

خب، برای بشر چه باقی می‌ماند؟ دو اصل وجود دارد: یکی این که بنده‌ی چه کسی هستی؟ و دیگر آن که از چه کسی استعانت و یاری و امداد می‌طلبی؟! پس خدا کمال هر دو را تعلیم داد.

\*- حال نوبت به اظهار نیاز می‌رسد. بشر از یک سو عاشق کمال است و از سوی دیگر خودش سراسر نقص و نیاز است. حال چه بخواهد که کمال خواهش باشد و همه نیازهای دیگر را نیز پوشش دهد؟ اگر قلم و کاغذ بردارد و نیازهایش را تا حدی که خودش می‌فهمد بنویسد، رقمش از میلیون‌ها تجاوز می‌کند، چه رسد به نیازهای ناشناخته‌اش! مضافاً بر این که بسیاری از خواسته‌ها و دعاهايش به ضرر خودش و هم‌نوعانش می‌باشد. پس باید او را تعلیم دهد که در این موقف، چگونه دعا کند. «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» و یاد می‌دهد که انحراف از این صراط مستقیم، به ضلالت و مورد غضب بودن است.

### نتیجه:

پس سوره‌ی حمد از جانب حق تعالی به انسان کامل نازل شده و از سوی او نیز به سایرین تعلیم شده و سراسر علم و تعلیم خداشناسی، معادشناسی و ادب حضور و بندگی و دعا، آن هم در حد کمال می‌باشد.

### در مقابل گل‌باش، می‌خواهید چه کنید؟

خیلی فرق دارد که بنده‌ای در مقام سپاس از ربّ خود (نه از هم‌نوع خود)، بگوید: «خدایا! مرسی»، یا بگوید: «الهی شکر»، یا بگوید: «الحمد لله»؛ حال شما در مقابل کسی که با یک سطل گل به محضر قرآن کریم آمده تا به هر بهانه‌ای که شده، گل بپاشد، می‌خواهید چه کنید؟! برایش درس لغت‌شناسی بگذارید یا تفسیر قرآن؟! آیا می‌خواهید به او بفهمانید که «شکر یعنی شناخت نعیم و قرار دادن نعمت در جایش، استفاده‌ی بهینه از آن و ضایع نکردن نعمت»؟! یا «حمد یعنی شکر توأم با پرستش و ستایش که مخصوص خداست ...؟! در حالی که او اصلاً خدا را نمی‌شناسد و باور ندارد!

بسیار فرق دارد کسی که متوجه خطای خود شده و از قهر معبود و محبوب نیز نگران است، بگوید: «خدایا! غلط کردم»، تا این که با معرفت به این که از خدا ظلم صادر نمی‌شود، او سبحان (منزه) از عیب و نقص است، و این بندگان هستند که به خودشان ظلم می‌کنند، بفهمد که در ظلمات فرو رفته و بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» - معبودی جز تو نیست، منزهی تو، راستی که من از ستمکاران بودم». بسیار فرق است بین مفاهیم و عمل به "استغفار و سپس توبه"، با «بخشید، اشتباه شد، لطفاً درگذر»؛ این تعالیم را خدا می‌دهد.

معارف، تعلیم و تربیت، آداب بندگی ... و بالاخره چه باید کردها، چه نباید کردها، چه باید گفت و نگفت‌ها، برای این در کلام وحی آمده که اولاً انسان شناخت پیدا کند و دچار کفر، شرک و نفاق نگردد و ثانیاً وقتی فهمید خدایی هست، او را مانند یک بت یا یک فرعون فرض نکند، و ثالثاً وقتی خواست او را تحمید و تسبیح نماید، نگوید: «**تو کجایی تا شوم من چاکرت - چارقت دوزم کنم شانه سرت**»، بلکه با شناخت عقلی و قلبی، با تأسی به آموزه‌های حق تعالی در کلام وحی، با عمل و نیز با گفتارش، از روی صدق و اخلاص، اظهار و اذعان دارد که «الله اکبر - سبحان الله - شکرًا لله - الحمد لله رب العالمین - استغفروا الله ربی و اتوب إليه».

**مشارکت و هم‌افزایی** (سؤال کوتاه و نشانی لینک پاسخ، جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی)

\*- آیا سوره حمد سخن خداست؟ آیا الله خودش را ستایش کرده و گفته ما را به راه راست هدایت کن؟ پس سخن انسان زمینی است.

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/v7600.html>

**سوال ۱۲:** در آیه ۱۷۷ بقره خداوند در توصیف متقین می‌فرماید که آنها به رغم حب مال انفاق می‌کنند، اما خداوند بندگان هم دارند که باوجود صحت عقل دل بسته دنیا و مال آن نیستند و انفاق را دوست دارند آیا نباید مشمول این آیه شریفه بشوند؟ (دکترای بهداشت) (۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۵)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه، به شرح ذیل می‌باشد:

«لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» (البقره، ۱۷۷)

ترجمه: تنها این که روی‌های خود را (برای عبادت) به سوی مشرق و مغرب بگردانید نیکی نیست، ولكن نیکی حقیقی، (ایمان و رفتار) کسی است که به خداوند و روز آخرت و فرشتگان و کتاب (آسمانی) و پیامبران ایمان آورد (به مبدأ و معاد و اصول اعتقادی میان آن دو ایمان آورد) و مال خود را با آن که آن را دوست (و بدان نیاز) دارد روی محبت خدا به خویشان و یتیمان و فقیران و در راه ماندگان و سائلان و در (راه آزادی) بردگان بدهد و نماز را برپا دارد و زکات بپردازد، و (وفای) وفاداران به پیمان خویش آن گاه که پیمان بندند و به ویژه (استقامت) شکیبایان در سختی مالی و ضرر جسمی و هنگام جهاد است. آنها هستند که راست گفته‌اند و آنها هستند که پرهیزکارند.

• اگر آیه برای توصیف انسان عاقل و نیکویی (بر) در عمل، فقط بر بخشش آن مالی که انسان آن را دوست دارد، بسنده نموده بود، جای سؤال بود که شاید بسیاری از مردمی که مؤمن یا متقی نیستند نیز چنین کنند!

• اما خداوند متعال در این آیه کریمه، به چند نکته‌ی بسیار مهم اشاره و تصریح کرده است، تا انسان خود را تجزیه نکند و تک بُعدی و یک سویه نگردد.

بدیهی است که انسان عاقل، دوست دارد که قوا و استعدادهاى خود را به کار بندد، شکوفا کند و نزد حق تعالی که خالق اوست و دیگران، نیکو باشد. اما چگونه؟

**الف -** برخی سطحی‌بین و بالتبع ظاهرگرا هستند و همین نقیصه سبب شده در عبادت و بندگی [که تنها راه رشد و نیکو شدن است] نیز به ظواهر اکتفا کنند؛ دائم این سو و آن سو بدونند و اگر مؤمن نیز هستند، دائم در حال وزن کردن اعمال خود با تعداد، قیمت، وزن جسمی (مثلاً گوسفند چاق‌تر برای قربانی) و ... باشند. مثلاً دائم نماز بخوانند و پس از آن مرتب دست‌ها را بالا برده و صورت را به راست و چپ بچرخانند و "الله اکبر" بگویند، یا مثل دراویش، همه‌ی نیکویی و عبادتشان این باشد که صورت را به این و آن سو کنند و هو بکشند؛ و یا به صورت مستمر فقط بدن فیزیکی خود را به تلاش مضاعف بیاندازند و به این طرف و آن طرف بروند؛ و یا چشمانشان در خواندن آیات، ادعیه و ... مرتب از سر خط به ته آن و از آن به سر خط دیگر برود و ...

پس خداوند حکیم و هادی، در بیان اول می‌فرماید که «کمال و نیکویی، به این تحرکات فیزیکی نیست».

هر کسی که به بهانه‌ی «ایمان قلبی»، عمل صالح را ترک کند و یا به بهانه‌ی «نیکویی در عمل»، از معرفت و ایمان سرباز زند و یا به بهانه‌ی عمل نیکو، هر چند برای خدا، عبادات را کنار بگذارد، عقلش کامل نشده و به انحراف رفته است.

خداوند متعال در قرآن کریم، بندگان را تعلیم داده که انسان متشکل از دو بُعد نظری (اعتقادی) و عملی است، و این دو لازم و ملزوم یک دیگرند

رابطه‌ی «ایمان و عمل صالح» در این دنیا، مثل رابطه «روح و جسم» است، هر کدام نباشد، حیات منقطع می‌گردد.

**انسان عاقل، خودش را تجزیه نمی‌کند**

انسان، در خسران است، اصل و فرع را با هم می‌بازد، مگر آن که ایمان بیاید، عمل صالح انجام دهد، سپس نه تنها خودش اهل حق و صبر باشد، بلکه نقش اجتماعی خود را ایفا نموده و دیگران را نیز به «حق و صبر» دعوت و توصیه نماید.



نیکویی به دیگران نیز با «ایمان و تقوا» روح می‌پذیرد و آثار و تبعات ماندگار در فرد و جامعه باقی می‌گذارد، پس نیکویی اجتماعی نیز انحصار به بخشش‌های مالی ندارد، بلکه باید در تقویت ایمان و تقوا نیز یک دیگر را یاری نمود:

... وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالتُّدَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ ... (المائدة، ۲)

و در هر کار خیر و تقوا یکدیگر را یاری دهید و بر گناه و تجاوز همکاری نکنید، و از خدا پروا نمایید

انسان وقتی رشد یافته و کامل می‌شود که نه تنها خود را مثلثه و تجزیه نکند، بلکه تمامی استعدادهای خود را به فعلیت برساند و یک بُعدی و تک محوری نگردد:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (البقره، ۱۷۷)

همانا کسانی که ایمان آورده و عمل‌های شایسته کرده و نماز را به‌پا داشته و زکات پرداخته‌اند، برای آنان در نزد پروردگارشان پاداشی در خور شان آنهاست، و (در آخرت) نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهی خواهند داشت

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (البقره، ۸۲)

و کسانی که ایمان آورده، و کارهای شایسته کرده‌اند، آنان اهل بهشتند، و در آن جاودان خواهند ماند.

انسان عاقل کسی است که از یک سوء «مبدأ و معادش» و خودش را بشناسد و از سوی دیگر راه درست «صراط مستقیم = دین» را بشناسد و از سوی دیگر پس از شناخت ایمان بیاید و سپس با ایمان در آن راه حرکت نماید تا به رشد و کمال مطلوب برسد.

**ب -** در فراز بعد تصریح می‌نماید که وقتی کمال و نیکویی به تحرکات فیزیکی نیست، پس باید به "شناخت و باور" باشد که کار عقل و قلب است. از این رو به بینش، دانش، بصیرت، شناخت و ایمان اشاره نموده و تصریح دارد که گام اول رشد، کمال و نیکویی، به "ایمان" و اعمال مبتنی بر ایمان می‌باشد و اعمال به تناسب اعتقادات وزن پیدا می‌کند.

«... وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ ... - ... و لكن نیکی حقیقی (ایمان و رفتار) کسی است که به خداوند و روز آخرت و فرشتگان و کتاب (آسمانی) و پیامبران ایمان آورد ...» (همان)

**پ -** در فراز بعدی، توجه می‌دهد که یک عده نگویند: «دلت پاک باشد، عمل مهم نیست»، و یک عده نگویند: «عمل صالح نیز به عبادات شخصی است و جامعه مهم نیست»، لذا به عنوان اولین عمل، به بخشش دارایی، آن هم در درجه اول به خویشان، سپس به یتیمان، کسانی که تقاضای کمک دارند، در راه ماندگان و ...؛ تصریح می‌نماید.

**ت -** اما همین عمل بخشش و کمک به دیگران، سبب توجیه نفس و القائنات شیطانی می‌شود و گفته می‌شود که «عبادت به جز خدمت خلق نیست»، برخی ضمن داعیه‌ی خداپرستی و مسلمانی می‌گویند: «ما نماز نمی‌خوانیم، به جایش به چند یتیم کمک مالی می‌کنیم» یا «روزه نمی‌گیریم و به جایش برای چند بی‌بضاعت جهیزیه تهیه می‌کنیم و ...» از این رو، بلافاصله بیان می‌دارد که رشد، کمال، احسن شدن، نیکو بودن، شرایط دیگری هم دارد که از جمله «نماز» و «زکات» و «وفای به عهد» است که به ظاهر یکی جنبه‌ی درونی و شخصی دارد و دیگری جنبه‌ی اجتماعی و اقتصادی، و دیگری جنبه‌ی اخلاقی و نظم و امنیت اجتماعی در تعاملات. «... وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا ... / (همان)».

**ث -** اما کار به همین جا ختم نمی‌شود، صرف ایمان، بخشش مال، نماز و زکات، برای رشد و نیکو شدن کافی نیست. اینها همه عدد صفر است که اگر ابتدای آنها عدد یک قرار نگیرد، همان صفر هستند و حتی ممکن است که با عدد منفی، به منهای چند میلپارد نیز برسند؛ اینها همه حکم اعضای بدن ایمان و اسلام را دارند که اگر "سر" نباشد، جسم بی‌جانی هستند که متعفن نیز می‌شوند، پس آن عدد یک و آن سر، "صبر = استقامت" است؛ و صبر و استقامت نیز همیشه در برابر مشکلات و گرفتاری‌ها و انحرافات می‌باشد، لذا افزود: «... وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ ... / (همان)»

### نتیجه:

نتیجه آن که فرمود ایمان، احسن شدن و نیکویی، نه صرفاً به سر تکان دادن در اذکار است، نه صرفاً بخشش مال است، نه صرفاً به اقامه‌ی نماز است و ...، بلکه جمیع این صفات و نیکویی‌ها لازم است، مضافاً بر این که روح و ارزش تمامی این رفتارها و عملکردها، به همان "ایمان" برمی‌گردد که مبتنی بر «شناخت عقلی» و نیز «باور قلبی» می‌باشد.

پس اگر کسی خیراتی کرد و ایمان نداشت - اگر مرتب ذکر گفت و خالی از معرفت و ایمان و نیز دغدغه‌ی دیگران بود - اگر دائماً نماز خواند و خم و راست شد ولی نقش اقتصادی و اجتماعی نداشت - اگر همه‌ی اینها را داشت، اما صبر و استقامت نداشت؛ به رشد عقلی، مقام احسن و نیکویی نرسیده است.

**مشارکت و هم‌افزایی** (سؤال کوتاه و نشانی لینک پاسخ، جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی)

\*- در آیه ۱۷۷ بقره در اوصاف متقین فرموده: از مالی که دوستش دارند انفاق می‌کنند؛ شاید عاقلان بسیاری چنین کنند.

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/v7604.html>



**سوال ۱۴:** روحانی مسجد ما [به نقل از مرحوم علامه طباطبایی] می‌گوید: حضرت خضر، انسان و پیامبر نبوده، بلکه از فرشتگان می‌باشد؟ (۱۰ خرداد ۱۳۹۵)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

هم اشتباه می‌گوید و هم به خطا نسبت می‌دهد!

فرمودید آن روحانی محترم، به کتاب "الانسان" از مرحوم آیت الله علامه طباطبایی (رضوان الله علیه) ارجاع داده است؛ اما آیا نغرموده که در کدام صفحه؟ ترجمه‌ی فارسی این کتاب نیز به نام «انسان از آغاز تا انجام» منتشر شده، اما چنین مطلبی در آن نیامده است.

### استدلال از قرآن:

**یک -** در آغاز این حکایت می‌خوانیم که حضرت موسی (علیه السلام) پس از ماجرای راه دریا پیش گرفتن ماهی، متوجه شد و به همراهش فرمود: «قَالَ ذَلِكُمْ مَا كُنَّا نَبُغُ - گفت: این همان است که ما در جستجویش بودیم» و سپس در آیه‌ی بعد می‌فرماید: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا - پس آن دو نفر، بنده‌ای از بندگانش را یافتند».

تردیدی نیست که فرشتگان از سوی خدا و به امر خدا نازل می‌شوند و جستجو کردنی و یافتنی نمی‌باشند. لذا در قرآن کریم نیز هر کجا بحث از آمدن فرشتگان است، می‌فرماید: ما آنها را نازل کردیم. بدیهی است که کسی نمی‌تواند با فرشته قرار بگذارد و سپس جستجوکنان و با تعقیب علائم حرکت کند تا به محلی برسد و در آنجا فرشته‌ای را ببیند. خداوند متعال هر گاه بخواهد، فرشته را بر پیامبرش نازل می‌نماید.

**دو -** حضرت موسی (علیه السلام)، از آن "عبد صالح" که طبق روایات محکم، حضرت خضر (علیه السلام) می‌باشد، می‌پرسد:

«قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَيْكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَ مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا» (الکهف، ۶۶)

ترجمه: موسی به او گفت: «آیا از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه‌ی رشد و صلاح است، به من بیاموزی؟»

اگر چه حضرت آدم (علیه السلام)، ملائک را از آنچه بدان علم نداشتند با خبر نمود و فرشتگانی نیز بر انبیا وحی می‌آوردند، اما بدیهی است که اولاً اگر فرشته‌ای برای تعلیمی نازل گردد، دیگر نبی از او اجازه‌ی تبعیت و تعلّم نمی‌گیرد و فرشته به امر خدا، مأموریتش را انجام می‌دهد و ثانیاً در این آیه، ابتدا به مقوله‌ی «تبعیت = پیروی»، جهت کسب علم رشد تصریح شده است.

بدیهی است که انسان نمی‌تواند جهت رشد، تابع فرشتگان گردد. اگر "تبعیت" از فرشتگان ممکن بود و سبب رشد می‌شد، خداوند متعال به جای انبیا، فرشتگان را مبعوث می‌داشت؛ لذا در قرآن کریم بسیار تأکید دارد که انبیا را از میان خودتان (جنس خودتان) برگزیدم و گسیل داشتم.

**سه -** در طول حرکت و همراهی، در سه مرحله حضرت موسی (علیه السلام) که نبی اولی‌العزم است، به خشم می‌آید و ضمن اعتراض، معلم خود را متهم می‌کند که «لَقَدْ جِئْتَنَا بِمُرٍّ - چه کار ناروایی انجام دادی»، «لَقَدْ جِئْتَنَا بِمُرٍّ نَّكَرًا - همانا کار بسیار زشتی انجام دادی» و «لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا - اگر

### آیا مقوله‌ی "طول عمر" برای فرشتگان موضوعیت دارد؟

حضرت امام صادق علیه السلام:

«... اما آن بنده صالح خدا، خضر، خداوند عمر او را نه برای رسالتش طولانی گردانید و نه به جهت کتابی که به او نازل کند و یا این‌که به وسیله او و شریعتش، شریعت پیامبران پیش از خود را نسخ کند و نه به جهت امامتی که بندگان بدو اقتدا نمایند و نه به خاطر طاعتی که خدا بر او واجب ساخته بود، بلکه خدای جهان آفرین، بدان دلیل که اراده فرموده بود عمر گرمی قائم (عج) را در دوران غیبت او بسیار طولانی سازد و می‌دانست که بندگان بر طول عمر او ایراد و اشکال خواهند نمود، به همین جهت عمر این بنده صالح خویش (خضر) را طولانی ساخت که بدان استدلال شود و عمر حضرت قائم (ع) بدان تشبیه گردد و بدین وسیله اشکال و ایراد دشمنان و بداندیشان باطل گردد»

(صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ۳۵۷)

### اولین درس رشد

حضرت خضر علیه السلام، در پاسخ حضرت موسی علیه السلام که تبعیت جهت تعلیم علم رشد را تقاضا کرده بود، ضمن آن که «بله، یا خیر» نگفت، بلکه اولین درس را تعلیم داد و فرمود:

«إِنَّكَ لَنْ تَسْتَضِيحَ مَعِيَ صَبْرًا» یعنی: تو طاقت روش تعلیمی مرا نداری! و علنش را چنین بیان داشت: «وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا» یعنی: و چگونه می‌توانی صبر کنی بر چیزی که بر آن احاطه خبری نداری؟! پس، در اول آن که ریشه و علت برای "صبر و استقامت"، علم و آگاهی و خبر می‌باشد.

### دوم درس رشد

حضرت موسی علیه السلام که شوق فراگیری علم رشد (کمال و قرب به کمال محض) را داشت، گفت: «سَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا»، یعنی: ان شاء الله مرا صبور خواهی یافت. اما مسئله این است که کار با «انشاء الله و ماشاء الله» حل نمی‌شود، مگر آن که شرایط لازم وجود داشته باشد. پس اگر «علت» نبود، «معلول» نیز نخواهد بود. وقتی خبر و آگاهی نبود، صبر و استقامت نیز نخواهد بود، هر چند که خواهان رشد، پیامبر اولی‌العزم باشد و ان شاء الله بگوید.

### سوم درس رشد

قَالَ هَذَا فِرَاقٌ بَيْنِي وَبَيْنَكَ

گفت: این جدایی بین من و توست

مراقب فرصت‌ها و نعمت‌های اعطا شده باشیم، قصه‌ی حضرت موسی و خضر علیهما السلام، قصه همه ماست.

بی‌خبری، ناآگاهی و بی‌بصیرتی، صبر و استقامت (پایداری) را تضعیف می‌کند، سبب فرصت‌سوزی، از دست نعمت و فراق و دوری از رشد و آگاهی و کمال مطلوب می‌گردد.

www.x-shobhe.com

می خواستی [می توانستی] برای آن مزدی بگیری! حال آیا رسول خدا به فرشته‌ای که مانند انسان اختیار ندارد، اعتراض می‌کند و یا او را متهم و محکوم به کارهای زشت و ناروا می‌نماید؟!

**چهار -** در آیه ۷۶ می‌خوانیم که آنها با هم رفتند، تا این که او (عبد صالح = خضر)، فرزند پسری را کشت و حضرت موسی (علیه‌السلام) به غضب آمد و گفت: تو یک بی‌گناه را کشتی و چقدر کار منکری کردی!

حال آیا به گرفتن جان توسط ملائکه، "قتل" گفته می‌شود؟! و آیا با توجه به این که جان تمامی انسان‌ها را فرشتگان مرگ (ملائکة الموت) می‌گیرند، یک پیامبر کار آنها را قتل و کاری منکر می‌خواند و معترض می‌شود که تو چرا جان او را گرفتی؟!

**پنج -** در آیه ۷۷ می‌فرماید: «فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا - پس آن دو رفتند تا به اهل قریه‌ای رسیدند از مردم آنجا خوراکی خواستند و [لی آنها] از مهمان نمودن آن دو خودداری کردند».

حال آیا فرشته‌ی خدا گرسنه می‌شود و از مردم تقاضای خوردنی می‌نماید؟! ملائکه اگر به صورت انسان نیز ظاهر شوند، هیچ گاه چیزی نمی‌خورند و نمی‌آشامند، چنان که در قرآن کریم می‌خوانیم، حضرت ابراهیم (علیه‌السلام)، از نخوردن میهمانانش فهمید که آنها فرشته هستند.

**شش -** حضرت موسی (علیه‌السلام)، پس از هر اعتراضی، از او عذرخواهی می‌کند و می‌خواهد که بر او سخت نگیرد! آیا پیامبر از فرشته عذرخواهی می‌کند؟ آیا فرشته مختار است که بر پیامبری سخت بگیرد؟!

### مرحوم علامه، آیت الله طباطبایی:

\* - «خدای سبحان به موسی وحی کرد که در سرزمینی بنده‌ای دارد که دارای علمی است که وی آن را ندارد، و اگر به طرف مجمع البحرین برود او را در آنجا خواهد دید به این نشانه که هر جا ماهی زنده - و یا گم - شد همان جا او را خواهد یافت.» (المیزان، ذیل آیه / بحث تاریخی)

دقت شود که این نشانی دادن از محل اقامت یکی از بندگان، شامل فرشتگان نمی‌شود که روی زمین سکنا ندارند.

\* - «موسی و آن عالم (نه آن فرشته) حرکت کردند تا بر يك كشتی سوار شدند. (همان)

\* - «... عالم قبول کرد، و باز به راه خود ادامه دادند تا به قریه‌ای رسیدند، و چون گرسنگی‌شان به منتها درجه رسیده بود از اهل قریه طعامی خواستند و آنها از پذیرفتن این دو میهمان سر باز زدند.»

\* - «مطلب عجیبی که از این داستان استفاده می‌شود رعایت ادبی است که موسی (علیه‌السلام) در مقابل استادش حضرت خضر نموده، و این آیات آن را حکایت کرده است، با این که موسی (علیه‌السلام) کلیم الله، و یکی از انبیای اولوا العزم و آورنده‌ی تورات بوده، مع ذلك در برابر يك نفر که می‌خواهد به او چیز بیاموزد چقدر رعایت ادب کرده است!» (المیزان، ذیل آیه)

\* - «... سیاق گواهی می‌دهد بر این که موسی و خضر گرسنه بوده‌اند. و مقصود موسی از این که گفت (خوب است در برابر عملت اجرتی بگیری) این بوده که با آن اجرت غذایی بخرند تا سد جوع کنند.»

(المیزان، ذیل آیه)

\* - «آیات نازله در داستان خضر و موسی خالی از این ظهور نیست که وی نبی بوده.» (همان)

### حدیث به نقل از مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله علیه:

«از روایت محمد بن عماره که از امام صادق (علیه‌السلام) نقل شده و در بحث روایتی آینده خواهد آمد، چنین برمی‌آید که آن جناب پیغمبری مرسل بوده که خدا به سوی قومش مبعوث فرموده بود، و او مردم خود را به سوی توحید و اقرار به انبیاء و فرستادگان خدا و کتاب‌های او دعوت می‌کرده و معجزه‌اش این بوده که روی هیچ چوب خشکی نمی‌نشست مگر آن که سبز می‌شد و بر هیچ زمین بی‌علفی نمی‌نشست مگر آن که

سبز و خرم می‌گشت، و اگر او را خضر نامیدند به همین جهت بوده است و این کلمه با اختلاف مختصری در حرکاتش در عربی به معنای سبزی است، **وگرنه اسم اصلی‌اش تالی بن ملکان بن عابر بن ارفخشد بن سام بن نوح است...**

#### تذکر:

حال با توجه به آیات، احادیث و بیان صریح و روشن مفسرین، آیا صحیح است که کسی بگوید: آن عبد صالح، حضرت خضر <sup>(علیه‌السلام)</sup>، انسان و نبی نبوده و فرشته بوده...! و این حرف‌ها را به مرحوم علامه طباطبایی <sup>(رضوان‌الله‌علیه)</sup> نیز نسبت دهد؟!

**مشارکت و هم‌افزایی** (سؤال کوتاه و نشانی لینک پاسخ، جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی)

**\*- می‌گویند: حضرت خضر (ع) انسان و نبی نبوده، بلکه فرشته بوده است؟**

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/V760.html>

**سوال ۱۵:** در سائیتی ادعا شده که در قرآن تناقض هست، چرا که به جا گفته انسان از لخته خون بوجود آمده، به جا میگه آب، و به جا میگه خاک، و به جا میگه چیزی مانند سفال. به جا میگوید: فرشته مرگ روح را میگیرد، یک جا میگوید فرشتگان میگیرند و یک جا میگوید: الله است که روح را از انسانها هنگام مرگ میگیرد. (دیپلم کامپیوتر/مشهد) (۱۲ خرداد ۱۳۹۵)

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

در ابتدا درج نمودید که به پیشهاد دوستی به یک سائیتی مراجعه کردید که این حرفها را نوشته بود! خب مگر به هر کجا که پیشنهاد کنند میروید؟! آیا تا به حال کسی پیشنهاد نکرده به این گونه پیشنهادات پاسخ منفی دهید - به این گونه سائیتها مراجعه نکنید - کتاب بخوانید - در محضر علما حاضر شوید و یا مطالب ایشان را در سائیتها بخوانید و ...؟! حتماً پیشنهاد شده است، اما یک عده قبل از آن که کمترین اطلاعاتی پیدا کنند و کمترین آشنایی با دلایل اثباتی داشته باشند، میگردند ببینند مخالف چه گفته و چگونه رد و تکذیب کرده است؟ تأسف‌آورتر آن که منفعل می‌شوند، یعنی هیچ گاه در قبال ادعای آنان نمی‌پرسند: «خب حالا دلایلت برای این شعارهایت چیست؟»، بلکه یا همین‌طور قبول می‌کنند و یا اگر کمی نگران شوند که با اعتقادات اسلامی‌شان مغایرت دارد، به دنبال دلایل برای نفی آن می‌گردند، یعنی به دیگران می‌گویند: «حالا دلایل شما برای نفی این ادعاها چیست؟» و اگر مخاطب بگوید: «دلیل من همین است که او برای ادعاهایش هیچ دلیلی اقامه نکرده، پس نباید قبول کرد» از او نمی‌پذیرند! یعنی دائم منفعل دشمنان می‌شوند، آنان همین طوری روی هوا حرفی می‌زنند و اینان یا قبول کرده و یا به دنبال دلایل نفی آن ادعاهای بی‌دلیل می‌گردند و وقتی به دلایل محکمی دست یافتند، آنها دوباره چند تا ادعای دیگر را در قالب انشایی، طرح می‌کنند!

پس انسان عاقل نباید قبل از برخورداری از حداقلها، خودش را در مهلکه بیاندازد. چرا انسان خودش را تیررس قرار دهد و پس از آن که هدف قرار گرفت و مجروح شد، بگوید: حالا چه کنم؟!

**الف -** نه قرآن را خوانده و خواندش را می‌داند و نه اگر بداند از آن چیزی می‌فهمد و اصلاً معارف عالمانه و حکیمانه و مستدل قرآن جای خود، بلکه حتی معنا و تفاوت «تضاد، تناقض، تفاوت و ...» را نمی‌داند، سپس مدعی می‌شود که در قرآن تناقض وجود دارد! از قدیم گفته‌اند: «کسی که چیزی ندارد، برای مطرح شدن، یا خودش را به یک بزرگی می‌چسباند و یا به یک حقیقت یا شخصیت بزرگی می‌تازد، تا از قبیل او مطرح شود». برخی را دیده‌ایم که حتی چند جمله‌ی فارسی را نمی‌توانند درست بیان کنند و یا بنویسند، اما ادعا می‌کنند که در قرآن تناقض هست!

**ب -** اگر در جایی فرموده باشد که «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْتُوٍّ - و در حقیقت، انسان را از گلی خشک، از گلی سیاه و بدبو، آفریدیم. / (الحجر، ۲۶)» - یک جا فرموده باشد: «فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مِّنْ خَلْقِنَا إِنَّآ خَلَقْنَاهُمْ مِّنْ طِينٍ لَّازِبٍ - پس [از کافران] بپرس آیا ایشان [از نظر] آفرینش سخت‌ترند یا کسانی که [در آسمانها] خلق کردیم؟ ما آنان را از گلی چسبنده پدید آوردیم. / (الصافات، ۱۱)» - یک جا فرموده باشد: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ ... ای مردم! ما شما را از مرد و زن آفریدیم / (الحجرات، ۱۳)» - یک جا بفرماید: «أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُّطْقَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ - مگر آدمی ندیده (ندانسته) است که ما او را از نطفه‌ای آفریده‌ایم، پس به ناگاه وی

أَقْتَضَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ قَرِيبًا مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ يَرْجُؤُهُ مِنْ بَعْدِ مَا قُلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ  
البقره ۷۵

آیا طمع دارید که [اینان] به شما ایمان بیاورند؟ با آنکه گروهی از آنان سخنان خدا را می‌شنیدند، سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می‌کردند، و خودشان هم می‌دانستند.

وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ  
البقره ۸۸

و [آنها از روی جدل لجوجانه] گفتند: دل‌های ما در غلاف است! (و ما از گفته تو چیزی نمی‌فهمیم. آری، همین‌طور است!) خداوند آنها را به خاطر کفرشان، از رحمت خود دور ساخته، (به همین دلیل، چیزی درک نمی‌کنند) و کمتر ایمان می‌آورند.

يَسْمَا شَرًّا بِهٖ أَنفُسُهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ بِبُحْرٍ... (البقره، ۹۰)

ولی آنها در مقابل بهای بدی، خود را فروختند؛ که به ناروا، به آیاتی که خدا فرستاده بود، کافر شدند

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِٖ لَكَنُفٌ خَالِدٌ فِيهَا يَسْتَكْبِرُ تَوَلَّىٰ وَرَبَّهُ كَثِيرًا مِّنْ أَعْيُنِ النَّاسِ لَا يَأْتِيهِمُ الْحَقُّ إِلَّا بَأْسٌ مِّنْ لَّدُنْهِ لَا يَشْعُرُونَ يَلْمِزُكَ مَتَّعْتَهُم مَّا يَكْفُرُونَ فِي بَيْتِهِمْ إِلَّا النَّارُ وَلَا يَكْفُرُهُمْ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُكْفِيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (البقره، ۱۷۴)

کسانی که کنمان می‌کنند آنچه را خدا از کتاب نازل کرده، و آن را به بهای کسی می‌فروشند، آنها جز آتش چیزی نمی‌خورند؛ (و هدایا و اموالی که از این رهگذر به دست می‌آورند، در حقیقت آتش سوزانی است) و خداوند، روز قیامت، با آنها سخن می‌گوید؛ و آنان را پاکیزه نمی‌کند؛ و برای آنها عذاب دردناکی است.

آیا اگر شما بگویید: «این امانتی را که به شما داده‌ام، تحویل می‌گیرم» - سپس بگویید: «تحویل گیرندگان هستند که آنها را از شما می‌گیرند» - سپس بگویید: «برای هر کسی تحویل گرفته‌ای است که تحویل می‌گیرد - سپس بگویید: «همه تحویل من می‌شود»، «تناقض» گفته‌اید، یا ساز و کار را تبیین نموده‌اید؟

قُلْ إِنَّ أَمْوَاتٍ لَّدُنِّي قَتِيلُونَ مَنَّهُ قَاتِلُهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ  
بگو: «آن مرگی که از آن می‌گریزید، قطعاً به سر وقت (ملاقات - دیدار) شما می‌آید؛ آنگاه به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانیده خواهید شد، و به آنچه [در روی زمین] می‌کردید، آگاهتان خواهد کرد.»

اگر شما بگویید: «این مجسمه را من درست کرده‌ام»، یا بگویید: «این مجسمه را از گل مجسمه‌سازی درست کرده‌ام»، یا بگویید: «مجمعه از یک تو گل چسبیده درست شده است»، تناقض است؟! یا فقط اگر خداوند علیم و حکیم، چنین فرموده باشد، می‌شود «تناقض» در قرآن؟!

www.x-shobhe.com

ستیزه‌جویی آشکار شده است. / (یس، ۷۷) و ...؛ تناقض دارد؟!

آیا ضمن بیان یک حقیقت که [ما آفریدیم]، اشاره به مراحل گوناگون خلقت بشر (بدن انسان) نموده است؟ آیا این یعنی تناقض؟!

اگر شما بگویید که خوشه‌ی گندم از زمین پدید آمد یا بگویید از بذر گندم پدید آمد، یا بگویید: من کاشتم؛ تناقض دارد؟! یا اگر چون انسان عالم، مراحل پیدایش نطفه از خون، و خون از مواد غذایی و مواد غذایی از خاک را می‌دانند، اما همگان نمی‌دانند، چون نمی‌بینند، اما پیدایش انسان از نزدیکی مرد و زن و انتقال نطفه از مرد به رحم زن را می‌بینند تجربه می‌کنند، لذا بفرماید: «**أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانَ ...** - آیا انسان ندیده است که از نطفه آفریده شده»، می‌شود تناقض؟! پس همان‌طور که بیان شد؛ شاید مشکلش فقط ندانستن قرآن نمی‌باشد، بلکه ندانستن معنای «تناقض» نیز هست. و البته که چنین ادعاها و احکام صادره‌ای، از یک سو مبین ناآگاهی مدعی می‌باشد و از سوی دیگر حاکی از بغض، لجاجت و دشمنی او دارد.

**ج -** می‌گوید: در مورد "مرگ" در قرآن تناقض هست؟!

بله، ما در فارسی برای چند واژه‌ی متفاوت، یک کلمه‌ی مشترک را به کار می‌بریم، اما وقتی در مورد بیانی در زبان دیگری سخن می‌گوییم، باید معنای کلمه را در همان زبان بدانیم. مثلاً همه را می‌گوییم: «مرگ»، اما بپرسید: «تفاوت کلمات فوت، موت و وفات چیست؟» حتماً نمی‌دانند، بعد می‌گویند که در قرآن تناقض هست!

معنی فوت «از دست دادن است»، معنی موت «مرگ» است و معنی «وفات»، گرفتن به تمامی جهات می‌باشد.

ما در فارسی می‌گوییم: «فلانی فوت کرد»، اما آیدر هیچ‌کجای قرآن، برای موت و وفات، از واژه‌ی "فوت" استفاده شده است و آیاساساً این جمله به لحاظ معنا در مورد مرگ درست است و یا غلط؟ مگر کسی "فوت" می‌کند؟!

حال آیا با توجه به معنای فوق، تناقض است اگر خداوند متعال در آیه‌ای از قرآن کریم بفرماید که هنگامی که **مرگ** انسان فرا می‌رسد، فرشتگانی هستند که جان او را تماماً **تحویل** می‌گیرند «**تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ**» - در یک آیه بفرماید که البته هر انسانی فرشته‌ی موکل مرگ خودش را دارد که او را تحویل می‌گیرد «**قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ**» - بگو فرشته‌ی مرگی که بر شما گمارده شده جانتان را می‌ستاند آنگاه به سوی پروردگارتان بازگردانیده می‌شود. / (السجده، ۱۱)؟!

**توضیح:** دقت کنید که می‌فرماید: هر کسی ملک الموتی (فرشته‌ی مرگی) دارد که او را هنگام مرگ، توفای می‌کند (جانش را تماماً تحویل می‌گیرد).

با تناقض است اگر در آیاتی بفرماید که اولاً این فرشتگان، سرخود و به حول و قوه‌ی خود کاری نمی‌کنند، بلکه به امر خدا و حول و قوه‌ای او کار می‌کنند و ثانیاً جان را که تحویل می‌گیرند، نزد خود نگه نمی‌دارند، بلکه تحویل خالق و صاحب و مالکش [خدا] می‌دهند؛ پس بدانید که این خداست که جان‌ها را تماماً تحویل می‌گیرد؟! آیا به این همه علم آشکاری که خدا موهبت کرده تا انسان در زمان حیات آگاه باشد که ممت، وفات و بعد از آن چگونه است، می‌گویند: "تناقض"؟!

«**وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ مَن يُرِدُ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ**»

(التحل، ۷۰)

ترجمه: و خدا شما را آفرید سپس [جان] شما را می‌گیرد و بعضی از شما تا خوارترین [دوره] سال‌های زندگی [فرتوتی] بازگردانده می‌شود به طوری که بعد از [آن همه] دانستن [دیگر] چیزی نمی‌دانند قطعاً خدا دانای تواناست.

\*- پس انسان عاقل و منصف، وقتی مطلبی را نمی‌داند، ابتدا مطالعه و سؤال می‌کند تا بداند و سپس بر اساس علم و آگاهی قضاوت می‌کند؛ نه این که همین‌طوری نادانسته حکم دهد که "تناقض" دارد و مغرور و متکبر از این حکم قطعی و جاهلانه‌ی خود، آن را در فضای مجازی نیز منتشر کند تا دیگران هم بفهمند که او مغرض است، و یا نفهمند، فریب بخورند و قبول کنند! فریب دیگران، خود ظلم و جنایتی، بزرگتر از ندانستن و نپرسیدن است.

**مشارکت و هم‌افزایی** (سؤال کوتاه و نشانی لینک پاسخ، جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی)

\*- در سایتی مدعی شده که در آیات قرآن راجع به "خلقت و مرگ" تناقض وجود دارد؟

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/V700.html>

**سوال ۱۶:** آیا قرآن بر پایه اینکه در زیر سایه بشریت قرار داشته باشد تأثیر گذارتر است، یا اینکه بشریت زیر سایه قرآن قرار داشته باشد؟  
(مهندسی مکانیک/زنجان) (۱۴ خرداد ۱۳۹۵)

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

این سؤال از اساس درست نیست، چرا که اگر کسی قرآن کریم را قبول ندارد که موضوعش فرق می‌کند و سعی او برای آن که قرآن را تابع خودش نماید، بی‌معنا، باطل و ابرتر می‌باشد؛ اما اگر کسی قبول دارد، می‌داند که معنا ندارد قرآن کریم تابع او یا دیگران باشد؟! چرا که قرآن کریم، برای هدایت انسان و جامعه بشری آمده است «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ - این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه‌ی هدایت تقوایبشگان است. / (البقره، ۲)». آیا انسان باید تسلیم خدا و اوامرش باشد، یا خدا و کلام خدا باید تسلیم انسان شوند؟! پس بشریت باید زیر سایه آن باشد، نه آن تابع بشر. آیا بشر هدایت‌کننده و رحمتی برای قرآن کریم است، یا قرآن کریم، حکمت و هدایت و رحمت برای بشریت است؟ «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ \* هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ - این است آیات کتاب حکمت‌آموز \* [که] برای نیکوکاران رهنمود و رحمتی است. / (لقمان، ۲ و ۳)». اما چون در هر حال سؤالی است که در ذهن ایجاد شده، لازم است ابتدا محورهای آن را تفکیک و سپس تعریف کنید تا پاسخ روشن شود:

**بشریت:**

بشریت چیست که حالا فکر کنیم؛ آیا آن تابع قرآن باشد یا قرآن تابع آن؟ آیا فقط یک لفظ و شعار است؟ آیا علم و حکمت می‌تواند تابع الفاظ و شعارها باشد؟!

\* بشریت یعنی چه و تعریفش کدام است؟

\* (تعریف هر چه که باشد)، این تعریف را چه کسی داده است؟

\* بشریت، چگونه شکل می‌گیرد؟ آیا همین که گروهی از موجودات به نام "بشر"، یک جا جمع شوند و (مثل فیل‌ها یا ...) یک کلنی تشکیل دهند، نامش "بشریت" می‌شود؟!

\* اگر "بشریت"، یعنی اتحاد آحاد بشری، این اتحاد حول چه محوری می‌باشد؟

\* اگر این اتحاد، هم‌سویی و تعاون اجتماعی، برای "رشد" و بالتبع "رفاه" می‌باشد، تعریف بشریت، اتحاد، رشد و فلاح چیست؟

\* اگر بشریت در برخورداری، شناخت و رعایت "حقوق" عالمانه، حکیمانه و عادلانه شکل می‌گیرد، این حقوق (حق‌ها) کدام است و چه کسی آنها را تشخیص داده و وضع کرده و می‌کند؟!

\* دامنه و گستره‌ی حقوق به چه وسعتی است که انسان بتواند تشخیص دهد؟ حقوق من، نسبت به خودم - نسبت به اعضای بدنم - نسبت به روح، جسم و خواسته‌های روحانی و نفسانی‌ام - نسبت به شما و دیگران با تمامی ویژگی‌ها و نیازهای افراد گوناگون - نسبت به گیاهان و حیوانات و ... - نسبت به مشاغل و جایگاه‌ها - نسبت به عقل، علم و قلب - در مقابل کنش‌ها، واکنش‌ها، موافقت‌ها، مخالفت‌ها، عقلانیت، شیطنیت، دوستی، دشمنی، جنگ، صلح و ...، چیست؟ و



انسان را از پرستش و پیروی گریزی نیست، همه پرستنده هستند و همگان دین و آیین و کتاب و امام (زهیر، الکو) دارند.  
اما، انسان جاهل، متکبر و بنده‌ی هوای نفس خود و دیگران، خدایی را می‌پسندد که خودش آن را درست کرده باشد و تسلیم خودش باشد؛ و کتابی را می‌خواهد که پیرو او مؤید آمال و هوس‌های خودش باشد.  
از این روی، با خدا و کتابش به مجادله‌ای به دور از علم و حکمت بر می‌خیزد.  
وَمِنَ الشَّيْطَانِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّبِينٍ (الحج، ۸)  
و از [امیان] مردم کسی است که در باره خدا بدون هیچ دانش و بی هیچ رهنمود و کتاب روشنی به مجادله می‌پردازد

آیا خداوند سبحان به انسان پناه می‌دهد، یا انسان پناه دهنده خودش و دیگران می‌باشد؟!

وَاقْرَأْ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا تُبَدِّلْ كَلِمَاتِهِ وَرَأَىٰ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُتْتَحِدًا  
و آنچه را که از کتاب پروردگارت به تو وحی شده است بخواه، کلمات او را تغییرده‌های نیست و جز او هرگز پناهی نخواهی یافت (الکہف، ۲۱)

آیا انسان خودش و دیگران را خلق کرده که بتواند حقوق‌شان را وضع و تبیین نماید؟!

تَخَنَّنَّاكُمْ فَلَوْلَا صَدْقُونُ \*  
ماييم که شما را آفریده‌ایم پس چرا تصدیق نمی‌کنید  
أَقْرَأْتُمْ مَا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقُرْآنُ \*  
یا آنچه را به صوت نطقه [رو می‌ریزید دیده‌اید  
أَلَمْ تَرَ تَخْلُقُونَ أَمْ لَكُمْ أَلْفَاظُ \*  
آیا شما آن را خلق می‌کنید یا ما آفریننده‌ایم  
(الواقعه، ۵۷ تا ۵۹)

وضع و تبیین "حقوق"، مستلزم دانستن اندازه‌ها (قدر) است؛ حال چه کسی جز خالق اندازه‌ها (مقادیر) را می‌داند؟!

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَكُنْ لَهُ ثَمَرًا فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَدْبِيرًا (الفرقان، ۲)  
همان کس که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست و فرزندی اختیار نکرده و برای او شریکی در فرمانروایی نبوده است و هر چیزی را آفریده و بدان گونه که درخور آن بوده اندازه‌گیری کرده است

سُبْحٰنَ سَمِ رَبِّكَ الْأَعْلَى  
نام پروردگار والای خود را به پای بستای  
الَّذِي خَلَقَ قَسْوَى  
همان که آفرید و هماهنگی بخشید  
وَالَّذِي فَطَّرَ فَهْدَى  
و آن که اندازه گذاشت، پس هدایت کرد  
(الأعلى، ۱ تا ۳)

چه کسی تشخیص داده یا می‌تواند تشخیص دهد؟

\*- آیا "حقوق"، بر مبنای [هر که زورش بیش]، یا بر مبنای آرای اکثریت، یا بر مبنای اعتبارات موقتی، یا بر مبنای ذوق و سلیقه، یا بر مبنای نظریه و فرضیه و ...؛ حق و حقوق حقیقی می‌شود؟!

\*- آیا انسان "علم" را خلق می‌کند و یا آن که کشف می‌کند؟ آیا حق و حقوق موجودات، در خلقت و جایگاه و هدف آنها، مطابق با نظام خلقت و فطرت، وضع شده، یا انسان می‌تواند حقوقی را تعریف و تحمیل کند و در اساس نظام تغییر و تحول دیگری به وجود آورد؟!

\*- آیا عالم هستی با تعریف انسان شکل می‌گیرد و اندازه‌ها و بالتبع حق‌هایش معین می‌شود؟

\*- آیا ...؟

### قرآن کریم:

قرآن کریم چیست که حالا فکر کنیم آن در سایه‌ی بشریت قرار گیرد یا بشریت در سایه‌ی آن؟!

\*- قرآن کریم، چگونه کتابی است؟! آیا وحی است؟ آیا نظریه‌پردازی است؟ آیا تبیین جهان‌بینی و حقوق منطبق با آن است و یا ...؟!

\*- قرآن کریم به چه حقایقی دعوت می‌کند؟ از چه اباطیلی پرهیز و دوری می‌دهد؟ چه چیزی را اثبات و نفی می‌کند و دلایلش برای هر کدام چیست؟

\*- آیا جامعه‌ی بشری (آن هم با توجه به علم بسیار محدود بشر)، می‌تواند تبیین کند که اول و آخر این عالم هستی و انسان چیست؟

\*- آیا اگر جامعه‌ی بشری تصمیم بگیرد که بگوید: این عالم، خدا و معادی دارد، بر اساس تصمیم او خدا و معاد پدید می‌آیند؟

\*- آیا اگر جامعه‌ی بشری تصمیم بگیرد که بگوید: خدا و معادی وجود ندارد، بر اساس تصمیم او حقایق عالم هستی متغیر می‌گردد و اگر وجود داشته باشند (که دارند)، به عدم می‌روند؟!

\*- آیا جامعه‌ی بشری به قرآن کریم دیکته می‌کند که چه بگوید و چه نگوید؟ یا قرآن به بشر و جامعه‌ی بشری دیکته می‌کند که چگونه ببیند؟ چگونه بیان‌بیشد؟ چگونه باور یا تکذیب کند؟ چه کند یا چه نکند و به چه دلیل و حکمت؟

\*- آیا قرآن کریم برای هدایت بشر آمده است، یا بشر برای [العیاذ بالله] هدایت خدا و کلام خدا آمده است؟!

\*- آیا بشر باید تابع قرآن باشد تا انسان شود، یا کتاب خدا باید تابع بشر باشد تا گیج و گیج‌کننده و در نهایت نابود شود؟

\*- آیا قرآن کریم، محوری است که بشر و جوامع بشری باید به حول آن جمع شوند، یا کتاب الهی باید مطابق میل، ذوق، سلیقه و امیال بشر (با این همه تفاوت و حتی تناقض در آراء و امیال) تبیین و تدوین گردد؟

### نتیجه:

پاسخ منطقی، عالمانه، حکیمانه و عادلانه به همین چند سؤال، به خوبی و روشنی نشان می‌دهد که بشر و جوامع بشری باید در سایه‌ی رحمت و هدایت الهی و در سایه‌ی پیامبر و کتاب الهی (قرآن کریم) قرار گیرند تا "رشد" کرده، از مراحل حیوانی گذر کرده، آدم و انسان شوند و به فلاح برسند.

## چند آیه:

• خداوند علیم، انسان را در قرآن کریم تعریف کرده است و بر اساس آن، حقوقش را تبیین نموده است و برای فهم و باور آن، دعوت به "تعقل" نموده است:

«لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (الأنبياء، ۱۰)

ترجمه: در حقیقت ما کتابی به سوی شما نازل کردیم که یاد شما در آن است آیا نمی‌اندیشید؟

• خداوند سبحان، در کتابش به انسان می‌آموزد که نگاهش به عالم خلقت، ناقص و نیمه نباشد، مانند مطالعه‌ی کتابی که اول و آخرش افتاده است نباشد، بلکه با علم، تفکر، تعقل، بصیرت و حکمت باشد تا از شناخت و انتخاب صحیح و کامل برخوردار گردد.

«فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (الرّوم، ۵۰)

ترجمه: پس به آثار رحمت خدا بنگر که چگونه زمین را پس از مرگش زنده می‌گرداند، در حقیقت هم اوست که قطعاً زنده‌کننده‌ی مردگان است و اوست که بر هر چیزی تواناست.

• خداوند مٔان با طرح سؤالات عقلی، انسان را وادار به تعقل می‌نماید، تا از مطالعه‌ی خلقت، فقط سلول‌شناسی، جانورشناسی، ستاره‌شناسی یا ... نشود، بلکه با این نشانی‌ها، خالق‌شناس بشود:

«أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ \* أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوفُونَ» (الطور، ۳۵ و ۳۶)

ترجمه: آیا از هیچ خلق شده‌اند یا آن که خودشان خالق [خود] هستند \* آیا آسمان‌ها و زمین را [آنان] خلق کرده‌اند [نه] بلکه یقین ندارند.

• خداوند حکیم در قرآنش انسان را دعوت و هدایت می‌فرماید تا بداند که عالم، پوچ و برای بازی خلق نشده است، بلکه به "حق" آفریده شده است، پس حتماً سرانجامی بر "حق" دارد:

«خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (التَّحَل، ۳)

ترجمه: آسمان‌ها و زمین را به حق آفریده است او فراتر است از آنچه [با وی] شریک می‌گردانند.

• انسان با امید حرکت می‌کند و این امید همیشه به تحقق وعده‌ها می‌باشد. اما چه کسی وعده‌ی حق می‌دهد؟ چه کسی وعده‌ی خود را محقق می‌کند؟ چه کسی می‌تواند تضمین دهد که وعده‌اش حتماً محقق می‌شود و بر چه اساسی؟ علم، قدرت، اختیار و توان انسان چقدر است؟

پس خدا دعوت به حق می‌کند، وعده‌ی حق می‌دهد، در وعده‌اش تخلف نمی‌کند، و تنها اوست که وعده‌ها و وعیدهایش، ضمانت اجرایی دارد، پس اوست که به انسان هدف را نشان می‌دهد و به حرکتش سمت و سو و جهت حق می‌دهد:

«لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ» (الرّعد، ۱۱)

ترجمه: دعوت حق برای اوست و کسانی که [مشرکان] جز او می‌خوانند هیچ جوابی به آنان نمی‌دهند مگر مانند کسی که دو دستش را به سوی آب بگشاید تا [آب] به دهانش برسد در حالی که [آب] به [دهان] او نخواهد رسید و دعای کافران جز بر هدر نباشد.

• قرآن کریم، کتاب معرفت (شناخت)، جهان‌بینی و حقوق است، تا انسان بتواند در میان تمامی قوای درونی خود و نیز تمامی شئون زندگی اجتماعی و ...، "قسط" و "عدالت" را حاکم و رعایت نماید، تا در درون و برون، ظلم نباشد و رشد کند:



«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...» (الحديد، ۲۵)

ترجمه: ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند؛

پس:

●●● - «فَلِذَلِكَ فَادُعُ وَاستَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ» (الشورى، ۱۵)

ترجمه: بنابراین به دعوت پرداز و همان گونه که مأموری ایستادگی کن و هوسهای آنان را پیروی مکن و بگو به هر کتابی که خدا نازل کرده است ایمان آوردم و مأمور شدم که میان شما عدالت کنم، خدا پروردگار ما و پروردگار شماست، اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شماست، میان ما و شما خصومتی نیست، خدا میان ما را جمع می کند و فرجام به سوی اوست.

مرتبط:

\*- در فضای مجازی مطالب بسیار زیادی یافت می شود که می گویند: "دین ما دین انسانیت است"، لطفا در مورد دین انسانیت توضیح دهید! (۲۹ اسفند ۱۳۹۳)

\*- مدعی اند در برخورد با انسانها باید «انسانیت» ملاک باشد و نه «اعتقادات». خواه گاو پرست باشند یا خداپرست؟ هر عقیده ای محترم است و باید احترام گذاشت. (۷ خرداد ۱۳۹۱)

مشارکت و هم افزایی (سؤال کوتاه و نشانی لینک پاسخ، جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی)

\*- آیا قرآن کریم زیر سایه بشریت باشد مؤثرتر است یا بشریت زیر سایه قرآن کریم؟

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/v769.html>



**سوال ۱۷:** در یک جای قرآن کریم می‌گوید که شیطان جن است؛ و در جای دیگر می‌گوید همه فرشتگان به انسان تعظیم کردند جز شیطان، در نتیجه شیطان نیز فرشته بوده است. پس آیا این یک تناقض در قرآن کریم نیست که شیطان را یک جا جن و در جای دیگر فرشته معرفی کرده است؟

(پیش‌دانشگاهی/بستان‌آباد) (۲۱ خرداد ۱۳۹۵)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

قبل از آن که به پاسخ این پرسش بپردازیم، لازم است خود و دیگران را متذکر گردیم که برخی در مطالعه‌ی قرآن کریم، فقط و فقط دنبال "تناقض" می‌گردند! می‌خواهند هر طور که شده، ایراد و اشکالی به آن وارد نمایند(!؟)

البته هیچ ایرادی ندارد که قرآن کریم را با دقت، بدون پیش‌داوری، بدون قصد سوء و نیت دشمنی بخوانند تا ببینند که هیچ خلاف و اعوجاجی در آن وجود ندارد؛ منتهی باید برای مطالعه‌ی یک متن، با زبان آن نیز آشنایی داشته باشند. چنان که خداوند متعال، خود در معرفی قرآن مجید فرمود که اولاً زبانش عربی است و ثانیاً هیچ اعوجاجی در آن وجود ندارد و ثالثاً برای هدایت شما به تقوا نازل شده است. «قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» - قرآنی است فصیح و خالی از هر گونه کجی و نادرستی، شاید آنان پرهیزگاری پیشه کنند! / (الزمر، ۲۸)».

### برخورد ظالمانه:

بدیهی است اگر کسی با پیش‌داوری و به قصد دشمنی و مخالفت، به متنی (یا هر موضوعی) رجوع کند، نه تنها هیچ از آن نخواهد فهمید، بلکه تأثیر سوء و معکوس نیز می‌گذارد. چنان که خداوند متعال در قرآن کریم، راجع به اثر این کتاب تصریح نمود که هر کس با تقوا به آن رجوع کند هدایت می‌شود، و هر کس برخورد ظالمانه با آن داشته باشد، حتماً گمراهتر نیز می‌گردد؛ و البته رجوع به قرآن کریم با پیش‌داوری و به قصد پیدا کردن ایراد، اشکال، تناقض و ...، حتماً برخورد غیرمتقیانه و ظالمانه می‌باشد.

«وَتَنْزِيلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (الإسراء، ۸۲)

ترجمه: قرآن را نازل می‌کنیم که شفا و رحمت برای مؤمنان است و ستمگران را جز خسران (و زیان) نمی‌افزاید.

### استعاده به هنگام تلاوت قرآن کریم:

ابلیس و جنودش از شیاطین جنّ و انس، دشمن آشکار انسان هستند، و حرص و غیض و بخل عجیبی در قبال هدایت و رشد آدمی دارند. از این رو هنگام رجوع انسان به کلام الله مجید، شیاطین به جان او می‌افتند و وسوسه می‌کنند که مبادا با قرآن مجید، متقیانه برخورد کنی! مبادا بخوانی که بفهمی، ایمان آوری و هدایت شوی، بلکه حتماً به قصد مخالفت، دشمنی و وارد کردن اتهام یا دست کم شک و تردید بخوان، بخوان و حتماً در آن آیاتی را متناقض آیات دیگر بین و ...!

پس، خداوند سبحان که قرآن کلام اوست، فرمود: هنگام آغاز به قرائت

### تکبر، دلیل بهبوط جن و انس است

قَالَ مَا مَنَّكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ \* قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ (الأعراف، ۱۲ و ۱۳)

(خداوند به او) فرمود: چه چیز تو را مانع شد که سجده کنی در آن هنگام که به تو فرمان دادم؟ گفت: من از او بهترم، مرا از آتش آفریده‌ای و او را از خاک! \* گفت: از آن (مقام و مرتبه‌ات) فرود آ! تو حق نداری در آن (مقام و رتبه) تکبر بزوزی بیرون رو که تو از افراد پست و کوچکی.

پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله:

أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ النَّارِ؟  
كُلُّ عُنُقٍ جَوَاطِبُ مُسْتَكْبِرٍ؛

آیا شما را از اهل دوزخ آگاه نکنم؟  
هر درشتخوی خشن متکبر.  
(کتاب العین، ج ۶، ص ۱۷۰)

امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام:

عَجِبْتُ لِلْمُتَكَبِّرِ الَّذِي كَانَ بِالْمِسِّ نُطْفَةً  
وَيَكُونُ عَدَا حَقِيقَةً؛  
در شگفتم از متکبر، که دیروز نطفه ای بوده  
و فردا لاشه‌ای است.  
(نهج البلاغه، حکمت ۱۲۶)

### نماز، برای زودن تکبر است

سیدة النساء العالمین، فاطمه الزهراء علیه السلام:  
فَجَعَلَ اللهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشُّرْكِ، وَ  
الصَّلَاةَ تَنْزِيهاً لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ؛

خدا تعالی ایمان را برای پاکیزگی از شرک قرار داد، و نماز را برای دوری از تکبر و خودخواهی.  
(الاحتجاج علی اهل اللجاج [طبرسی]، ج ۱، ص ۹۹)

بشر نیز از گل خلق شده است و از گروه آدمیان می‌باشد، اما به لحاظ مراتب وجودی، مراحل جمادی، نباتی و حیوانی را طی می‌کند و سپس قدم به عالم انسانیت می‌گذارد و در صف ملکوتیان قرار گرفته و از آنها نیز عبور می‌نماید.

اگر این دنده خوبی ز طبیعت بپیرو  
همه عمر زنده باشی بر روان آدمیت  
رسد آدمی به جایی که به بزر خدا نیند  
بگر که تا چه حد است بجان آدمیت  
(صدی)

### مقام والای انسان متقی

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ \*  
پرهیزگاران در باغها و نهرهای بهشتی جای دارند.  
فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ  
در جایگاه صدق نزد خداوند مالک مقتدر  
(القمر، ۵۴ و ۵۵)

www.x-shobhe.com

قرآن، از شرّ شیطان به خدا پناه ببر:

«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (التّحّل، ۹۸)

ترجمه: هنگامی که قرآن می‌خوانی از شر شیطان مطرود شده، به خدا پناه بر.

و در آیات بعدی تشریح می‌کند که این استعاذه از شرّ شیطان به خداوند متعال، سبب می‌گردد که هر گونه سلطه‌ی او بر انسان از بین برود.

### خلقت ابلیس لعین:

\*- بله، در یک جا بحث از گروه جنسی و سنخی ابلیس رجیم دارد و تصریح می‌نماید که او از گروه "جنیان" می‌باشد «كَانَ مِنَ الْجِنِّ» - از جنیان بود. / (الکھف، ۵۰)»، یعنی از گروه انسان‌ها یا فرشتگان یا ... نمی‌باشد، بلکه از جنیان است.

\*- در یک جا بحث از "خلقت" جنیان دارد (که ابلیس را نیز شامل می‌گردد) و تصریح می‌کند که جن را از آتش آفریدیم، چنان که تصریح دارد که بشر را از "گل" آفریدیم.

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ» (الحجر، ۲۶)

ترجمه: ما انسان را از گل خشکیده‌ای که از گل بدبوی (تیره رنگی) گرفته شده بود آفریدیم؛

«وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ» (الحجر، ۲۷)

ترجمه: و جن را پیش از آن از آتش گرم و سوزان خلق کردیم.

\*- سؤال و شبهه اینجاست که چرا فرمود: همه‌ی فرشتگان سجده کردند، به غیر از ابلیس لعین؟

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا» (الکھف، ۵۰)

ترجمه: به یاد آرید زمانی را که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید آنها همگی سجده کردند، جز ابلیس، او از جن بود، سپس از فرمان پروردگارش خارج شد، آیا (با این حال) او و فرزندان او را به جای من، اولیای خود انتخاب می‌کنید در حالی که دشمن شما هستند؟ اینها چه جانشین‌های بدی برای ظالمانند.

\*- اگر دقت کنیم، سریع پس از آن که می‌فرماید فرشتگان همه سجده کردند، اما ابلیس سجده نکرد، تصریح می‌کند که او از فرشتگان نبود، بلکه از جنیان بود.

### نکات:

**الف -** چیستی نوع خلقت، یک بحث است، اما مقام و مرتبه‌ی وجودی بحثی دیگر است. بشر از مخلوط آب و خاک «گل» خلق شده است، اما در مراتب متفاوت وجودی، از اسفل‌السافلین تا اعلی‌العلین قرار می‌گیرد. لذا هر کجا بحث از خلقت اوست، او را بشری خلق شده از خاک و سپس نطفه می‌خواند، اما وقتی بحث از مرتبه‌ی وجودی او می‌رسد، گاه او را مانند گیاه می‌خواند، گاه مانند حیوان یا پست‌تر، گاه انسان، و گاه معلم فرشتگان، و گاه خلیفه‌ی الله، و گاه در اعلی مرتبه‌ی وجود و نزدیک‌تر از قاب قوسین.

**ب -** ابلیس لعین، قبل از تکبر و عنادش، آنقدر عبادت کرده بود که به لحاظ مرتبه‌ی وجودی، در صف ملائک قرار داشت، چنان که انسان نیز می‌تواند در صف حیوانات و یا ملائک قرار گیرد و حتی فراتر رفته و در ملکوت اعلی قرار گیرد و حتی فراتر رفته و به مقام محمود برسد و نزد ملوک مقتدر جای گیرد.

**ج -** وقتی جمعی یا صفی را صدا می‌زنند، همه‌ی آنها را با هم صدا می‌زنند، بدون تفکیک جنسیتی یا قومیتی یا ... به عنوان مثال: اگر در جمع دانشگاهیان، همگان را خطاب قرار دادند و گفتند: هر کس در این

دانشگاه هست بیاید و در این میدان جمع شود، دیگر تفکیکی بین استاد، دانشجو، هیئت علمی، کارمند، کارگر و ... قایل نشده‌اند.

پس خداوند سبحان، به تمامی کسانی که در آن صف ملائک بودند، امر کرد که بر آدم (علیه السلام) سجده کنید، همه سجده کردند، به جز ابلیس که از جنیان بود. یعنی در آن صف بود، اما خلقتش مانند فرشتگان از نور نبود، مانند انسان از گل نبود، بلکه از آتش بود و از گروه جنیان بود.

از این رو، وقتی خدا محاکمه‌اش می‌کند که چرا وقتی فرمان سجده دادم، تو سجده نکردی، آیا تکبر ورزیدی یا حقیقتاً موجودی برتر بودی؟ پاسخ متکبرانه می‌دهد و می‌گوید: من برتر بودم، چون مرا از آتش خلق کردی و او را از خاک! پس نه تنها به دلیل نافرمانی، بلکه به دلیل "تکبرش" از صف ملائک اخراج شد، چرا که در مقام ملکوت، هیچ جایی برای تکبر و متکبر وجود ندارد.

**مشارکت و هم‌افزایی** (سؤال کوتاه و نشانی لینک پاسخ، جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی)

\*- [خداوند در قرآن مجید، یک جا ابلیس را از جنیان می‌خواند و یکجا از ملائک؛ آیا این تناقض نیست؟!](#)

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/V68V.html>

**سوال ۱۸:** چرا این همه تاکید بر خواندن قرآن به عربی می‌شود و در بیشتر موارد تنها متن عربی قرآن را می‌خوانند و شاید چیز زیادی از آن را متوجه نشوند، در حالی که متن فارسی آن می‌تواند کمک بیشتری به ما بکند؟ (۲۲ خرداد ۱۳۹۵)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

تأکید و اصرار به خواندن متن به زبان خودش، اختصاصی به قرائت یا تلاوت قرآن کریم ندارد، بلکه هر متنی به زبان خودش گویاتر است و در ترجمه به زبان‌های دیگر، با مشکلات و نواقصی مواجه می‌شود. نه اشعار حافظ به زبان انگلیسی یا آلمانی، از این معانی و مفاهیم بلند و بطن ژرف برخوردار می‌گردد و با این نظم و وزن [که خود نه تنها زیبایی است، بلکه معرف ذوق گوینده نیز هست و ...] بیان می‌شود، و نه ترجمه‌ی اشعار گوته، یا رومان‌های شکسپیر و ... به فارسی، گویایی متن به زبان اصلی را دارد.

این مشکل، در مورد قرآن کریم مضاعف می‌شود، چرا که نه تنها عربی فصیح است، بلکه "کلام الله" می‌باشد که سراسر علم، حکمت، اخلاق، موعظه، جهان‌بینی، ایدئولوژی ... و معجزه می‌باشد.

**\*\*** یک موقع امثال بنده فارسی حرف می‌زنند و یا می‌نویسند؛ یک موقع یک ادیب متنی را به فارسی می‌نویسد؛ یک موقع آن ادیب، علیم و حکیم نیز هست، یک موقع مدیر و مدبر و حاکم و مالک نیز هست ...؛ و در مورد قرآن مجید، گوینده خداوند سبحان می‌باشد.

**\*\*** زبان‌ها نسبت به یکدیگر، دچار نقص کلمات و مفاهیم هستند؛ لذا در ترجمه دچار مشکلات فراوان برای رساندن مقصود گوینده یا نویسنده می‌گردند. به عنوان مثال: «الحمد لله» یعنی چه؟ و «شکراً لله» یا «الهی شکر» یعنی چه و چه تفاوت‌هایی با هم دارند؟ چرا حمد مخصوص خداست، اما تشکر از دیگران نیز جایز و لازم است؟ ما که در فارسی هر دو را به «سپاس» ترجمه می‌کنیم و لابد یک فرانسوی هم به جای الحمد لله یا شکراً لله، باید بگوید: مرسی الله! به راستی چرا در یک آیه نام خدا از کلمه‌ی "الله" استفاده شده و در آیه‌ی دیگر از کلمه‌ی "رب"؟ ارتباط الوهیت و یا ربوبیت با موضوع آیه چیست؟ ما که در فارسی هر دو را "خدا" ترجمه می‌کنیم!

گاهی مجبور می‌شوید برای آن که معنای فقط یک کلمه را به فارسی یا زبان دیگر، درست بیان کنید، دست کم یک یا چند صفحه بنویسید.

### یک حکایت:

یک روز، دانش‌آموز ایرانی در آلمان، در راه مدرسه به زمین افتاده بود و بالاخره دیر به کلاس رسید. معلم پرسید: «چرا دیر کردی؟!» او جمله‌ی «من زمین خوردم» را در ذهنش به آلمانی ترجمه کرد و گفت؛ اما معلم آلمانی گمان کرد که او دچار اختلال حواس شده و می‌گوید: «من زمین را خورده‌ام!» لذا مشاور روانشناس برایش آوردند. خلاصه به واسطه‌ی مترجم ایرانی دیگری، متوجه شدند که آلمانی‌ها می‌گویند: «من یک تصادف داشتم» و «من زمین خوردم» برای آنها هیچ معنا و مفهوم دیگری جز

هر کلامی، از یک سو به زبانی بیان می‌شود و از سوی دیگر برای مقاصد و اهدافی بیان می‌گردد. مثل این که بگویید: "شاهنامه‌ی فردوسی" به زبان فارسی می‌باشد، اما همه حکایت، پند، عبرت، معرف و عرفان است.

خداوند متعال در مورد قرآن کریم فرمود که زبانش به زبان نبی و رسولش، عربی می‌باشد، اما برای رشد عقلی، علمی و برنامه‌ی عملی نازل شده است.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

(یوسف علیه السلام، ۲)

ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که بیندیشید (تعقل کنید)

كِتَابٌ فَصَّلْتُ آيَاتَهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

(فصلت، ۳)

کتابی که آیاتش هر مطلبی را در جای خود بازگو کرده، در حالی که فصیح و گویاست برای جمعیتی که آگاهند (اهل علم هستند)!

واژه "کتاب" را در این آیه یا آیات دیگر چگونه به فارسی یا انگلیسی ترجمه کنیم؟ مثلاً بگوییم: نوشتاری در برگ‌هایی بین دو جلد و یا یک Book نازل شده است؟! آیا اساساً قرآن کریم، بدین شکل از کتاب که در دست ماست، نازل شده است؟!

إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ \*

وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ \*

(الزخرف، ۳ و ۴)

ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم، باشد که بیندیشید \* و همانا که آن در کتاب اصلی [= لوح محفوظ] به نزد ما سخت والا و پر حکمت است

با این همه کلمات جایگزین در علامات ریاضی (پرانتر، آکولات، مساوی ...) و ترجمه به کتاب اصلی و ...، باز هم کسی نمی‌تواند ترجمه‌ی کاملی از «ام الکتاب» بدهد، مگر آن که شرح دهد.

به راستی «ام الکتاب» یعنی چه که نزد خدا "علی حکیم" است؟!

چرا باید گمان کنیم که یا باید قرآن مجید را به عربی بخوانیم و ندانیم که معنایش چیست؟ و یا برای فهم معنا، فقط باید ترجمه‌اش را بخوانیم؟! آیا معنی وجود دارد که آیات الهی را به زبان نزولش، به همراه ترجمه‌اش بخوانیم؟!

www.x-shobhe.com

"خوردن زمین، مثل خوردن خوراکی" ندارد!

**\*\*** - حالا ترجمه‌های ما نیز در بسیاری از موارد این گونه است، مثل «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» که ترجمه شده «به نام خداوند بخشندهی مهربان» و بازترجمه‌ی این جمله‌ی فارسی به عربی می‌شود: «بِسْمِ الصَّاحِبِ الْجَوَادِ الرَّئُوفِ»!

حالا این مترجم به فارسی، یا انگلیسی، یا آلمانی، رحمان و رحیم را چگونه معنا کند که ما متوجه معنا و مفهوم اصلی آن بشویم؟! باید یک کتاب در شرح این دو واژه بنویسد.

**\*\*** - گاهی یک کلمه‌ی عربی که ملل متفاوت با زبان‌های گوناگون، به همان لفظ عربی‌اش به کار می‌برند، نزد هر کدام معنای متفاوتی دارد و حتی سبب بروز اختلافات، تفرقه‌ها و جنگ‌های نرم و سخت و البته سوءاستفاده‌ی دشمنان نیز می‌شود. کلماتی مثل: «ولایت - حکومت - دولت - مذهب و ...»

### نکات:

**یک -** اینها که بیان شد، همه در مورد "ادبیات" بود، اما در مورد قرآن کریم، حقیقت والاتری هم هست. قرآن کریم، کلام الله است، نور است؛ و بسیار در فهم، ایمان و آثارش فرق دارد که انسان به کلام خدا نگاه کند، کلام خدا را بخواند و بازگو نماید، از حنجره، زبان و دهان او، عین کلام وحی خارج شود، یا ترجمه‌ی آن به زبان‌های دیگر.

**دو -** نه تنها کسی نگفته است که اگر یک ایرانی، فرانسوی، ترک، آلمانی و ... قرآن کریم را به زبان عربی خواند، دیگر معنای آن را به زبان خودش نخواند و فهم نکند که چه گفته است، بلکه در همان قرآن کریم بسیار تأکید شده که قرآن کریم را با تأمل و تفکر بخوانید. پس لازم می‌آید که حتماً ترجمه‌ی کلمات و آیات به زبان خواننده، مورد مطالعه قرار گیرد. اما از سوی دیگر، خواندن ترجمه، سبب نگردد که انسان هیچ گاه کلام وحی را نخواند و نداند که چه فرموده است!

**سه -** نه فقط در مورد قرائت قرآن کریم، بلکه در هر موردی، دور شدن از "اصل" سبب کشانده شدن انسان به جایگزین‌ها و بدل از اصل‌ها می‌گردد؛ البته شاید ابتدا خوب نیز به نظر آید، بگویند: این عکس، تصویر، ترجمه یا جایگزین آن اصل است، اما زاویه از همین جا شروع شده و کم کم زیاد می‌شود، تا آنجا که انسان به طور کلی از "اصل" دور می‌شود.

از این رو، دشمنان خدا، اسلام، مسلمانان و جهان بشریت و انسانیت، هم و غم خود را معطوف کرده‌اند که انسان‌ها را از "اصل" دور کرده و به جایگزین‌ها و بدل از اصل‌ها بشکابند و مشغول دارند و کم کم اصل را از میان بردارند. بدیهی است که اهتمام آنها، در مورد دور کردن مردم از اصل متون و علوم اسلامی، که قرآن کریم مینا و منشأ آن می‌باشد، به مراتب بیشتر است. اول با توجیهی خوب، از رجوع به ترجمه‌ی قرآن برای فهم بیشتر شروع می‌کنند، بعد می‌گویند: حالا که ترجمه جایگزین اصل شده است، چرا نماز را به فارسی نخوانیم تا بیشتر متوجه شویم چه می‌گوییم و بعد ...

### مرتبط:

**\* -** [وقتی می‌خواهیم قرآن بخونیم، بهتره فارسی بخونیم یا عربی؟ آیا ثواب عربی و فارسی با هم تفاوت داره؟](#) (۳ اسفند ۱۳۹۴)

**\* -** [چرا باید نماز را به عربی بخوانیم و حال آن که متوجه نمی‌شویم مضمونش چیست؟](#) (۱۰ آذر ۱۳۹۳)

**مشارکت و هم‌افزایی** (سؤال کوتاه و نشانی لینک پاسخ، جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی)

[چرا به قرائت قرآن به زبان عربی تأکید می‌شود، آیا خواندن ترجمه فارسی، بیشتر به ما کمک نمی‌کند؟](#)

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/html۷۶۹۱>

**سوال ۱۹:** بر سر در اتحادیه عرب آیه‌ای نوشته شده به این صورت: «کنتم خیر امة اخرجت للناس». مفهوم واقعی این آیه چیست؟ منظور از اینکه این آیه با لفظ ماضی (کنتم) آمده چیست؟ و به چه علت سران عرب این آیه را استفاده کرده‌اند؟ و آیا واقعا این آیه به عرب‌ها اختصاص دارد با توجه به زمان نزول و استفاده از صیغه ماضی؟ (دانشجو) (۲۳ خرداد ۱۳۹۵)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه آیه‌ی مبارکه در سؤال به شرح ذیل می‌باشد:

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ»  
(ال عمران، ۱۱۰)

ترجمه: شما بهترین امتی بودید (یا هستید) که برای مردم پدیدار شده‌اید؛ به کار پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند باز می‌دارید، و به خدا ایمان دارید. و اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند قطعاً برایشان بهتر بود؛ برخی از آنان مؤمنند و [لی] بیشترشان نافرمانند.

**الف -** این که کدام قوم، ملت، گروه، دولت یا حزبی، کدام آیه را در پرچم یا لوگوی خود می‌نویسد و یا به صورت لوحی بر سردر ساختمان خود می‌گذارد، دلیل نمی‌شود که آیه در شأن آنها و یا مختص به آنها باشد.

**ب -** از هر کلام خیری و یا هر گونه خیر و نوری، می‌توان استفاده‌ی بهینه برد و یا سوءاستفاده نمود و آیات قرآن کریم نیز مستثنا از این قاعده نمی‌باشد؛ پس یک دولت و حکومت ظالم و دست‌نشانده‌ی کافری مانند سعودی (و وهابیت) می‌تواند آیه‌ای را بر سردر ساختمان‌ش نصب کند، چنان که منافقین تروریست در ایران نیز آیه‌ی مبارکه‌ی «وَقَضَى اللَّهُ الْمَجَاهِدِينَ...» را روی لوگوی خود نوشته بودند، و امروزه شما با شعار "الله اکبر"، مقابل ظلم و ظالم صف‌آرایی کرده و استقامت می‌کنید و برخی به شهادت نیز می‌رسند، و داعش نیز با همین شعار، مسلمانان را قتل عام می‌کند و ...

**ج -** در آیه‌ی فوق هیچ بحثی از ملیت، قومیت یا نژاد نشده است، بلکه بحث از «امت» می‌باشد و امت به گروهی گفته می‌شود که به امام و پیشوایی گرویده‌اند و او را تبعیت و پیروی می‌کنند، حال خواه ایرانی باشند یا عرب یا هر ملیتی دیگری.

**\* -** در قرآن کریم، راجع به قوم و نژاد عرب، آیات متعددی است، از جمله آن که می‌فرماید:

«الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (التوبة، ۹۷)

ترجمه: عرب‌ها (ی بادیه‌نشین) کفر و نفاقشان شدیدتر است و به جهل از حدود (و مرزهای) آنچه خدا بر پیامبرش نازل کرده سزاوارترند، و خداوند دانا و حکیم است.

**نکته:** بله، ذکر شده که مقصود، بادیه‌نشینان عرب می‌باشند، نه همه‌ی آنها. منتهی مهم این است که فرمود همین بادیه‌نشینان عرب، که از استضعاف علمی و فرهنگی بیشتر و عمیق‌تری برخوردارند، اگر به کفر و نفاق

قومیت، ملیت، نژاد، زبان، مرزهای جغرافیایی و ... هیچ رجحانی نزد خداوند سبحان که خالق تمامی نژادها و مالک زمین و آسمان‌هاست ندارد، بلکه ملاک فقط "تقوا" می‌باشد و بس.



مختص به اعراب خواندن اسلام و قرآن، یک شعار کاملاً انگلیسی، برای تحریف، تحقیر، تفرقه و نابودی اسلام در میان ملت‌های دیگر می‌باشد؛ و برخی از حکام عرب نیز به همان فرمان چنین شعارها و ادعاهایی دارند.

شعار عربی خواندن اسلام و قرآن، در حالی فرافکنی می‌شود که اکثریت مردم اروپا و امریکا مسیحی و بعضاً یهودی هستند، و حال آن که حضرات موسی و عیسی علیهماالسلام، هیچ کدام در لندن یا نیویورک به دنیا نیامده‌اند، بلکه فلسطینی بوده‌اند و کتاب هیچ کدام نیز به انگلیسی نبوده است.

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات

خداوند متعال خود در قرآن به این سؤالات و ادعاهای پاسخ داده است. می‌فرماید: عرب بودن مایه‌ی برتری، قرب به خدا و مباحثات نیست، چنان که ایرانی یا امریکایی بودن نیست، بلکه فقط ایمان سبب کمال و قرب آنها می‌گردد. در میان اعراب نیز برخی ایمان می‌آورند، یعنی برخی نمی‌آورند. پس فقط ایمان‌شان سبب قرب‌شان می‌گردد.

وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ  
وَيُخْلِصُ مَا أُكْتِفَ عَلَيْهِ فُؤَادًا مِّنَ اللَّهِ وَوَصْلَاتٍ  
الرُّسُولِ أَلَّا يَأْتُوا فُرْجَةَ لَهُمْ سَبِيحًا لَّهُمْ فِي  
رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ  
(التوبة، ۹۹)

و برخی [دیگر] از اعراب (بادیه‌نشینان) کسانی‌اند که به خدا و روز بازپسین ایمان دارند و آنچه را اتفاق می‌کند مایه تقرب نزد خدا و دعاهای پیامبر می‌دانند. بدانید که این [اتفاق] مایه تقرب آنان است، به زودی خدا ایشان را در چوار رحمت خویش درآورد، که خدا آمرزنده مهربان است. ساخت، چرا که خداوند آمرزنده و مهربان است.

www.x-shobhe.com

بگروند، از دیگران شدیدتر هستند.

**حکایت:** در جمعی که برخی از روحانیون محترم نیز تشریف داشتند، بحث از ظلم و جهالت اعراب شد و این آیه را خواندم. یکی از آقایان معترض شد که شما قرآن نمی دانید، مقصود در این آیه، بادیه نشینان است؛ گفتم: درست می فرمایید، اما این اعراب هیچ کدام کاخ الیزه نشین نبودند، اکثر قریب به اتفاق بادیه نشین بودند و اکنون به این ثروت و مکتب رسیده اند، اما اکثرشان همان فرهنگ بادیه نشینی را دنبال می کنند و در کفر و نفاق، شدیدتر از دیگرانند.

**د -** طبق صریح کلام الهی در آیات قرآن مجید، رسول اعظم، حضرت محمد مصطفی (صلوات الله علیه و آله)، آخرین نبی الهی و پیامبر جهانی می باشند و کتاب ایشان [قرآن کریم] نیز کتابی برای جهانیان تا آخر الزمان می باشد، پس هیچ اختصاصی به قوم و ملیت خاصی ندارد، بلکه اختصاص به «امت» ایشان دارد، حال از هر ملیت و در هر زمان و مکانی که باشند.

«تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» (الفرقان، ۱)

ترجمه: بزرگ [و خجسته] است کسی که بر بنده خود، فرقان [= کتاب جداسازنده ی حق از باطل] را نازل فرمود، تا برای جهانیان هشداردهنده ای باشد.

### منظور آیه:

آیه می فرماید:

**یک -** امت محمد مصطفی (صلوات الله علیه و آله)، [البته امت او، نه هر کسی که خود را به اسلام و مسلمانی منتسب می کند]، بهترین امت ها بوده و هستند.

**دو -** این که کلمه ی «کنتم» را به کار برد و برخی گمان دارند که حتماً ماضی زمانی و مربوط به گذشته است، اختصاص به گذشته ندارد.

شاید که ما امروز بگوییم: منظور گذشتگان در صدر اسلام است، اما بالاخره وقتی این آیه نازل گردید، مخاطبینی داشت که قبل از آنها کسی امت این پیامبر نبوده است، پس به آنها نیز فرمود «کنتم»، چنان که به سایر امت او نیز می فرماید: «کنتم».

واژه ی «کنتم» که به حسب ظاهر فعل ماضی می باشد، برای حال نیز استفاده می شود، مثل این که ما بگوییم: «شما با فرهنگ ترین ملت ها بودید» و معنایش این نیست که یعنی قبلاً بودید و اکنون نیستید. مضافاً بر این که بحث از «امت» هاست و در ادامه به «اهل کتاب» اشاره دارد، یعنی در میان آنها، که البته همه در گذشته و پیش از اسلام بوده اند، شما بهترین بودید. اگر شما به گروهی بگویید: در میان همه ی آنانی که آمدند و رفتند، شما بهترین بودید؛ به گذشتگان بر نمی گردد.

امت اسلام، پس از تمامی امت ها پدیدار شد و پدیدار شدنش نیز قبل از نزول این آیه بود. پس بحث از پدیداری امت است که به گذشته برمی گردد. فرمود: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ - شما بهترین امتی بودید که برای مردم پدیدار شده اید».

**سه -** این نشان برتری برای امت اسلام، صرفاً تعریفی و تشویقی نمی باشد، بلکه توصیفی حکمیانه و بر اساس «علت و معلول» است. می فرماید: «شما بهترین امت ها هستید (معلول)»؛ چون «امر به معروف و نهی از منکر می کنید و به الله ایمان دارید (علت)»؛ و اگر دقت کنیم، فعل امر به معروف و نهی از منکر را ماضی نیاورده است، چرا که این اصل حیاتی، در میان این امت، به عنوان یکی از واجبات دینی، استمرار دارد. «تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ - به کار پسندیده فرمان می دهید، و از کار ناپسند باز می دارید، و به خدا ایمان دارید».

پس این افعال هیچ یک ماضی نمی باشند، بلکه فقط پدیداری امت اسلام، پس از سایر امت ها، ماضی می باشد.

**مشارکت و هم افزایی** (سؤال کوتاه و نشانی لینک پاسخ، جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی)

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/V694.html>  
آیا آیه «کنتم خیر امة اخرجت للناس/ آل عمران، ۱۱۰» که بر سردر اتحادیه عرب نوشته شده، مختص به عرب هاست؟ مقصود آیه چیست؟

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/V694.html>



**سوال ۲۰:** در دعای ندبه آمده: ای فرزند کسی که (در شب معراج) نزدیک شد و نزدیک تر شد به فاصله دو کمان یا نزدیکتر، در نزدیکی و قرب نسبت به خدای والای اعلی. سوال: منظور از فاصله پیامبر (ص) با خدا به اندازه‌ی فاصله‌ی دو قوس کمان یا کمتر شد چیست؟ خدا که محدود به مکان و زمان نیست. (دیپلم ریاضی و فیزیک/رشت) (۲۷ خرداد ۱۳۹۵)

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

يَا بَنَ مَنْ دَنَى فَتَدَلَّى، فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ذُنُوبًا وَاَقْتِرَابًا مِنَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَىٰ،

آنچه در دعای ندبه آمده و اشاره نمودید، برگرفته از آیات صریح قرآن کریم (النجم، ۲ تا ۱۰) به شرح ذیل می‌باشد:

\* - مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ

[که] یار شما (هم صحبت شما = پیامبر اکرم)، نه گمراه شده و نه در نادانی مانده؛

\* - وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ

و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید!

\* - إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ

آنچه می‌گوید چیزی جز وحیی که بر او نازل شده نیست!

\* - عِلْمُهُ شَدِيدُ الْغَوَىٰ

آن کس که قدرت عظیمی دارد [= جبرئیل امین] او را تعلیم داده است،

\* - ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ

[سروش] نیرومندی که [مسلط] در ایستاد.

\* - وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَىٰ

در حالی که در افق اعلی قرار داشت!

\* - ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى

سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد،

\* - فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ

تا آن که فاصله‌ی او (با پیامبر) به اندازه‌ی فاصله‌ی دو کمان یا کمتر بود؛

\* - فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِ عَيْنُهُ مَا أَوْحَىٰ

در اینجا خداوند آنچه را وحی کردنی بود به بنده‌اش وحی نمود.

**الف -** همان‌طور که از ظاهر آیه‌ی مبارکه‌ی برمی‌آید، سخن از جایگاه فیزیکی برای خدا نیست، بلکه از مقام و رتبه‌ی پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) و نیز وحی به

سَبَّحَانَ الْجَوَّ آمَنَهُ وَبِحَبَدِّهِ لَيْلًا  
مَنْ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ  
الْأَقْصَى الْجَوَّ بَارِعَتَا حَوْلَهُ لَيْلِيَّةً  
مِنْ لَيْلَاتِهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ  
(الأنعام، ۱۰)

منزه است آن [خدایس] که بنده‌اش را شبانگانه‌ی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی - که پیرامون آن را برکت داده‌ایم - سیر داد، تا از نشانه‌های خود به او بنمایانم، که او همان شنوای بیناست.

نزدیکی (قرب) خداوند سبحان به بندگانش و بندگانش به او و یا دوری بندگان از او، "فیزیکی" می‌باشد که مستلزم فرض جا و مکان باشد. آیا ما برای کمالاتی چون: علم، فضیلت، اخلاق، کرامت، زیبایی و ... حد و مرز و یا جا و مکانی قائلیم؟!

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَتَلَّمَّمْنَا نُوَسُوسَ بِهِ  
نَفْسُهُ وَتَخَنَّ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ  
(ق، ۱۶)

و ما انسان را آفریده‌ایم و می‌دانیم که نفس او چه وسوسه‌ای به او می‌کند، و ما از شاهرگ [او] به او نزدیک‌تریم.

وَتَخَنَّ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ  
(الواقعة، ۸۵)

و ما به او (محتضری که جان به کلویش رسیده) نزدیک‌تریم از شما ولی نمی‌بینید

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْإِنشَارِ لَفِي عِلِّيَّينَ \* وَمَا أَدْرَاكَ مَا  
عِلِّيُّونَ \* كِتَابٌ مَرْفُوعٌ \* يَشْهَدُهُ الْمُرْسَلُونَ  
(الطه، ۱۸ تا ۲۱)

چنان نیست که آنها (دربارہ معاد) می‌پندارند، بلکه نامه اعمال نیکان در «علیین» است! \* و تو چه می‌دانی «علیین» چیست! \* کتابی است نوشته شده که مقربان آن را مشاهده خواهند کرد.

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ \* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ \*  
فِي جَنَّاتٍ الْعِجْمِ  
(الواقعة، ۱۰ تا ۱۲)

و (سومین گروه) پیشگامان پیشگامند \* آنانند همان مقربان [خدا] \* در باغهای پر نعمت بهشت (جای دارند)!

آیا اگر ما بگوییم: «فلانی در رتبه‌ی علمی خود در جایگاه بالاتری قرار گرفته و به استاد خود نزدیک و نزدیک‌تر شده است؛ منظوریان این است که مثلاً از طبقات یک ساختمان بالا رفته و به صندلی یا چایی که استادش ایستاده نزدیک‌تر شده است؟ پس، در این دنیا ماده و مادی نیز ما برای رشد و مقامات و مراتب وجودی، جایگاهی فیزیکی قائل می‌گردیم.

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي  
فَأَيُّ قَرِيبٍ أَحَبُّ دَعْوَةَ الدَّاعِ  
إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي  
لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ  
(البقرة، ۱۸۶)

و هرگاه بندگان من، از تو در باره من بپرسند، [بگو] من نزدیکم، و دعای دعاکننده را به هنگامی که مرا بخواند - اجابت می‌کنم، پس [آنان] باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند، باشد که راه یابند (رشد کنند).

www.x-shobhe.com

اوست؛ چنان که تصریح می‌نماید که وقتی به این مقام قرب (قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى) رسید، خداوند متعال به بنده اش وحی نمود (فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ).

**ب -** در ابتدا، پیش‌داوری‌های سوء، قضاوت‌های غلط، گمان‌های نادرست، افتراها و شایعه‌های ناروا را رد نموده و می‌فرماید: این کسی که با شما صحبت می‌کند، نه گمراه است (مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى) و نه از روی هوای نفس و به خواست خودش حرف می‌زند (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى)، بلکه در مقام بسیار والایی قرار دارد و آنچه می‌گوید، وحی است (إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى).

**ج -** بعد شرح می‌دهد در چه مقامی قرار گرفت که به او وحی شد. سخن از افق‌های بالاتر و بالاتر مراتب وجود است، نه افق‌های مادی، که البته افق‌های مادی نیز به تناسب قرار گرفتن ما روی زمین، بالاتر از یک‌دیگر قرار دارند، اما اگر به مجموعه‌ی کائنات نگاه شود، نمی‌توان گفت خورشید بالاتر از زمین، یا فلان کهکشان بالاتر از آن دیگری است؛ بلکه هر کدام در جای خود استقرار دارند. اگر شما در زمین قرار گیرید، ماه را بالا می‌بینید و اگر در ماه قرار گیرید، زمین را بالای سر خود می‌بینید.

اما افق‌های معنوی، یعنی درجات عالی در کمالات وجودی، چرا که تجلی هر کمالی در ظرف وجودی هر کسی متفاوت می‌باشد. این تجلی، شدت و ضعف مرتبه دارد، پس افق‌های متفاوت هم دارد.

افق علم، افق عقل، افق حکمت، افق عشق و محبت، افق ایمان، افق اخلاق و بالاخره افق اخلاص در بندگی. اینهاست که مرتبه‌ی وجودی انسان را از هر آنچه هست و در آن قرار دارد، بالاتر می‌برد، چنان که دانش مقام و رتبه‌ی وجودی انسان را بالا می‌برد و در آیه، فرمود که او از هر حیث در **افق اعلا** قرار گرفت (وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى)، یعنی بالاترین حد ممکن.

**د -** پس بحث از خدا و فرض جایگاه فیزیکی برای او نیست، بلکه بحث از مقام و رتبه‌ی مخلوق و بنده‌ی خداست که به عنوان انسان کامل، در اعلی مرتبه‌ی وجودی قرار گرفته است.

**ه -** در آیات فوق، سخن از "مقام قرب" است و این قرب و نزدیکی، فاصله‌ی فیزیکی نمی‌باشد، چنان که دور شدن از خداوند متعال نیز فیزیکی نمی‌باشد که سؤال شود: «مگر خدا در مکان یا زمان خاصی قرار دارد که کسی به او نزدیک و نزدیک‌تر شود؟»

**\* -** آیا هنگامی که خود ما می‌گوییم: اقامه‌ی نماز می‌کنیم، روزه می‌گیریم، حج می‌رویم، صدقه می‌دهیم، صله‌ی ارحام می‌کنیم، جهاد می‌نماییم ... و اوامر حق تعالی را اطاعت می‌کنیم به قصد «قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ = نزدیک شدن به خدا»، العیاذ بالله او را داری جسم فرض کرده و برایش زمان و مکان قائل شده‌ایم؟! یا خیر؛ بلکه می‌دانیم که خداوند سبحان، هستی محض و کمال محض است و تمامی اسمای حسنا (نشانه‌های برتر کمال)، مال اوست، تجلی اوست، نشانه‌ی اوست و در هر کس که این اسم‌ها و نشانه‌ها بیشتر تجلی یابد، او به لحاظ رتبه‌ی وجودی و مقام و منزلت نزد باری تعالی، در جایگاه والاتری قرار می‌گیرد. قرب به خدا یعنی همین.

پس فرمود: او به درجه‌ای از رتبه و مقام رسید که والاترین حد ممکن برای مخلوقات می‌باشد. این انسان کامل (حضرت محمد مصطفی (صلوات الله علیه و آله))، با ایمان، اخلاص، صبر و استقامت، به درجه‌ای رسید که حضرت جبرئیل امین (علیه السلام) در آن مقام خلق شده بود، پس به این مقام که رسید، خدا به این بنده اش وحی کرد، آنچه را باید وحی می‌کرد. (فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِهِ مَا أَوْحَى).

**مشارکت و هم‌افزایی** (سؤال کوتاه و نشانی لینک پاسخ، جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی)

**\* -** خداوند که محدود به زمان و مکان نیست، پس چرا در دعای ندبه، سخن از نزدیکی به خدا به حد قاب قوسین آمده است؟

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/vv\o.html>

**سوال ۲۱:** آیاتی که تأکید دارد «غیر خدا را صدا نزنین»، به چه معناست؟ اگر به این معناست که آنها را به خدایی نخوانید، چرا از واژه صدا زدن استفاده شده و نه مثلاً از عبادت کردن و ...؟ (۲۸ خرداد ۱۳۹۵)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

این همان سؤال یا شبهه‌ی رایج درباره "توسل" است که اکنون بدین شکل مطرح شده است.

ما معمولاً کلمات و واژگان قرآنی را به معانی رایج، متداول و محاوره‌ای خود ترجمه می‌کنیم و بعد دچار این گونه مشکلات می‌شویم. مانند همین «دعو» یا «دعا» یا «خواندن و خواستن»، که به ناچار آن را صدا زدن ترجمه می‌کنیم.

**الف -** بله، در قرآن کریم آیات متعددی هست که می‌فرماید: جز خدا را نخوانید - آنان که جز خدا می‌خوانید، نه توان شنیدن دارند و نه اگر بشنوند، قدرت و مالکیتی برای اجابت دارند - آن کسانی که جز خدا را می‌خوانند، برای او شریک قائل شده‌اند و ...؛ به عنوان نمونه:

«ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (الأعراف، ۵۵)

ترجمه: پروردگار خود را (آشکارا) از روی تضرع، و در پنهانی بخوانید! (و از تجاوز، دست بردارید که) او متجاوزان را دوست نمی‌دارد!

«وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْبَيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ» (الأحقاف، ۵)

ترجمه: چه کسی گمراه‌تر است از آن کس که معبودی غیر خدا را می‌خواند که تا قیامت هم به او پاسخ نمی‌گوید و از خواندن آنها (کاملاً) بی‌خبر است؟!

«إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْبَيَامَةِ يَكْفُرُونَ بَشِيرِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ» (فاطر، ۱۴)

ترجمه: اگر آنها را بخوانید، دعای شما را نمی‌شنوند، و اگر [فرضاً] بشنوند اجابتان نمی‌کنند، و روز قیامت شریک شما را انکار می‌کنند؛ و [هیچ کس] چون [خدای] آگاه، تو را خبردار نمی‌کند.

**الف -** پس «دعو» به معنای خواندن کسی، صرفاً به معنای صدا زدن او نمی‌باشد، بلکه خواندن کسی، برای خواستن چیزی از اوست. در قرآن کریم می‌خوانیم که خدا انسان را دعوت می‌کند - انبیا(علیهم‌السلام) به سوی او دعوت می‌کنند - انسان‌ها یک‌دیگر را می‌خوانند و به خیر یا شرّ دعوت می‌کنند و ... .

**ب -** مگر ما، پدر و مادر، همسر و فرزند، دوست و آشنا و حتی بیگانگان را صدا نمی‌زنیم و اینها همه غیر از او نیستند؟!

**ج -** البته ممکن است که ما دیگران را صدا بزنیم و از آنها نیز چیزی بخواهیم؛ حتی اگر کسی دیگری را صدا بزند و به او بگوید: «لطفاً یک لیوان آب به من بده»، او را صدا زده و از او چیزی خواسته است، اما بنده‌ی خدا، مؤمن و مسلمان باید بدانند که هیچ کس از خودش چیزی ندارد که بخواهد به



خداوند سبحان نیز ما را می‌خواند و از ما می‌خواهد (منتهی برای خودمان)

وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

خدا [شما را] به سرای سلامت فرا می‌خواند، و هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند. (یونس علیه السلام، ۲۵)

خداوند متعال می‌فرماید: من دعوت تو را استجاب می‌کنم، تو هم دعوت مرا استجاب کن.



و هرگاه بندگان من، از تو در باره من بپرسند، [بگو] من نزدیکم، و دعای دعاکننده را به هنگامی که مرا بخواند- اجابت می‌کنم، پس [آنان] باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند، باشد که راه یابند.

می‌فرماید: فرستادگان من نیز شما را می‌خوانند، پس دعوت‌شان را استجاب کنید



ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبر، شما را به چیزی فرا خوانند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید، و بدانید که خدا میان آدمی و دلش حایل می‌گردد، و هم در نزد او محشور خواهید شد.

پس هر کلمه‌ای، معنا و معانی خودش را دارد و به ویژه هنگام تلاوت قرآن کریم، باید دقت نمود

دیگری بدهد؛ بلکه مالک، غنی و رازق، خداست و دیگران همه وسیله هستند.

**د -** پس وقتی می‌فرماید: «به جز خدا را نخوانید»، یعنی گمان نکنید که دیگران استقلال وجودی و مالکیتی دارند؛ آنها را معبود، رازق و برآورنده‌ی حاجات خود ندانید و با این باور و این قصد، آنها را نخوانید.

### دعاها و توسلات به دیگران:

همان‌طور که بیان شد و دائم تجربه می‌کنیم، ما یک‌دیگر را نیز صدا می‌زنیم (می‌خوانیم) و از هم‌دیگر چیزهایی می‌خواهیم؛ پزشک را می‌خوانیم تا معالجه کند، مهندس را می‌خوانیم تا نقشه‌ی مهندسی ترسیم کند، همکار را می‌خوانیم (صدا می‌زنیم) تا کمک کند، مردم را می‌خوانیم تا وحدت و مشارکت نمایند و...؛ اما اگر کسی بر این باور باشد که اینها خودشان چیزی دارند و می‌توانند نیاز و حاجتی را برآورده کنند، باوری مشرکانه دارد و اگر دیگران را به این قصد بخواند، عملی مشرکانه انجام داده است؛ اما به عنوان واسطه، وسیله و اسباب؛ چاره‌ای جز ارتباط، اتصال و تعاون بین یک‌دیگر وجود ندارد، ولی باید دانست که غنی، مالک و رازق و اجابت‌کننده اوست. لذا به صراحت در قرآن کریم فرمود که با توسل به وسایل به او تقرب جوید.

همین که به یک‌دیگر می‌گوییم «التماس دعا»، یعنی واسطه شو و مرا نزد پروردگار عالم دعا کن، این یعنی "توسل". اگر کسی به امام رضا (علیه‌السلام) عرض کند که «بیماریم را شیفا بخش یا مشکلم را برطرف کن»؛ باور و مقصودش این است که باذن الله و به واسطه‌ی فیض و برکتی که خدا به شما داده، واسطه شوید تا خدا مرا بهبود بخشد یا گرفتاری مرا مرتفع نماید. اما اگر گمان کند که امام رضا (علیه‌السلام)، استقلال وجودی دارد و خودش کاری (بی‌اذن و عنایت خدا) می‌تواند انجام دهد، نه تنها باور، خواندن و درخواستش مشرکانه است، بلکه از نظر ایشان که حجت‌الله هستند نیز مطرود می‌باشد.

### نمونه:

به دعاها و توسلات رسیده از اهل عصمت (علیهم‌السلام) توجه کنید، بیشتر آنها با «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ - خدایا از تو می‌خواهم» شروع می‌شود و سپس از واسطه‌ها به عنوان وسایل نام برده می‌شود؛ مانند: «بِاسْمِكَ الَّذِي - به حق آن اسمت که...» - «بِنُورِكَ الَّذِي ... - به حق آن نورت که...» - یا «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْكَ - خدایا! از تو می‌خواهم، به حقی که محمد و آل محمد [صلوات‌الله‌علیه‌وآله] نزد تو دارند».

حتی اگر اهل عصمت (علیهم‌السلام) را صدا بزنی و حاجتی داشته باشیم، می‌گوییم: به شما توسل می‌کنیم، یعنی شما را وسیله قرار می‌دهیم، نزد آن کسی که معبود است و او شما را وسیله و واسطه‌ی فیوض و برکات و نعمات خودش قرار داده است:

### دعای توسل، بهترین نمونه:

دعای توسل، خود بهترین نمونه است، با درخواست از خداوند متعال شروع می‌شود و سپس به اهل عصمت (علیهم‌السلام)، نزد او توسل می‌شود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»

ترجمه: خدایا! از تو درخواست دارم و به سویت روی آوردم به وسیله‌ی پیامبرت، پیامبر رحمت، محمد (درود خدا بر او و خاندانش).

«يَا أَبَا الْقَاسِمِ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَا إِمَامَ الرَّحْمَةِ يَا سَيِّدَنَا وَمَوْلَانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَقَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيِّ حَاجَاتِنَا يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ إِشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ»

ترجمه: ای ابوالقاسم، ای فرستاده‌ی خدا، ای پیشوای رحمت، ای آقا و مولای ما، به تو رو آوردیم و تو را واسطه قرار دادیم، و به سوی خدا تو را وسیله ساختیم، و تو را پیش روی حاجاتمان نهادیم، ای آبرومند نزد خدا، برای ما نزد خدا شفاعت کن.

### نتیجه:

پس خداوند متعال، بندگانش را متذکر شد که خالق، مالک، ربّ، معبود، إله، غنی، رازق ... و اجابت-کننده‌ای جز خودش نیست و نباید به جز او، چنین باوری نسبت به کسی داشت و به این قصد آنها را خواند.

**مرتبط:** (کلمات "دعا و نیز توسل" را در بخش جستجو در سایت درج و کلیک نمایید، مطالب بسیاری در این خصوص درج شده که در اختیار قرار می‌گیرد)

\* چرا توسل؟ مگر خداوند نفرمود: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ». توسل و واسطه قرار دادن یعنی از کسی بخواهیم پیغام ما را به خدا برساند، مگر او سمیع نیست؟! (۳۰ مهر ۱۳۸۹)

\* اگر چه در مورد "توسل" بسیار نوشته‌اید، اما یک پاسخ جامع و ساده در مورد حاجت خواستن از ائمه (ع) یا به قولی "توسل" و عدم منافات آن با شرک می‌خواستم، پاسخی که هر مخالفی اگر مغرض نباشد، قبول کند. (۱۵ تیر ۱۳۹۴)

**مشارکت و هم‌افزایی** (سؤال کوتاه و نشانی لینک پاسخ، جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی)

\* آیاتی که تأکید دارد «غیر خدا را صدا نزن»، به چه معناست؟ اگر مقصود «عبادت نکردن غیر اوست»، چرا همین واژه را به کار نبرده است؟

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/vv1v.html>

**سوال ۲۲:** يك متنی دیدم منسوب به آقای (آیت الله العظمی) بهجت بدین مضمون (بین دهان تا گوش شما کمتر از يك وجب است، قبل از این که حرف از دهان خودتان به گوش خودتان برسد، به گوش حضرت امام زمان رسیده است ...) و حدیثی که شخصی به امام هادی نامه ای نوشت که من از شما دور هستم و مشکلاتی دارم به هر حال چه کنم؟ که حضرت در جواب می گویند که لب ت را حرکت بده و حرف بزنی که ما از شما دور نیستیم - و من می خواستم بدانم که اصلاً سندش صحیح هست یا خیر، و اگر صحیح هست، لطفاً بیشتر توضیح دهید زیرا برایم مبهم هست. (دیپلم تجربی) (۲۲ خرداد ۱۳۹۵)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

آنچه بزرگان علم، حکمت، اخلاق و فقه، مانند آیات عظام بهجت (رحمة الله علیه) و ... بیان می دارند، همیشه یا عین آیه و حدیث است و یا بیان مضمون آن؛ و آنها از خود هیچ ندارند و هیچ نمی گویند.

آنچه در مورد فاصله ی "دهان تا گوش" نیز بیان شده، برگرفته از احادیث دیگری است که در مورد سمع، بصر، افئدة (قلب)، لسان، محبت و مودت و ... آمده است، چنان که امیرالمؤمنین، امام علی (علیه السلام) در شرح فاصله ی "حق و باطل"، می فرماید:

«أَمَّا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعَ - فَسُئِلَ عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِ هَذَا، فَجَمَعَ أَصَابِعَهُ وَوَضَعَهَا بَيْنَ أُذُنِهِ وَعَيْنِهِ - ثُمَّ قَالَ: أَلْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ: سَمِعْتُ وَالْحَقُّ أَنْ تَقُولَ: رَأَيْتُ!» (نهج البلاغه، بخشی از خطبه ی ۴۱)

ترجمه: هان (آگاه باشید!) میان حق و باطل جز چهار انگشت فاصله نیست. [از آن حضرت درباره ی معنای این فرمایش سؤال شد. امام انگشتان خود را به هم چسباند و آنها را میان گوش و چشم خود گذاشت و آن گاه فرمودند]: باطل این است که بگویی: شنیدم و حق آن است که بگویی: دیدم.

\*\*\* - غیر از این که حدیث فوق به فاصله ی بین «علم حصولی و علم شهودی» اشاره دارد، به حسب ظاهر نیز به ارزش و وثوق حقانیت "دیدها" نسبت به "شنیده ها"، اشاره دارد.

### آیت الله العظمی بهجت (رحمة الله علیه):

در رابطه با ضرورت، لزوم و گفتگوی شیعه با امام زمانش، حضرت مهدی (علیه السلام)، منسوب است که ایشان فرمودند: «بین دهان تا گوش شما کمتر از یک وجب است. قبل از این که حرف از دهان خودتان به گوش خودتان برسد، به گوش حضرت رسیده است. او نزدیک است، درد و دلها را می شنود؛ با او حرف بزنید و ارتباط برقرار کنید» و استناد می شود که «شخصی از یکی از شهرهای دور نامه ای نوشت که آقا من دور از شما هستم. گاهی حاجاتی دارم، مشکلاتی دارم، به هر حال چه کنم؟» حضرت در جواب ایشان نوشتند: «إِنْ كَانَتْ لَكَ حَاجَةٌ فَحَرِّكْ شَفَتَيْكَ» لب ت را حرکت بده، حرف بزنی، بگو. ما از شما دور نیستیم. (بحار الانوار، ج ۵۳/ ص ۳۰۶)

### نکته ها:

**الف - دعا:** نزدیک تر از خدا به مخلوقش کسی نیست، او با شماست، هر کجا که باشد: «... وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ ... - ... و هر جا باشید او با شما

**قل = بگو**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۝ اللَّهُ أَحَدٌ ۝ اللَّهُ أَحَدٌ ۝ قُلْ يَدٌ وَتَمَّ بَرْنَةٌ ۝ وَتَمَّ بَرْنٌ ۝  
قُلْ تَحْتُوا أَحَدٌ ۝

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
عَلَّمَ الْبَاطِلَ الْوَسْوَاسَ  
مَنْ يَرْتَدُّ بِرُؤْسِ الْبُؤْسِ  
الَّذِي يُوَسِّسُ فِي سُرْبِ الْبُؤْسِ  
مَنْ يَرْتَدُّ بِالْبُؤْسِ

قُلْ إِنْ صَلَّيْتُ وَنَسَيْتُ وَمَخَّيْتُ وَمَسَّيْتُ لِمَا لَمْ يَكُنْ  
الْعَالَمِينَ ۝ لَا شَرِيكَ لِي ۝ وَبَدَّلْتُ أَمْرِي وَأَنَا أَوَّلُ  
الْمُتَسَلِّطِينَ (الأَنْعَامُ، ۱۶۲ و ۱۶۳)

بگو: نماز و تمام عبادات من و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهانیان است \* شریکی برای او نیست، و به همین دستور یافته ام، و من نخستین مسلمانم (تسلیم شده ترینم)!

وَقَالَ اللَّهُ لَنْ نَسْأَلَكَ عَمَّا تَعْبُدُنَا ۚ إِنَّ اللَّهَ يَنْتَقِلُ بَيْنَ يَدَيْكَ يَا كَاذِبٌ

عالم، محضر خلیفه الله و بقیة الله است، نظر لطف او همیشه با ماست، ما اغلب از او غافلیم؛ پس مرتبط شویم

حضرت امام مهدی علیه السلام:

«إِنَّا نَحْنُ مُؤْمِلُونَ لِمُرَاعَاةِكُمْ، وَلَا نَسْأَلُكُمْ لِيُكْرِمَكُمْ، وَذُلًّا ذَلِكُمْ لَنَزَلَتْ بِكُمْ الْأَوَّلُ وَأَضَلَّتْكُمْ الْآخِرُ، فَأَقْبُوا اللَّهَ حَلَّ جَلَالِهِ وَظَاهِرُونَ عَلَى انْتِبَاهِكُمْ مِنْ قِبَلِهِ قَدْ أَنْقَضَ عَلَيْكُمْ.»

(بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۵)

ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی کنیم و یاد شما را از خاطر نبرده ایم، که اگر چیزی این بود گرفتاریها به شما روی می آورد و دشمنان، شما را ریشه کن می کردند. از خدا بترسید و ما را پشتیبانی کنید.

عَلَيْهِ السَّلَامُ

حضرت امام مهدی علیه السلام:

هریک از شما باید کاری کند که وی را به محبت و دوستی ما نزدیک می کند و از آنچه خوشایند ما نبوده و موجب کراهت و خشم ماست دوری گزیند؛ زیرا امر ما ناگهان فرا می رسد، در هنگامی که توبه و بازگشت برای او سودی ندارد و پشیمانی او از گناه، از کفر ما نجاتش نمی بخشد. و خداوند، رشد و هدایت مطلوب را به شما الهام فرماید و به لطف خویش شما را به بهره وری از رحمت هایش توفیق بخشد!

(بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۶)

www.x-shobhe.com

است ... / (الحديد، ٤) « - به هر کسی از رگ گردن و شاهرگ حیاتش نزدیکتر است: «... وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ - ... و ما به او از رگ قلبش نزدیکتریم. / (ق، ١٦)» - و از درون و برون، نهان و آشکار و سر و علن همگان با خبر است: «أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ - آیا اینها نمی‌دانند خداوند آنچه را پنهان می‌دارند یا آشکار می‌کند می‌داند؟! / (البقرة، ٧٧)» و ...؛ اما در عین حال می‌فرماید، دعا کنید، مرا بخوانید، از من بخواهید تا برایتان استجاب کنم.

**\*\* -** این "دعا"، صدا کردن خدا، ندای خدای، نجوای با خدا و خواستن از او، یکی از شگفتی‌ها و اسرار عالم هستی و نظام آفرینش می‌باشد؛ بسیاری از اتفاقات، موکول می‌شود به اراده و خواست انسان؛ پس همین که رابطه دو طرفه شد، یعنی خدا خواست و موکول کرد به خواسته‌ی بنده‌اش و بنده‌اش نیز خواست، قضای الهی حتمی می‌شود.

به دعا‌های انبیای الهی در قرآن کریم دقت کنیم؛ خدا می‌خواهد به حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) در سن پیری فرزندی بدهد؛ سپس حضرت این را می‌خواهد و خدا هم می‌دهد ... و نمونه‌های بسیار دیگری که در قرآن بدان تصریح شده است.

در مورد ما نیز همین‌طور است، بسیاری از نیازهای ما، بدون دعا و حتی بدون شناخت و ایمان به خداوند متان، از جانب او عطا می‌شود، اما بسیاری از فیوضات و برکات، ضمن آن که عطا شده، رسیدنش موقوف شده است به خواست بنده؛ فرمود: من دادم، اگر خودش خواست (دعا کرد) به او بدهید.

**ب - ارتباط:** اما نکته‌ی مهم دیگر در این مباحث، امر "ارتباط" است. دقت کنیم که «محبت»، اصل و ریشه است، اما یک امر قلبی است و تا ظهور و بروز نداشته باشد، آثار بیرونی‌اش مترتب نمی‌گردد؛ از این رو، در کلام وحی فرمود: بگو که اجر رسالت من، در "مودت" اهل بیت من [علیهم‌السلام] است. خب می‌توانست بفرماید: «در محبت آنان است»، اما فرمود در "مودت" نسبت به آنان است، چرا؟ چون "مودت" یعنی ظهور و بروز "محبت". هر گاه محبت آدمی، در فکر، قلب، بیان و عملش تجلی کرد و ظهور یافت، می‌شود «مودت».

از این رو، هم در قرآن کریم تصریح شده است که «قل = بگو»، به زبان بیاور، و هم در احادیث تصریح شده است که "محبت" خود را به زبان آورید، حاجات خود را به زبان آورید، شهادت خود را به زبان آورید ...؛ حتی فرمود که محبت خود به همسران را به زبان آورید [نه این که در قلب پنهان دارید، یا بگویید خدا شاهد است، یا بگویید: خودش می‌داند و ...]؛ و این به زبان آوردن، حداقل و کف برای ظهور و بروز و تجلی مکنونات قلبی می‌باشد.

پس در روایت فوق نیز فرمود: اگر در قلب خود نسبت به ما محبتی دارید - اگر دلتان می‌خواهد که با ما هم‌صحبت شوید - اگر خواسته‌ای دارید که به ما توسل می‌جوید، آن را به زبان آورید، ما نزدیکیم و می‌شنویم.

### امام زمان (علیه‌السلام):

باور و محبت به اهل بیت (علیهم‌السلام) و از جمله امام زمان، حضرت مهدی (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف)، باید ظهور و بروز داشته باشد و حداقل این ظهور و بروز، به یک سلام و علیک ساده و روزمره می‌باشد. مگر زیارت عاشورا و سایر زیارات را نمی‌خوانیم؟ پس چرا با امام زنده‌ی [حی] خود، چنین ارتباطی نداریم؟! اگر کسی باور کند که امام حق، حی است، اگر باور کند که عالم محضر خدا و خلیفه‌ی خداست، اگر به آیه‌ی قرآن کریم ایمان آورد که آنها شاهدان شما هستند و ...؛ حتماً با امام زمان خود مرتبط می‌شود، ولو به یک سلام.

**\*\* -** می‌دانیم که "سلام" مستحب و پاسخش واجب می‌باشد و کریم نیز به وجه نیکوتر پاسخ می‌دهد. اما کسی گمان نکند که می‌تواند از معصوم (ع) سبقت بگیرد، عمل به مستحب کند تا او عمل به واجب نماید. بلکه عالم محضر ایشان است، توجه ایشان همیشه به ما هست، سلام و صلوات ایشان همیشه بر ما هست ...، اما این ما هستیم که گاهی توجه می‌کنیم و جواب سلامی می‌دهیم.

«هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ۗ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» (الأحزاب، ٤٣)

ترجمه: او کسی است که بر شما درود و رحمت می فرستد، و فرشتگان او (نیز) برای شما تقاضای رحمت می کنند تا شما را از ظلمات (جهل و شرک گناه) به سوی نور (ایمان و علم و تقوا) رهنمون گردد؛ او نسبت به مؤمنان همواره مهربان بوده است!

### **ارتباط با امام مهدی (علیه السلام):**

شیعه باید با امام زمانش مرتبط باشد که اگر نباشد، اعتصام به او (حبل الله) قطع شده است.

بدیهی است که "ارتباط" نباید فقط به یک سری باورها و محبت های قلبی، محصور و محدود گردد، بلکه باید به مرحله ی «مودت» برسد، یعنی ظهور و بروز داشته باشد و بیان شد که کمترین حد آن، یک سلام و علیک روزمره می باشد.

شیعه نگوید: «چون امام من غایب است، دسترسی به او ندارم، پس ارتباطی هم ندارم». غیبت ایشان، یعنی من یا او را نمی بینیم، یا اگر ببینم، و حتی بارها در کنارم نشسته باشند، نمی شناسم - نه این که او مرا نمی بیند و ارتباط قطع شده است - غیبت یعنی او از «حکومت کردن» غایب است و ظهور عینی برای همگان نخواهد داشت، تا وقتی قیام کند و برای استقرار حکومت عدل الهی بیاید و ظاهر شود.

پس می فرمایند: این که شما در فاصله ی مکانی یا زمانی دورتر از ما هستید و به چشم ظاهر ما را نمی بینید، سبب قطع ارتباط شما نشود؛ شما ما را نمی بینید، اما ما که شما را می بینیم و صدای شما را می شنویم، پس با ما مرتبط باشید، حرف بزنید، محبت و یا خواست خود را به زبان بیاورید و ... .

عالم محضر خداست، و بالتبع محضر خلیفه ی خدا و ولی الله و حجت الله است، پس آنچه از دل شما به زبان شما نزول می یابد، قبل از آن که به مرحله ی صدا برسد و به گوش خودتان برسد، نزد ولی عصر (علیه السلام)، حاضر، مشهود و مسموع می باشد.

پس بسیار با او ارتباط نزدیک برقرار کنیم؛ سلام و علیک خودش ابتدای ارتباط و دوستی و نزدیکی می باشد، در روز لحظاتی با امام خود خلوت و درد دل کنیم.

**مشارکت و هم افزایی** (سؤال کوتاه و نشانی لینک پاسخ، جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی)

[آیت الله العظمی بهجت: سخن شما قبل از این به گوش خود شما برسد، به امام زمان \(ع\) می رسد، و در روایت دیگر می خوانیم که با حرف بزنند؟](#)

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/vv%۰.html>



**سوال ۲۲:** این دیدگاه [که برخی روانشناسان دارند]، تاچه مقدار بر اساس عقلی و اسلامی صحیح است: «انسان باید کار خیر و نیک را برای دیگران انجام دهد و کاری به سپاسگزاری یا عدم سپاسگزاری آنها نداشته باشد». (۹ تیر ۱۳۹۵)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

جامعه‌ی علمی [به ویژه در انسان‌شناسی، روانشناسی، جامعه‌شناسی، حقوق ... یا به تعبیری دیگر علوم انسانی] را می‌توان به دو بخش تقسیم نمود: اول آن گروه که علوم را از منابع و آموزه‌های اسلامی می‌گیرند و سپس با انشایی متفاوت، به نام خودشان ثبت کرده و انتشار می‌دهند، تا اگر مردم به سوی حق گرایشی پیدا کردند نیز به خدا گرایش نیابند، بلکه آنها را منشأ بدانند. دوم، گروهی که اصلاً از آموزه‌های اسلامی خبری ندارند، بلکه صادقانه با عصای علم، پیش می‌روند و پس از قرون متوالی به همان علوم می‌رسند که خداوند متعال، آن را به راحتی در اختیار بشریت گذاشته است.

حال این که «انسان کار خیر برای دیگران انجام دهد، اما انتظار تشکر و سپاس نداشته باشد» که سخن جدیدی نیست و دیدگاه نوین "روانشناسان متأخر یا معاصر" نمی‌باشد، بلکه آموزه‌های اسلامی سراسر همین است، البته بسیار علمی‌تر و عمیق‌تر.

**الف -** خداوند متعال در گام نخست، فرمود: این را بدان که اولاً نعمت از تو نیست، بلکه از من است - ثانیاً این را بدان تو فقط می‌توانی مجرا و واسطه‌ی فیض باشی و اگر نباشی نیز کار خدا لنگ نمی‌ماند، بلکه دیگری را جایگزین نموده و به این کمال و فیض می‌رساند - ثالثاً این را بدان که تو باید شاکرِ نعیم (خدا) باشی و شاکر حقیقی تو نیز فقط خداوند متعال است - رابعاً کار را [نه صرفاً برای نیکی به دیگران]، بلکه برای خدا انجام بده تا روح، اثر، ماندگاری و نتیجه داشته باشد - خامساً وقتی به کسی نیکی می‌کنی، نه منت بگذار و نه انتظار تشکر، بزرگداشت و ... داشته باشی، چرا که در این صورت نیکی نکرده‌ای، بلکه معامله کرده‌ای. نیکی، در مقابل تشکر، گرنش، بزرگداشت و ... از سوی دیگران، همه تجارت است که البته همه سبب تکبر و تفاخر نیز می‌گردد و بالتبع نتیجه‌ی معکوس می‌دهد.

**ب -** حال به این چند آیه‌ی ذیل دقت نمایید، تا هم با منشأ و حیانی این نظریات آشنا شوید و هم تفاوت علم و حکمت در قرآن را با نظریات افراد بسنجید:

### شاکر بودن خداوند سبحان:

«مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا» (النساء، ۱۴۷)

ترجمه: خدا چه نیازی به مجازات شما دارد اگر شکرگزاری کنید و ایمان آورید؟ خدا شکرگزار و آگاه است.

### شاکر خدا بودن نیز به نفع خود انسان است:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» (لقمان، ۱۲)

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى  
لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ  
شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ  
مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ  
يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ  
وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا  
هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ  
(البقره، ۱۸۵)

ماه رمضان [همان ماه] است که در آن، قرآن فرو فرستاده شده است، [کتابی] که مردم را راهبر، و [متمم] دلایل آشکار هدایت، و [میزان] تشخیص حق از باطل است. پس هر کس از شما این ماه را درک کند باید آن را روزه بدارد، و کسی که بیمار یا در سفر است [باید به شماره آن]، تعدادی از روزهای دیگر [را روزه بدارد]. خدا برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد؛ تا شماره [مقرر] را تکمیل کنید و خدا را به پاس آنکه رهنمون‌تان کرده است به بزرگی بستاید، و باشد که شکرگزاری کنید.

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ  
وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (المؤمنون، ۷۸)  
و اوست آن کس که برای شما گوش و چشم و دل پدید آورد. چه اندک سپاسگازید.

فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ  
وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ  
پس مرا یاد کنید، [تا] شما را یاد کنم؛  
و شکرانم را به جای آرید؛ و با من  
ناسپاسی نکنید. (البقره، ۱۵۲)

امیرالمؤمنین، حضرت امام علی علیه السلام:  
الْمَنْ يَتَذَكَّرُ الْإِحْسَانَ  
منت گذاری، [وزن] احسان و نیکی را سبک می‌کند  
(شرح غررالحکم، ج ۱، ص ۱۷۸)  
لَا يُؤْمَدُكَ فِي الْمَعْرُوفِ مَنْ لَا يَشْكُرُهُ لَكَ، فَقَدْ  
يَشْكُرُكَ عَلَيْهِ مَنْ لَا يَسْتَمْتِعُ بِعَيْتِهِ مِنْهُ وَقَدْ تُدْرِكُ  
مِنْ شُكْرِ الشَّاكِرِ أَكْثَرَ مِمَّا أَضَاعَ الْكَافِرُ.  
(نهج البلاغه، حکمت ۱۹۵)  
هرگز ناسپاسی افراد از انجام دادن کار نیک  
دلسردت نکند، که کسانی نیز هستند که بی هیچ  
بهره یا منتی، سپاس می‌گویند، و چه بسا که از  
سپاس سپاسگزاران بیش از آنچه ناسپاس،  
تیاه ساخته، بهره مند شوی.

اگر دانشمندان و نظریه‌پردازان علوم  
انسانی، نادانی و تکبر را کنار می  
گذاشتند و به قرآن کریم و احادیث  
رجوعی می‌نمودند، هم زودتر به این  
علوم دست می‌یافتند و هم علم‌شان  
جامع‌تر، عمیق‌تر و نافذتر می‌گردید.

امروزه در جهان قوانین حقوق معنوی و به  
اصطلاح "کپی رایت"، به شدت پیگیری می  
شود و حتی مجازات‌های سنگینی در پی دارد،  
اما گویا کپی‌برداری از علوم اسلامی و ثبت،  
درج و انتشار آن به نام خود، نوعی زرنگی و  
امتياز نیز محسوب می‌گردد؟! (۱۹)

www.x-shobhe.com

ترجمه: ما به لقمان حکمت دادیم؛ (و به او گفتیم:) شکر خدا را بجای آور و هر کس شکرگزاری کند، تنها به سود خویش شکر کرده؛ و آن کس که کفران کند، (زیانی به خدا نمی‌رساند)؛ چرا که خداوند بی‌نیاز و ستوده است.

### شکر (شناخت منعم و نعمت و بهره‌وری درست و به جا از آن) موجب ازدیاد نعمت می‌شود:

«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (ابراهیم (علیه‌السلام)، ۷)

ترجمه: و (همچنین به خاطر بیاورید) هنگامی را که پروردگارتان اعلام داشت: «اگر شکرگزاری کنید، (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود؛ و اگر ناسپاسی کنید، مجازاتم شدید است!»

مبادا کسی برای اسلام و ایمان آوردنش، بر خدا منت بگذارد:

«يَمْثُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمْنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (الحجرات، ۱۷)

ترجمه: از این که اسلام آورده‌اند بر تو منت می‌نهند؛ بگو: «بر من از اسلام آوردنتان منت مگذارید، بلکه [این] خداست که با هدایت کردن شما به ایمان، بر شما منت می‌گذارد، اگر راستگو باشید.

### منت نگذاشتن (انتظار نداشتن، عوض نخواستن) در نیکی به دیگران:

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنَّا وَلَا أَدَى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (البقره، ۲۶۲)

ترجمه: کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، سپس به دنبال انفاقی که کرده‌اند، منت نمی‌گذارند و آزاری نمی‌رسانند، پاداش آنها نزد پروردگارشان (محفوظ) است؛ و نه ترسی دارند، و نه غمگین می‌شوند.

### گفتار خوب، در برابر نیازمند، از بخششی که پشتش منت، انتظار و آزار داشته باشد بهتر است:

«قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعَهَا آذَى وَاللَّهُ عَنِّي حَلِيمٌ» (البقره، ۲۶۳)

ترجمه: گفتاری پسندیده [در برابر نیازمندان] و گذشت [از اصرار و تندی به آنان] بهتر از صدقه‌ای است که آزاری به دنبال آن باشد، و خداوند بی‌نیاز بردبار است.

باطل نکردن کار خوب (صدقات)، با منت گذاشتن، عوض خواستن، ریا و ...:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (البقره، ۲۶۴)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بخشش‌های خود را با منت و آزار، باطل نسازید! همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم، انفاق می‌کند؛ و به خدا و روز رستاخیز، ایمان نمی‌آورد؛ (کار او) همچون قطعه سنگی است که بر آن، (قشر نازکی از) خاک باشد؛ (و بذرهایی در آن افشانده شود)؛ و رگبار باران به آن برسد، (و همه‌ی خاک‌ها و بذرها را بشوید)، و آن را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند. آنها از کاری که انجام داده‌اند، چیزی به دست نمی‌آورند؛ و خداوند، جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند.

\*\*\*- و آیات بسیار دیگر در این خصوص.

**نکته:**

کار بی‌جهت و بی‌هدف، بقا و ماندگاری و نتیجه‌ی مفیدی ندارد و حبط می‌شود (پس دِبْغَرِ نِیْکِی نیست)، حتی اگر کار خوب باشد؛ و بقای هر کاری نیز متناسب با هدف آن می‌باشد.

کفار (چه اهل علم دنیوی باشند یا نباشند)، پافشاری دارند که انسان فقط خودنگر باشد، حتی در فضایل اخلاقی نیز هدف را «خود» بیان می‌کنند؛ اما خداوند متعال می‌فرماید که هدف از هر کاری باید "بندگی من" باشد تا اسمای حسناى من در شما تجلی یابد؛ و چون من باقی هستم، پس شما و کارتان نیز باقی می‌ماند و برای خودتان پر نتیجه می‌گردد. از این رو نمی‌فرماید که «هدف از کار خیر، صرفاً همان خیر است»، انسان که ماشین نیست تا فقط کار کند، بلکه می‌فرماید: هدف همیشه باید «قربة الی الله» باشد و کار باید «فی سبیل الله» انجام گیرد؛ لذا در بخشش و نیکی نیز انتظار تشکر یا عوض، انسان را از هدف درست خارج می‌کند؛ چنان که امیرالمؤمنین، امام علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: «منافقین تعریف از یک‌دیگر را به هم غرض می‌دهند و عوضش را انتظار دارند و مطالبه می‌کنند. / (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی منافقین)».

**حدیث:**

●●●- امیرالمؤمنین (علیه‌السلام): «إِنَّ مَكْرَمَةَ صَنَعَتِهَا إِلَى أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ ، إِنَّمَا أَكْرَمَتْ بِهَا نَفْسَكَ وَ زَيْنَتَ بِهَا عِرْضَكَ، فَلَا تَطْلُبْ مِنْ غَيْرِكَ شُكْرًا مَا صَنَعْتَ إِلَى تَفْسِيكَ»؛ (تصنيف عررالحكم و دررالکلم، ص ۲۸۲)

ترجمه: اگر به کسی خوبی کردی در واقع با این کار خود را گرمی داشته‌ای و به خود آبرو داده‌ای، پس به سبب خوبی‌ای که به خود کرده‌ای، از دیگران خواهان تشکر مباش.

●●●- امیرالمؤمنین (علیه‌السلام): «لَا يُرْهِدَنَّكَ فِي الْمَعْرُوفِ مَنْ لَا يَشْكُرُ لَكَ، فَقَدْ يَشْكُرُكَ عَلَيْهِ مَنْ لَا يَسْتَمِيعُ بِشَىْءٍ مِنْهُ، وَقَدْ تُدْرِكُ مِنْ شُكْرِ الشَّاكِرِ أَكْثَرَ مِمَّا أَضَاعَ الْكَافِرُ، وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ (نهج‌البلاغه، حکمت ۲۰۴)

ترجمه: تشکر نکردن دیگران از تو نباید تو را به خوبی کردن بی‌رغبت سازد، زیرا کسی که از آن نیکی کم‌ترین بهره‌ای نمی‌برد (یعنی خداوند) از تو قدردانی می‌کند و از سپاس‌گزاری این سپاس‌گزار به بیش از آن چیزی می‌رسی که فرد ناسپاس فرو گذاشته است و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

●●●- امام صادق (علیه‌السلام): «إِنَّ الْمُؤْمِنَ مُكَفَّرٌ وَ ذَلِكَ أَنَّ مَعْرُوفَهُ يَصْعَدُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فَلَا يَنْتَشِرُ فِي النَّاسِ، وَ الْكَافِرُ مَشْهُورٌ وَ ذَلِكَ أَنَّ مَعْرُوفَهُ لِلنَّاسِ يَنْتَشِرُ فِي النَّاسِ وَ لَا يَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ»؛ (علل الشرايع، ج ۲، ص ۵۶۰)

ترجمه: مؤمن ناسپاسی می‌شود، زیرا خوبی او به درگاه خدای تعالی بالا می‌رود و در میان مردم شایع نمی‌شود، اما خوبی‌های کافر شایع می‌شود چون برای مردم است و به درگاه الهی بالا نمی‌رود.

**مشارکت و هم‌افزایی** (سؤال کوتاه و نشانی لینک پاسخ، جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی)

\*- [نظریه روانشناسان مبنی بر این که انسان باید بدون انتظار تشکر نیکی کند، چه اندازه با عقل و اسلام انطباق دارد؟](#)

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/vvva.html>

### دعای مؤمنان در ایام ماه مبارک رمضان

وَأَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَ وَقَاتِي قِتْلًا فِي سَبِيلِكَ تَحْتِ رَايَةِ نَبِيِّكَ مَعَ أَوْلِيَائِكَ  
و از تو خواهم که مرگ مرا کشته شدن در راهت قرار دهی که در زیر پرچم پیغمبرت با دوستانت کشته شوم.  
امام صادق علیه السلام، اصول کافی)

شهادت طلبی، یعنی زنده کردن روحیه جهاد و مبارزه با کفر، ظلم، ظالم و طاغوت، لذا در ادامه دعا می‌نماید:

وَأَسْأَلُكَ أَنْ تَقْتُلَ بِي أَعْدَاءَكَ وَأَعْدَاءَ رَسُولِكَ  
و از تو می خواهم که به وسیله من دشمنان خود و رسولت را به قتل رسانی

یعنی بی‌هدف، بی‌انگیزه، تبیل، ترسو، بی تفاوت و راضی به ظلم ظالمین نباشم، بلکه در نابودی ظلم و ظالم نقش داشته باشم.

### فرازی از دعای عهد، «شهادت طلبی»

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَالذَّابِقِينَ عَنْهُ وَالْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ (وَ الْمُتَمَتِّلِينَ لِأَوَامِرِهِ) وَالْمُحَامِلِينَ عَنْهُ وَالسَّابِقِينَ إِلَى إِزْدَاكِهِ وَالْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ  
خدایا مرا، از یاران و مددکاران و دفاع کنندگان از او قرار ده، و از شتابندگان به سویش، در برآوردن خواسته هایش، و اطاعت کنندگان اوامرش، و مدافعان حضرتش، و پیش گیرندگان به جانب خواسته اش، و کشته شدگان در پیشگاهش.

سنت الله بر این است که تمامی انسان‌ها در این عالم، در جنگ باشند و تمامی انسان‌ها کشته شوند، حتی آن که به حسب ظاهر بیمار شده و مُرده، به دلیلی کشته شده است، پس مهم این است که چه کسی برای چه هدفی می‌جنگد و در چه راهی کشته می‌شود؟!

الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا  
(النساء، ۷۶)

آن‌ها که ایمان دارند در راه خدا پیکار می کنند و آن‌ها که کافرند در راه طاغوت (طغیانگران)؛ پس شما با یاران شیطان پیکار کنید (و از آنها نهراسید) زیرا نقشه شیطان (همانند قدرتش) ضعیف است.

روحیه‌ی مجاهدت و شهادت طلبی [که زنده کننده است]، فرق دارد با روحیه‌ی یأس و ناامیدی و ناشرکی [که هلاک کننده است].

آن که از روی کفر، ناپاسی، یأس از رحمت الهی، بی‌معرفتی، بی‌محبتی، بی‌هدفی، تبیلی، بی‌قیدی ... و جهل به دنیا و آخرت می‌گوید: «خدایا مرا بکش»، قبل از آن که مرگ طبیعی‌اش برسد، مُرده است، خودش خبر ندارد؛ وقتی مُرد، بیدار می‌شود.

www.x-shobhe.com

**سوال ۲۴:** آیه ۹۴ سوره بقره می‌گوید که آرزوی مرگ کنید اگر راست می‌گویید. پس چرا گاهی در پاسخ به «چرا اگر خدا قدرت دارد این کار را نمی‌کند یا مرا نمی‌کشد» جواب می‌دهند که خدا نمی‌تواند بخاطر شما کل نظام خلقت را بهم ریزد یا خدا که کارگر شما نیست که هرچه گفتید انجام دهد!!

(نهم/مشهد) (۱۰ تیر ۱۳۹۵)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

قبل از هر چیزی دقت کنید که «خدا نمی‌خواهد»، «با علم و حکمت خدا منافات دارد»، «اراده و مشیت خدا بر این تعلق نگرفته است» و ...، فرق دارد با «خدا نمی‌تواند».

خداوند متعال، "قادر" است، چرا که اساساً "قدر = اندازه" هر چیزی را در خلقت، او مقدر و وضع کرده است، پس همه‌ی مقدرات و اندازه‌ها در دست اوست؛ اما معنای "قدرت خدا" این نیست که با آن به جنگ "علم، حکمت، اراده و مشیت" خود برود.

### درخواست مرگ:

پیرامون درخواست مرگ از خدا، در دو آیه بحث شده است، منتهی باید به معنا، مفهوم، مقصود و مصداق آن کاملاً توجه نمود، که البته بسیار حایز اهمیت و راه‌گشاست. در هر دو آیه فرمود: «اگر راست می‌گویید»، پس مهم است دقت کنیم که مگر آنها چه می‌گفتند و چه ادعایی داشتند؟!

دو آیه به شرح ذیل می‌باشد:

«قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَتَّعُوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (البقره، ۹۴)

ترجمه: بگو: «اگر آن (چنان که مدعی هستید) سرای دیگر در نزد خدا، مخصوص شماست نه سایر مردم، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می‌گویید!»

«قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَتَّعُوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (الجمعة، ۶)

ترجمه: بگو: «ای یهودیان! اگر گمان می‌کنید که (فقط) شما دوستان خدائید نه سایر مردم، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می‌گویید (تا به لقای محبوبتان برسید)!».

**الف -** هر دو آیه، خطاب به یهودیان است که از اول انحصارطلب بودند. آنها با جوّسازی گسترده‌ای، دو معنا را تبلیغ می‌کردند، یکی این که نه تنها ما یهودیان، هر طوری که باشیم، حتماً بهشت می‌رویم، بلکه اساساً بهشت مال ماست و فقط ما به بهشت می‌رویم! (خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ - یعنی فقط ما، نه دیگر مردم). دومین ادعایشان این بود که نه تنها ما همه خداپرست و خدادوست هستیم، بلکه فقط ما خدا را دوست داریم و خدا هم فقط ما را دوست دارد! (أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ - یعنی تنها دوستان خدا ماییم، نه دیگر مردم).

**ب -** خداوند متعال در ردّ ادعای آنها، در آیه‌ی اول فرمود: شما که می‌دانید این دنیا دار گذر است، آخرت دار بقاست، و مدعی هستید که جای همه‌ی شما

بهشت است و اصلاً بهشت را برای شما خلق کرده اند، پس چرا این قدر دنیا دوست و دنیا پرست هستید، چرا از خدا استدعا نمی کنید که هر چه سریع تر مرگ شما را برساند تا وارد آن بهشت ابدی گردید؟! در آیه دوم نیز می فرماید: اگر **گمان** دارید که فقط شما خدا را دوست دارید و خدا نیز فقط شما را دوست دارد، پس، از خدا طلب مرگ کنید.

چرا چنین فرمود: چون محب، مایل به دیدار محبوب است و عاشق مایل به وصال معشوق می باشد و تا در این دنیا و دار امتحان هستید، این دیدار و وصال محقق نخواهد شد، پس چرا خواهان پایان سفر و سالم رسیدن به مقصد نمی گردید؟!

**ج - پشت سر هر دو آیه می فرماید:**

«وَلَنْ يَتَمَنَّوهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ / (البقره، ۹۵)» - «وَلَا يَتَمَنَّوَنَّهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ / (الجمعة، ۷)» - یعنی هرگز چنین تمنایی نخواهید نمود، به خاطر آنچه انجام دادید، شما ظالم هستید و خداوند متعال نیز به ظلم و ظالم علیم است، پس می دانید که نه تنها محبتی به خدا ندارید و نه تنها در آخرت خبری از بهشت برای شما نیست، بلکه دنیا پرست و در دشمنی با خداوند سبحان هستید و مستقیم به جهنم تشریف می برید، به خاطر ظلمتان.

**د -** در خاتمه نیز می فرماید: بالاخره «این مرگ» که نه تنها خواهانش نیستید، بلکه از آن فراری هستید، به سراغتان می آید ...؛ یعنی مسئله فقط مُردن نیست، چون آن را بخواهید یا نخواهید پشت سر خواهید گذاشت، بلکه مسئله این است که خدا دوست و آخرت طلب و معادگرا هستید یا نه؟!

«قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (الجمعة، ۸)

ترجمه: بگو این مرگی که از آن فرار می کنید سرانجام با شما ملاقات خواهد کرد، سپس به سوی کسی که از پنهان و آشکار با خبر است برده می شوید و شما را از آنچه انجام می دادید خبر می دهد.

### نتیجه:

**\* -** پس این که انسان از روی محبت الهی از یک سو و اطمینان به جایگاهش در آخرت از سوی دیگر، از خداوند متعال طلب کند که هر چه زودتر او را به مقصد و مقصود و محبوب برساند، خیلی فرق دارد با این که کسی از روی تکبر، نادانی و نیز ناشکری بگوید: «خدایا مرا بکش»!

**\* -** در هیچ کدام از این دو آیه، نفرمود که اگر شما چنین مطالبه ای داشته باشید، خداوند نیز سریعاً به شما می دهد؛ بلکه آیات تصریح دارد که اگر واقعاً خدا دوست هستید، پس دنیا پرست نباشید، به خاطر چند روز حیات بیشتر و بهره ی حیوانی بدن در این دنیا، این همه فسق، فساد، جنایت و ظلم نکنید، ناشکری و ناسپاسی ننمایید، کفر نوزید ...، در ضمن آخرت نگر باشید، معادگرا باشید، تقرب خواه باشید، شهادت طلب باشید، ترسو نباشید، روحیه ی انقلابی و مجاهدت را در خود احیا کنید و تقوا را پیشه سازید.

**\* -** از این رو، اهل ایمان و تقوا، محبین به خداوند سبحان، عاشقان اهل عصمت و اهل بهشت علیهم السلام، همه ضمن آن که در این دنیا با بهره مندی درست از نعمات الهی، سیر تکاملی می کنند، از خداوند متعال عاقبت به خیری، عافیت و رسیدن به مقام شهادت در راه خودش را طلب می کنند. لذا اگر در بستر آرام بمیرند نیز شهید هستند.

**\* -** اما «خدایا مرا بکش»، یعنی کفر، ناشکری و جهل به وضعیت فعلی، مرگ و آخرت خود. چنان می گوید که «خدایا مرا بکش» که گویی مرگ پایان کار است، در حالی که تازه اول راه است و این راه و جایگاه ابدی، برای ناسپاسان و ظالمان به خود و دیگران، بسیار سخت و عذاب آور می باشد، به گونه ای که مکرر التماس می کنند: «خدایا! حالا تازه فهمیدیم، یک بار دیگر ما را برگردان تا درست عمل کنیم»، اما به آنها گفته می شود: همان موقع باید درست می اندیشیدی و عمل می کردی، دیگر تمام شد و بازگشتی نیست.

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ \* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (المؤمنون، ۹۹ و ۱۰۰)

ترجمه: (آنها همچنان به راه غلط خود ادامه می‌دهند) تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد می‌گوید: پروردگار من! مرا بازگردانید! \* شاید در آنچه ترك کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم (به او می‌گویند) چنین نیست، این سخنی است که او به زبان می‌گوید (و اگر بازگردد برنامه‌اش همچون سابق است) و پشت سر آنها برزخی است تا روزی که برانگیخته می‌شوند.

\*- اما شهادت‌طلب که ارزش مجاهدت و شهادت در راه خدا را می‌داند، می‌گوید: ای کاش، ده بار، صدبار و هزار بار دیگر به دنیا برمی‌گشتم و در همین راه به شهادت می‌رسیدم.

\*- مؤمن (آن هم از سر اعتراض) نمی‌گوید: "خدایا مرا بکش!"، بلکه می‌گوید: خدایا، حال که این مرگ حتمی است، پس تو مرگ مرا شهادت در راه خودت قرار بده.

**مشارکت و هم‌افزایی** (سؤال کوتاه و نشانی لینک پاسخ، جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی)

در قرآن فرموده: «از خدا تمناي مرگ کنید، اگر راست می‌گویید»، اما اگر کسی بگوید: "خدایا مرا بکش"، معترض می‌شوند که خطا گفتی!

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/vv82.html>

**سوال ۲۵:** مگر خدا نمی‌فرماید که بدی را با خوبی دفع کنید؛ پس چرا در دعای کمیل گفته شده: «اللَّهُمَّ وَ مَنْ آرَادَنِي بِسُوءٍ فَأَرِدُهُ وَ مَنْ كَادَنِي فِكِدُهُ - خدایا هرکس مرا به بدی قصد کند تو قصدش کن و هرکس با من مکر ورزد تو با مکر کن» (۱۱ تیر ۱۳۹۵)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

خداوند متعال در قرآن کریم، هم حق "قصاص" را به صاحب حق داده است و هم حق بخشش و گذشت را داده است و تأکید نموده که گذشت بهتر است [نه این که حق قصاص را بردارد]، همچنین در قرآن کریم فرموده است:

«ادْفَع بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ» (المؤمنون، ۹۶)

ترجمه: بدی را به شیوه‌ای نیکو دفع کن. ما به آنچه وصف می‌کنند داناتریم.

و همچنین در احادیث بسیار توصیه و تأکید شده که بدی مردم را با نیکی دفع کنید و حتی گاهی مقابل بدی آنان، خوبی به آنان نیز توصیه شده است.

**الف -** افراد و جریانات بسیاری [بیشتر از همه مغرضین]، از این قبیل آیات و بیانات، سوءاستفاده می‌کنند تا اخلاق دروغینی که به مسیحیت القا کردند را به مسلمانان القا کنند، تا راه سلطه برایشان [بدون هیچ مخالفت و مقاومتی] هموارتر گردد! می‌گویند: اخلاق حسنه، اگر این طرف صورتت را سیلی زدند، آن طرف را بیاور تا بزینند(!؟)، اما قطعاً خداوند متعال و حکیم، به هیچ انسانی اجازه‌ی چنین سفاهت و ذلتی را نمی‌دهد.

**ب -** پس معنای «دفع احسن» بدی، این نیست که اگر مالت را خواستند، جانت را تقدیم کن و اگر جانت را هدف گرفتند، نوامیس مادی و معنوی خود را پیش‌کش نما و یک لبخند هم بزنی و اگر توانستی قالیچه، زعفران، تابلوی معرق و یا خاویار ایرانی هم پیش‌کش کن تا دشمن خوشش بیاید. بلکه «دفع احسن»، یعنی دفع بدی و دشمنی، با بهترین شیوه.

**ج -** بدیهی است که از بهترین شیوه‌ها در مسائل شخصی و بدی‌های شخصی که از سوی افراد متوجه انسان می‌گردد، بخشش، گذشت و دعوت او به محبت و صمیمیت می‌باشد، ما «دفع احسن» بدی‌ها در عرصه‌ی اجتماعی - که معمولاً در دشمنی با دین، سیاست، حکومت و اداره‌ی امور جامعه تبلور بیشتری دارد - این چنین نیست، بلکه گام نخست و احسن، بازداشتن از خطا و بدی و ممانعت از ضایع کردن حقوق مردم می‌باشد.

**ج/۱:** بازدارندگی از ضایع کردن حقوق خود و دیگران، در گام نخست با معرفی معروف و سپس امر به آن آغاز می‌گردد و گام بعدی‌اش، معرفی منکر (دشمن-شناسی) و نهی از آن است.

معرفی در هر دو بخش، با اطلاع‌رسانی، آگاهی‌بخشی و علم‌افزایی، به واسطه‌ی تعلیم و تبلیغ، موعظه و نصیحت و آموزش صورت می‌گیرد، اما "امر و نهی" در هر دو بخش، متفاوت است و چه بسا به بازدارندگی اجباری و عملیاتی بیانجامد. تمامی نهادها و دستگاه‌های نظامی، انتظامی، امنیتی، دادگاه‌ها و صدور احکام متفاوت [از صدور برگ جریمه گرفته تا اعدام یا حبس ابد]، در تمامی کشورهای جهان، و همچنین جنگ‌های (سخت و نرم) بین حق و باطل، برای

خداوند سبحان، که خود احسن است و تمامی اسم‌های حسنا از آن اوست، خودش نیز بدی‌ها را «دفع احسن» می‌نماید. راه استغفار و توبه را باز گذاشته و وعده بخشش داده است. اما اگر مستکبران و ظالمان برنگشتند و به ظلم دامه دادند، دفع احسن او نیز الزاماً چنین نیست که صاعقه یا سنگی را از آسمان بر سر آنان فرود آورد، بلکه بندگان مؤمن خود را بصیرت، انگیزه و شجاعت می‌بخشد، تا راه ظلم آنان را با بهترین روش‌ها، مسدود نمایند.

الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ يَقُولُ رَبِّيَ اللَّهُ وَمَنْ لَهُ اللَّهُ لَتُفْعِلَنَّ اللَّهُ فِعْلَهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٤٠﴾  
همان کسانی که بناحق از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند. [آنها گناهی نداشتند] چیز اینکه می‌گفتند: «پروردگار ما خداست» و اگر خدا بعضی از مردم را با بعضی دیگر دفع می‌کرد، صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده می‌شود، سخت ویران می‌شد، و قطعاً خدا به کسی که [دین] او را یاری می‌کند، یاری می‌دهد، چرا که خدا سخت نیرومند شکست‌ناپذیر است.

وَلَكُمْ فِي الْقِصَصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (البقرة، ۱۷۹)  
و برای شما در قصاص، حیات و زندگی است، ای صاحبان خرد! شاید شما تقوا پیشه کنید.

دفع احسن، در جنگ، ظلم، جنایت، تجاوز به نوامیس مادی، ملی و معنوی، نسل‌کشی، استکبار و سلطه، چگونه می‌باشد؟! آیا در این موارد، با کوتاه آمدن، تسلیم شدن، اضافه‌کردن لبخند و هدیه بر تسلیم، و ... اصلاً بدی، شرّ و ظلمی دفع می‌شود که سر «احسن» بودند یا نبودن آن بحث شود؟!

محمد رسول الله ﷺ  
والذين هم على الكفار رحيم  
(الفجر، ۲۹)

محمد (صلوات الله عليه وآله)  
فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند  
در برابر کفار سرحسخت و شدید،  
و در میان خود مهربانند

می‌خواهند مسلمانان را از بصیرت، مقاومت و مقابله با ظلم خود باز دارند! می‌گویند: نه تنها در عمل مقابله نکنید، بلکه در زبان نیز «مرگ بر امریکا» نگویند، بلکه در دعا نیز از خداوند متعال، شکست و انهدام آنان را نخواهید! این یعنی اوج استکبار.

www.x-shobhe.com

تحقق همین امر مهم «دفع احسن» می باشد.

**ج/۲:** "بدی" دیگران را صرفاً در امور شخصی نبینیم؛ این که کسی غیبت مرا کرد - پاسخ سلام مرا نداد - به دیدنش رفتم، بازدید نیامد - احتمالاً در حفظ امانت یا شراکت رفتار درستی نداشت و ...، اینها همه قابل گذشت است [و در جایی هم که گذشت سودمند نباشد یا مضر باشد نیز می توان یا حتی نباید گذشت]؛ اما در میدان وسیع انسانی و اجتماعی، "دفع احسن" به چیست؟

به عنوان مثال: رژیم بعث، با فریب استکبار و صهیونیسم بین الملل به کشور ما حمله‌ی نظامی می کند - گروهک های تروریستی، نقاب بحث های فلسفی و ایدئولوژیکی را کنار زده، اسلحه دست گرفته و مردم را ترور می کنند - آمریکا، انگلیس، اسرائیل، متحدین و جیره خواران وابسته، تحریم، تهدید، ترور و بدتر از همه، با کیدهای گوناگون، فتنه می کنند و ...؛ اکنون روش "دفع احسن" این بدی ها چگونه است؟ و در اینجا خوبی در مقابل بدی، تعریف و مصداقش چه می شود؟!

آیا در این موارد، سد کردن راه بدی، روش خوب و احسن است، یا با حماقت، لبخند احمقانه زدن؟! بصیرت، هوشیاری و ایستادگی خوب و احسن است، یا سطحی نگری و فریب مشته های آهنین، در دستکش ها مخملین را خوردن؟! موضع گیری قاطعانه، حکیمانه و شجاعانه خوب است، یا هر چه بر سرمان زدند، متقابلاً دعوت به گفتگو کردن و امتیاز بی جهت و یک سویه دادن؟!

**د -** پس خداوند متعال در کلام وحی (قرآن مجید) و اهل عصمت (علیهم السلام)، در آموزه ها و سیره ی خود، به تمامی مواضع احسن، برای دفع، رفع و جذب تصریح نموده اند، نه این که فقط همین یک آیه باشد. اگر چه همین یک آیه نیز سخن از "بهترین" روش دارد و هیچ گاه نفرموده که بهترین روش، کنج عزلت برگزیدن و تسلیم باطل و ظلم شدن می باشد.

### دعای کمیل:

مولای موحدان، امیر مؤمنان، باب العلم و الحکمة و مظهر عدل و جهاد در راه خدا، در دعای کمیل، از خداوند متعال مسئلت می دارد:

«اللَّهُمَّ وَ مَنْ أَرَادَنِي بِسُوءٍ فَأَرِدْهُ وَ مَنْ كَادَنِي فَكِدْهُ وَ اجْعَلْنِي مِنْ أَحْسَنِ عِبِيدِكَ نَصِيباً عِنْدَكَ وَ أَخْصِهِمْ زُلْفَةً لَدَيْكَ فَإِنَّهُ لَا يُنَالُ ذَلِكَ إِلَّا بِفَضْلِكَ وَ جُدْ لِي بِجُودِكَ وَ اعْطِفْ عَلَيَّ بِمَجْدِكَ»

ترجمه: خدایا! هر کس مرا به بدی قصد کند تو قصدش کن، و هر کس با من مکر ورزد تو با او مکر کن، و مرا از بهره مندترین بندگانت نزد خود، و نزدیک ترینشان در منزلت به تو و مخصوص ترینشان در رتبه به پیشگاهت بگردان؛ زیرا این همه به دست نباید جز به فضل تو، خدایا! با جودت به من جود کن و با بزرگواریت به من نظر کن.

**یک -** بهترین شیوه ی دفع بدی، باور و توکل به خداوند متعال است؛ مؤمن می داند که خودش هیچ ندارد و اگر بخواهد سر خود کاری کند نیز "هوای نفس" می شود و آنگاه فرقی با دشمنش ندارد.

از این رو کار را به او واگذار می نماید.

**دو -** کید و فتنه، که در قرآن کریم فرمود: «از قتل، بزرگتر و بدتر است»، معمولاً در خفا طراحی می شود، اما خداوند متعال به آن و تمامی جوانبش علم دارد، لذا مؤمن از خدا می خواهد که دفع نماید.

**سه -** در این دعا، بحث فقط بدی های شخصی افراد به افراد نمی باشد، برای آنها، در دعاهای دیگر درخواست عفو و بخشش می نمایند؛ بلکه در اینجا بیشتر "بدی ها، کیدها، ظلم ها و فتنه هایی" منظور است که برای دشمنی با خدا، علیه ولی الله و حجت الله اعمال می شود.

وقتی کسی در عبادت خالص شد، حب و بغضی جز "فی الله" نداشت، دشمن شخصی نیز ندارد و دشمنی ها با او، به خاطر دشمنی با خداست، ایشان هم پاسخ را به او واگذار نموده و از او خواسته است.



**چهار -** در ادامه مسئلت می‌نماید که خودش را «مِنْ أَحْسَنِ عِبَادِكَ نَصِيْبًا - از بهترین بندگان نزد او» قرار دهد، و خداوند متعال، صفات و ویژگی‌های بهترین بندگان، که در رأس آنان مجاهدان فی سبیل الله و سدکنندگان راه طغیان و طاغوت و مقابله‌کنندگان صبور با ظلم است، می‌باشند.

پس توفیق الهی لازم است تا انسان بتواند، با ایمان، با تقوا، با علم، با حکمت، با بصیرت، با صبر و مقاومت و با شجاعت، "بدی‌ها" را به بهترین شیوه، در راه خدا دفع نماید و ایشان نیز در دعای کامل (و سایر ادعیه) همین را مسئلت نمودند.

**مشارکت و هم‌افزایی** (سؤال کوتاه و نشانی لینک پاسخ، جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی)

[در قرآن می‌فرماید: "بدی را با نیکی دفع کنید"، اما در دعای کامل می‌خواهد که بدی و کید دشمنان را به خودشان برگردان](#)

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/vv8v.html>

WWW.X-SHOBHE.COM

**سوال ۳۶:** در تفسیر کدام سوره یا کدام آیه می توان معنی و مفهوم تسبیح خداوند ( سبحان الله ) را یافت؟ آیا پاسخ اینگونه سوالات ( سبحان الله یعنی چه ) را می توان از کتب تفسیر قرآن مانند تفسیر نمونه پیدا کرد؟ (۱۳ تیر ۱۳۹۵)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

تفسیر در لغت به معنای باز کردن، پرده برداشتن و پدیدار نمودن جوانب عمیق تر از یک پیام می باشد که در دل ظاهر آن پوشیده شده است.

از این رو، قبلاً رجوع به تفسیر هر واژه و سپس هر جمله یا آیه ای، ابتدا باید با ریشه یابی کلمه، به معنی یا معانی لغوی، در کلمه یا واژه ی مورد نظر توجه نمود.

#### سبحان:

به عنوان مثال: ریشه ی همین کلمه ی "سبحان" چیست و یعنی چه؟ دقت کنیم که وقتی از اسم یا صفتی بحث می کنیم، ابتدا معنای آن مورد نظر قرار می گیرد و سپس مصداق یا مصادیق حقیقی یا کاذب آن. مثلاً وقتی می گوئیم: «لا إله إلا الله»، ابتدا باید بدانیم که «إله» یعنی چه؟ بعد دقت کنیم که چرا می فرماید: «هیچ الهی نیست - حکم»، به جز «الله جل جلاله - مصداق حقیقی»؟

برای کلمه ی "سبحان" از ریشه ی «سَبَّحَ»، معانی متفاوتی بیان داشته اند، اما مقصود از این کلمه در ادبیات قرآنی، پاک، دور، منزه و مقدس شناختن و دانستن خداوند متعال، از هر گونه نقص، عیب، نیستی، تصور، تجسم و بالاخره وصف هر گونه صفاتی است که به مخلوقات اختصاص دارد. چنان که فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ - منزّه است خداوند از توصیفی که آنها می کنند. / (الصافات، ۱۵۹)».

#### تفسیر:

اما کار "تفسیر"، پس از ریشه یابی و شناخت معانی کلمه آغاز می گردد. گاهی در آیه ای یکی از معانی کلمه مورد نظر است، گاهی مقصود به آیه ی قبل برمی گردد و گاهی به آیه ی بعد ...؛ به عنوان مثال، همین آیه ی فوق، در ادامه آیه ی قبل است که می فرماید: این مشرکین برای خدا خوبشاوندی قائل هستند، سپس می فرماید: خدا از توصیف آنها منزّه است، و در آیه بعدی ادامه داده و می فرماید:

«سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ \* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ - مگر بندگان مخلص خدا» - چرا که آنان خداوند متعال را همان گونه که خودش را معرفی کرده می شناسند و در وصفش سخن می گویند.

#### نکته:

\*- از یک سو می دانیم که خداوند متعال، قابل وصف نمی باشد، چرا که هر وصفی، کمال محض را محدود می سازد و خدایی که محدود باشد، اصلاً خدا نیست. چنان که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند:

أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ،



سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ  
منزه است پروردگار، پروردگار عزت (و قدرت) از توصیف هایی که آنها می کنند  
(الصافات، ۱۸۰)



فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ  
پس (حال که چنین است)،

نام پروردگار بزرگت را منزّه بشمار  
(الواقعه، ۹۶)

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَعِذْ بِهِ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا  
پروردگارت را تسبیح و حمد کن، و از او آمرزش  
بخواه که او بسیار توبه پذیر است  
(التص، ۳)

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ  
پروردگارت را تسبیح و حمد گو،  
و از سجده کنندگان باش  
(الحجر، ۹۸)

وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا  
وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ

در طریق ابلاغ حکم پروردگارت صبر و استقامت  
کن چرا که تو در حفاظت کامل ما قرار داری، و  
هنگامی که برمی خیزی پروردگارت را  
تسبیح و حمد نما.

(الطور، ۴۸)

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ  
الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

آنچه در آسمانها و زمین است برای خدا تسبیح  
می گویند، مالکیت و حکومت از آن او است، و  
ستایش از آن او، و بر همه چیز توانا است

(التغابن، ۱)

www.x-shobhe.com

آغاز دین شناخت اوست، و کمال شناختش باور کردن (تصدیق) اوست،

وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهٖ تَوْحِيدُهُ، وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ،

و نهایت از باور کردنش یگانه دانستن اوست، و غایت یگانه دانستنش اخلاص به او،

وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ تَعْفَى الصِّفَاتِ عَنْهُ،

و حدّ اعلاى اخلاص به او، نفی صفات (زائد بر ذات) از اوست،

لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ، وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّقَةِ. فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ

... (نهج البلاغه، خطبه اول)

چه این که هر صفتی گواه این است که غیرموصوف است، و هر موصوفی شاهد بر این است که غیرصفت است. پس هر کس خدای سبحان را با صفتی وصف کند او را با قرینی پیوند داده ...؛

\*- از سوی دیگر می‌دانیم که آدمی چاره‌ای از وصف ندارد، همین که گفته شود: «خدا قابل وصف نیست»، خودش یک نوع وصف است؛ لذا در آیه تصریح نمود که «إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ»، چرا که آنان خدا را آن گونه که خود را معرفی کرده وصف می‌کنند. می‌گویند: خداوند سبحان، واحد است، احد، صمد، لیس کمثله شیء، علیم، حکیم، جمیل، قادر، رحمن، رحیم و ... می‌باشد و این اسماى حسناى او نیز حد و مرز محدود و معینی ندارند و صفات او عین ذات اوست.

### رجوع به تفسیر:

پس با رجوع به تفسیر، می‌توان اطلاعات بیشتری از ظاهر و باطن آیه، معنا، مفهوم و مقصود آن پیدا نمود.

اما باید دقت نمود که منظور از رجوع به تفسیر نیز این نیست که مطالعه‌کننده، یک کتاب تفسیری معینی مانند: المیزان، نور، نمونه یا ... را بردارد و بخواند. گاه خواندن یک کتاب موضوعی، که در مبحث ویژه‌ای مستند به آیات و احادیث، بحث نموده است، همان خواندن تفسیر می‌باشد؛ مانند مطالعه‌ی کتب علمی و تحقیقی در مورد "توحید"، "معاد"، "ولایت" و سایر مباحث [به ویژه در اصول اعتقادات].

### کدام سوره:

پس در تفسیر هر سوره و آیه‌ای که از «تسبیح» پروردگار عالم بحث شده است، می‌توان به عمق معنا و نیز مقصود، بیشتر پی‌برد، در یک جا امر می‌کند که خداوند را به اوصاف بندگان وصف نکنید و او منزّه (سبحان) از این اوصاف می‌باشد، در یک جا امر می‌کند خداوند متعال را "تسبیح" کنید و یا تسبیح بگویید (مثل همین ذکر سبحان الله)، در جای دیگری می‌فرماید که "اسم پروردگار عالم" را تسبیح کنید، که حتماً مقصود اکتفا به تکرار یک کلمه نمی‌باشد و باید دقت نمود که "اسم خدا"، با "خود خدا" متفاوت است. اسم یعنی: نشانه، آیه، دلالت و ...؛ و همین‌طور فرق است وقتی می‌فرماید "الله" را تسبیح کنید یا می‌فرماید: "رب" را تسبیح کنید، اگر چه همه اسماى اوست و در نهایت او تسبیح شده است، اینها در تفسیر روشن‌تر می‌شود.

**مشارکت و هم‌افزایی** (سؤال کوتاه و نشانی لینک پاسخ، جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی)

[در تفسیر کدام سوره با کدام آیه می‌توان معنی و مفهوم تسبیح خداوند \( سبحان الله \) را یافت؟](#)

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/vv9v.html>

**سوال 27:** با توجه به معنای عبادت که در ترجمه مفردات به معنای اوج تواضع آمده و نه صرفاً سجده و رکوع کردن، نمی‌توان مقصود از معبودها در آیات (احقاف، ۵ و فرقان ۱۹) را بت‌ها یا فرعون‌ها فرض نمود؛ آن معبودها را معرفی کنید. (۱۵ تیر ۱۳۹۵)

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

ابتدا به متن و ترجمه‌ی آیاتی که در سؤال مطرح شده است، توجه نماییم:

\* «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَن لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْفِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ \* وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ» (الأحقاف، ۵ و ۶)

ترجمه: و کیست گمراه‌تر از آن کس که به جای خدا کسی را می‌خواند که تا روز قیامت او را پاسخ نمی‌دهد، و آنها از دعایشان بی‌خبرند؟ \* و هنگامی که مردم محشور می‌شوند، معبودهای آنها دشمنانشان خواهند بود؛ حتی عبادت آنها را انکار می‌کنند!

\* «قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْتَظِرُ لَنَا أَنْ تَخَذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَأَبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا \* فَقَدْ كَذَّبْتُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَنْ يَطْلُبْ مِنْكُمْ نِذْفَةً عَذَابًا كَبِيرًا»

(الفرقان، ۱۸ و ۱۹)

ترجمه: (در پاسخ) می‌گویند: «منزه‌ی تو! برای ما شایسته نبود که غیر از تو اولیایی برگزینیم، ولی آنان و پدرانشان را از نعمت‌ها برخوردار نمودی تا این که (به جای شکر نعمت) یاد تو را فراموش کردند و تباه و هلاک شدند \* (خداوند به آنان می‌گوید: ببینید) اینها (که شما آنان را ولیّ خود گرفته بودید)، شما را در آنچه می‌گویید تکذیب کردند! اکنون نمی‌توانید عذاب الهی را برطرف بسازید، یا از کسی یاری بطلبید! و هر کس از شما ستم کند، عذاب شدیدی به او می‌چشانیم».

**الف -** اگر دقت شود، در آیه‌ی اول بحث از «عبادت به غیر خدا» مطرح است و در آیه‌ی دوم، بحث از «ولایت غیر خدا» مطرح می‌باشد. پس یک بدفرجامی و مؤاخذه برای این است که چرا جز خداوند متعال را معبود گرفتید و عبادت (بندگی) کردید؟! و یک بدفرجامی و مؤاخذه برای این است که چرا جز خداوند سبحان را «ولیّ» خود دانستید و ولایتش را گردن نهادید؟! اگر چه ماهیت هر دو امر، شرک به خداوند واحد و احد می‌باشد.

**ب -** کلمه گاهی معنی می‌شود، گاهی چگونگی آن شرح می‌شود؛ به عنوان مثال: همین کلمه‌ی عبادت که فرمودید: در مفردات، به معنای اوج تواضع آمده است؛ اما اگر سؤال شود که حالا این اوج تواضع، چگونه است و یا نمود آن چیست؟ گفته می‌شود: "اوج وابستگی". یعنی وقتی انسان، کسی یا چیزی را والاتر و معظم‌تر از همه دانست، آن را هدف غایی خود می‌گیرد. وقتی همه چیز را از او دانست، او را ربّ (صاحب اختیار و تربیت‌کننده‌ی امور) دانست، غایت رشد و کمال خود را نیز "قرب" به او می‌داند [تا ایجا بُعد نظری و اعتقادی]، و سپس اعمال و رفتار خود را متناسب با آن هدف، برنامه‌ریزی کرده و برای رسیدن به آن هدف غایی



**عبادت**

معبود حقیقی، الله جلّ جلاله است؛  
عبد (بنده)، تمامی مخلوقات و از جمله انسان‌های هستند؛  
عبادت، تعلق و وابستگی [در بُعد نظری و اعتقادی]، و نیز تلاش (اقدام و عمل) برای رسیدن است.

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا (مریم علیه السلام، ۶۵)  
پرووردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است.  
پس او را بپرست و در پرستش او شکیبا باش. آیا برای او همنامی می‌شناسی؟

بَلِ اللَّهِ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ (الزّمر، ۶۶)

بلکه تنها خداوند را عبادت کن و از شکرگزاران باش!

وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ (البیّنه، ۵)

و به آنها دستوری داده نشده بود جز اینکه خدا را بپرستند در حالی که دین خود را برای او خالص کنند و از شرک به توحید بازگردند، نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند؛ و این است آیین مستقیم و پایدار!

بی‌دینی، یک شعار دروغین است؛ کفار و مشرکین نیز، اله، معبود و ربّی دارند، منتهی کاذب - دین و ولیّ امر دارند، منتهی کاذب.



**ولایت**

ولایت دوستی و سرپرستی است؛  
ولایت حقه نیز از آن الله جلّ جلاله است؛  
ولایت، جریان دارد و در مراتب پایین‌تر تجلی می‌یابد؛  
ولایت کاذب (خالص از حقیقت) وجود دارد، چنان که اله‌ها و معبودهای دروغین وجود دارند، چنان که و چنان که ادیان باطل وجود دارند.  
پس اگر کسی ولایت الهی را گردن نهاده، حتماً خود را تحت ولایت غیر خدا قرار می‌دهد که همه طغیان کرده (طاغوت) هستند.

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الظُّلُمَاتُ يُخْرِجُهُم مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۱۷۷﴾ البقرة

تلاش و عمل می‌نماید، او [یا آن] را معبود گرفته و عبادتش (بندگی) اش می‌کند.

**ج -** وقتی انسان از جرگه‌ی "توحید - وحدت‌گرایی" خارج شد، وارد عرصه‌ی "کثرت" می‌شود و در این عرصه، اهداف، اله‌ها و معبودها، متکثر می‌شوند، اگر چه همه کاذب و باطل هستند. از این رو، قابل شمارش نمی‌باشند که کسی بتواند فهرست کند. هر چیزی یا هر کسی، ممکن است "إله و معبود" کسی واقع شود. خواه بت مجسمه‌ای باشد، یا گوساله، یا فرعون، یا حتی هواهای نفسانی و شهوات و ...؛ چنان که در قرآن کریم، هم به عبادت بت‌ها اشاره نموده است، هم به عبادت فرعون‌ها، هم به عبادت هوای نفس:

«أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (الجاثیه، ۲۳)

ترجمه: پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده و خدا او را دانسته گمراه گردانیده و بر گوش او و دلش مهر زده و بر دیده‌اش پرده نهاده است؟ آیا پس از خدا چه کسی او را هدایت خواهد کرد؟ آیا پند نمی‌گیرید؟

**د - "ولایت"** نیز همین طور است؛ ولایت حقیقی از آن خداست، ولی هر کسی می‌تواند ولایت کاذبی را بپذیرد؛ از ولایت ابلیس لعین گرفته تا سایر شیاطین از نوع جن یا انس (مثل طاغوت‌های زمان و گمراهان و گمراه‌کننده‌گان)، تا ولایت هوای نفس خودش. چنان که در قرآن کریم، به تمامی این ولایت‌ها نیز تصریح شده است.

\* - دقت شود که خداوند متعال، خالق، مالک، إله و معبود حقیقی همگان است، اما در خصوص امر "ولایت" فرمود که فقط ولی مؤمنان می‌باشد «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا»، چرا که "ولایت"، همان سرپرستی و دوستی تنگاتنگ است و اثر "ولایت خدا" این است که انسان را از ظلمت به نور خارج می‌کند «يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» و این توفیق و هدایت، فقط شامل حال ایمان‌آوردندگان به او می‌گردد؛ و اثر "ولایت"‌های کاذب [که کثرت دارند = وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ] نیز این است که انسان را از نور به ظلمت می‌برند «يُخْرِجُونَهُمْ مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»، و این انحطاط نیز شامل کسانی خواهد شد که خودشان ولایت غیر خدا را گردن نهادند.

### نتیجه:

**یک -** پس در آیه‌ی اول می‌فرماید: هر آنچه را که انسان آن را معبود فرض نموده و به غیر از خدا، آنها را بندگی (عبادت) نموده می‌آورند، تا معلوم شود که آنها هیچکدام معبود حقیقی نبودند و چون در آنجا عابد (عبادت‌کننده) و معبود (آنچه مورد عبادت واقع شده)، هر دو در محضر حق و معبود حقیقی قرار گرفته‌اند، نسبت به هم دشمن می‌شوند و البته مشرکین، عبادت آنها را انکار می‌کنند، تا شاید این انکار به حالشان سودمند واقع شود (که دیگر نمی‌شود).

\* - عده‌ای از خورشید، ماه و ستاره و یا بت سنگی و چوبی و یا مجسمه‌ی گوساله یا خود گوساله گذشتند و حتی گفتند: ما ملائک الهی یا انبیاء و اولیای الهی را خدا (معبود) دانسته و آنها را عبادت می‌کردیم؛ در اینجا حتی ملائک و انبیا و اولیای الهی را می‌آورند و می‌پرسند: آیا شما اینها را به عبادت خود دعوت کرده بودید؟! و آنها انکار و تکذیب می‌کنند و می‌گویند تو خود بهتر از همه می‌دانی که ما هرگز چنین دعوتی نکردیم.

\* - عده‌ای نیز بندگان ثروت، قدرت، شهوت (هوای نفس) شدند و یا حتی بندگی "علم" را کردند [همان‌هایی که به آنها علم‌زده اطلاق می‌شود]؛ و در آنجا می‌فهمند که اینها هیچ کدام غایت و رب نبودند، پس عبادت آنها را منکر می‌شوند.

**دو -** در باب ولایت نیز همین‌طور است، در آنجا ابتدا به کسانی که "ولایت"‌شان از سوی برخی بندگان پذیرفته شده، خواهند گفت: آیا شما این مردم را به "ولایتی جدا از ولایت خدا" دعوت کردید؟! آنها که از جانب حق تعالی به ولایت گمارده شده بودند، اذعان می‌کنند که هرگز آنها را به خود و یا غیر از تو دعوت نکردیم؛ و

آنان که به دروغ ادعای ولایت در مقابل ولایت الهی داشتند (ابلیس، شیاطین، فراعنه، طواغیت، قدرت‌ها و...)، می‌گویند: دعوت حق به اینها رسید، اما خودشان دلشان می‌خواست که آن را نپذیرند و تابع ما گردند.

پس به کسانی که جز ولایت حقه‌ی الهی را گردن نهاده بودند، گفته می‌شود: در دنیا اینها را می‌خواندید، اینجا هم اینها را بخوانید تا به شما کمک کنند و از عذاب الهی نجاتتان دهند؛ و چون نمی‌توانند، عذاب بر آنها حتمی می‌گردد.

**سه -** پس هر آنچه را انسان به جز خدا، معبود و إله خود گیرد، او را عبادت و بندگی می‌کند و هر چه یا هر کس را به جز در راستای ولایت الهی، ولیّ خود بگیرد، ولیّ او می‌شود، اگر چه ابلیس لعین باشد. منتهدی چون اینها در حقیقت امر هیچ ولایتی ندارند، انسان را در دنیا از نور به ظلمت می‌برند و در آخرت نیز دشمن همین تابعین خود می‌گردند و تابعین نیز دشمن آنان می‌گردند.

**مشارکت و هم‌افزایی** (سؤال کوتاه و نشانی لینک پاسخ، جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی)

\*- [با توجه به معنی عبادت \(در مفردات\) و آیات «احقاف، ۵ و فرقان ۱۹»، نمی‌توان معبودهای دروغین را بت‌ها با آدم‌ها فرض نمود، پس کیانند؟!](#)

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/۷۸۰۲.html>

**سوال ۲۸:** خداوند در آیه ۴۹ سوره شوری می‌فرماید "تعداد و جنسیت فرزندان، تنها به موهبت الهی است و ...!" ولی امروزه با دستیابی به علوم و تکنولوژی، هر فرد ناباروری را بارور می‌کنند و ... آیا این منافات با آیه ندارد و دست بردن در کار خدا حساب نمی‌شود؟ (ارشد) (۲۴ تیر ۱۳۹۵)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه‌ی آیه‌ی مورد بحث به شرح ذیل می‌باشد:

«لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاءً وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الدُّكُورَ \* أَوْ بَرِّوهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاءً وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ»

(الشوری، ۴۹ و ۵۰)

ترجمه: [مالکیت و] فرمانروایی [مطلق] آسمان‌ها و زمین از آنِ خداست؛ هر چه بخواهد می‌آفریند؛ به هر کس بخواهد فرزند دختر و به هر کس بخواهد فرزند پسر می‌دهد \* یا (اگر بخواهد) پسر و دختر - هر دو - را برای آنان جمع می‌کند و هر کس را بخواهد عقیم می‌گذارد؛ زیرا که او دانا و قادر است.

\* چه در مورد تولید مثل و چه هر تولید دیگری در عرصه‌ی صنعت، کشاورزی ... و به طور کلی "تولید علم"، به چند نکته‌ی مهم باید توجه نمود:

**الف -** بشر، علیم و قادر نیست، وقتی به دنیا می‌آید، هیچ نمی‌داند و سپس اندکی از علوم را کسب می‌نماید؛ پس هیچ چیزی و به بالتبع هیچ علمی را "خلق" نمی‌کند، بلکه فقط "کشف" می‌نماید. یعنی با تلاش علمی، سعی می‌کند آنچه هست، اما برای او "مجهول" می‌باشد را برای خود "معلوم" نماید و سپس از این "علوم" فایده ببرد.

**ب -** بنابراین چگونگی استفاده نیز خارج از چارچوب علمی که از ناحیه‌ی خالق علیم و حکیم وضع و حاکم شده است، نیست و نمی‌تواند باشد. به عنوان مثال: بشر (در گذشته کمتر و امروزه بیشتر) می‌تواند غواصی کرده و یا حتی ماه‌ها زیر آب‌های اقیانوس زندگی کند و یا حتی به سیارات دیگر برود. اما نمی‌تواند بدون تنفس زندگی کند. پس متناسب با علوم کشف شده در ساختار بدن و تنفس (ریه) از یک سو، فشار و سایر شرایط زیر آب یا خارج از جو از سوی دیگر، برای خود دستگاهی می‌سازد که بتواند به او هوای تنفسی برساند. لذا این کشفیات نه تنها منافات با علم خدا یا دخالت در کار خدا نیست، بلکه شناخت علم الهی (در تجلیات و معلوم شده‌ها) می‌باشد.

**ج -** عالم هستی و تمامی علوم حاکم بر آن و از جمله انسان و تمامی ویژگی‌ها و استعدادها بالقوه و بالفعل نیز تجلی علم خداوند متعال می‌باشد و بشر با رشد عملی، آنچه هست را می‌شناسد و بهره می‌برد، نه این که می‌تواند آنچه نیست را خلق کند. دقت شود که "صنعت"، با "خلقت" متفاوت است و خداوند متعال هم "خالق" است و هم "صانع".

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبَ مَثَلٍ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ» (الحج، ۷۳)

عالم هستی، با شناخت علمی ما خلق نشده است؛ ما نبودیم و عالم بود، پیدایش خودمان نیز تجلی علم علیم است، و خداوند به ما ابزار شناخت داد؛ پس با کشف علم باید علیم را بیشتر بشناسیم.

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بطنِ طَائِفٍ مِنْكُمْ لَمْ تَعْلَمُوا شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (التحل، ۷۸)

و خداوند شما را از شکم مادرانتان خارج نمود در حالی که هیچ چیز نمی دانستید؛ و برای شما، گوش و چشم و عقل قرار داد، تا (باشد که) شاکر گردید (مُنعم را بشناسید و کفر نوزید، نعمت را بشناسید و درست استفاده کنید)

انسان نادان، متکبر نیز می‌گردد و سبب کفر و ناشکری‌اش نیز همین "تکبر" اوست. او وقتی بذری را در زمین می‌کارد و به سبک سنتی یا مدرن، آبیاری‌اش می‌نماید و به محضش دست می‌بازد، به جای آن که تفکر کند چه کسی زمین، آسمان، خورشید، آب، بذر ... و من را با این قوانین علمی آفرید و چه کسی بذر را در دل خاک رویند؟ می‌گوید: چون این بذر را من کاشتم و آبیاری کردم، پس خالق نیست؟!

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ \* أَلَأَنْتُمْ تَزْعُمُونَ أَمْ تَحْنُ الْغَائِقُونَ (الواقعة، ۶۳ و ۶۴)  
آیا آنچه را کشت می‌کنید، ملاحظه کرده اید (در آن اندیشه‌اید)؟ - آیا شما آن را می‌رویانید یا ما می‌رویانیم؟!

بشر نادان و متکبر، وقتی نطفه‌ای را در رحم مادر یا جایگاهی که از روی آن ساخته است قرار می‌دهد، گمان می‌کند که خالق خودش، نطفه، رحم و آن چه در آن به وجود می‌آید، خودش می‌باشد؟!!

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ \* أَلَأَنْتُمْ تَدْعُونَ أَمْ تَحْنُ الْغَائِقُونَ (الواقعة، ۵۸ و ۵۹)  
آیا آنچه را [که به صورت نطفه در رحم] فرو می‌ریزید دیده‌اید (مورد توجه قرار داده‌اید)؟ - آیا شما آن را خلق می‌کنید یا ما آفریننده‌ایم؟

خداوند متعال، نشانه‌های خود را در درون و بیرون از وجود ما، به ما نشان داد و تأکید به توجه به آنان نمود. تا خودش را بهتر بشناسیم (چون هر چیزی با نشانه‌ها و آثارش شناخته می‌شود)، ما بشر اگر نادان و متکبر شد، با شناخت اندکی از چند نشانه، صاحب نشانه را متکبر می‌گردانیم؟!!

سَرَّيْنَاهُمْ أَنِّي فِي الْأَفَاقِ وَفِي الْأَنْفُسِ حَسْبُ يَتَّبِعُونَ لَّهُمْ آتَةً الْحَقِّ أَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (فصلت، ۵۳)  
به زودی نشانه‌های خود را در افق‌های کوناگون [و در دل‌هایشان بدیشان خواهیم نمود، تا برایشان روشن گردد که او خود حق است. آیا کافی نیست که پروردگارت خود شاهد هر چیزی است؟

**بشر عصر فرعون - بشر عصر فضا**  
فرعون متکبر، به وزیرش هامان گفت، برچی بساز تا از آن بالا روم و ثابت کنم که خداین نیست و موسی (ع) دروغ می‌گوید! یوری گاکارین نیز در عصر کمونیست شوروی، با سفینه به فضا رفت و طبق دستور اولین پیامش به زمین این بود که هر چه بالاتر می‌روم، خدایی نمی‌بینم! آیا استلال جاهلان و متکرانه بشر، پس از گذشته بیش از سه هزار سال و به رغم این همه پیشرفت علمی (از اسب و الاغ و کاری، تا سفینه فضا)، هیچ فرقی کرده است؟ هر دو هم احتیاج کردند؟!

www.x-shobhe.com

ترجمه: ای مردم! مثلی زده شده است، به آن گوش فرا دهید: کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید، هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند، هر چند برای این کار دست به دست هم دهند! و هرگاه مگس چیزی از آنها بریاید، نمی‌توانند آن را باز پس گیرند! هم این طلب‌کنندگان ناتوانند، و هم آن مطلوبان.

**د -** خداوند متعال نه تنها نفرمود که شما به هیچ علمی نمی‌توانید دست یابید، بلکه فرمود زمین و آسمان و هر چه در آنهاست را رام "مسخر" شما نمودم تا بتوانید از آن بهره‌های (علمی، کاری و ...) ببرید و حتی متذکر می‌شوید که "مگر امکان این دستیابی به علوم را نمی‌بینید"؛ مضافاً بر این که توصیه‌ی مؤکد نمود: حتماً در نظام آفرینش مطالعه و کسب علم نمایید.

«أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّبِينٍ» (لقمان، ۲۰)

ترجمه: آیا ندیدید (ندانسته‌اید) که خدا آنچه را که در آسمان‌ها و آنچه را که در زمین است، مسخر شما ساخته و نعمت‌های ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است؟ و برخی از مردم درباره‌ی خدا بی‌آنکه [دانش و رهنمود و کتابی روشن [داشته باشند] به مجادله برمی‌خیزند.

**ه -** علت اصلی ارسال انبیا و رسولان الهی، این است که به انسان "علم و حکمت" بیاموزند و چارچوب‌های ضروری برای بهره‌برداری بهینه از علوم مکشوفه را به آنان یاد دهند:

«كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (البقره، ۱۲۹)

ترجمه: همان طور که در میان شما، فرستاده‌ای از خودتان روانه کردیم، [که] آیات (نشانه‌های) ما را بر شما می‌خواند، و شما را پاک می‌گرداند، و به شما کتاب و حکمت می‌آموزد، و آنچه را نمی‌دانستید به شما یاد می‌دهد.

### نتیجه:

پس اولاً انسان علم را "خلق" نمی‌کند، بلکه کشف می‌نماید - ثانیاً هم عالم را خدا خلق کرده و هر چه هست، تجلی علم اوست و هم توان کشف علمی را خدا به انسان داده است - ثالثاً توصیه و تأکید نموده که از این توان بهره ببرید.

### اشکال کار در کجاست؟

اما در عین حال شاهدیم که نوع بشر، با اندک پیشرفت علمی، به جای آن که خداشناس‌تر شود، خداشناس‌تر می‌شود! پس باید دقت نمود که اشکال کار کجاست؟ و البته همین اشکالات است که سبب می‌گردد، گاه علوم اکتشافی بشر (چه در کشاورزی یا صنعت، چه در ادبیات و اقتصاد و یا ...)، به جای آن که مفید واقع شود، ضرر و خسران نیز به بار می‌آورد!

**یک -** اشکال اول آن که "عالم"، یعنی "علامت‌ها" و علامت حتماً هدفی را نشان می‌دهند و به سوی آن راهنمایی و هدایت می‌کنند. امروزه حتی دانشمندان و نظریه‌پردازان ماتریالیسم (ملحد) نیز به این حقیقت پی‌برده‌اند، چنان که "بودریار - پست مدرن" می‌گوید: «هیچ چیزی، خودش نیست و دیگری را نشان می‌دهد»؛ یا آن که پی‌برده‌اند که «اساساً علم یعنی نشانه‌شناسی».

منتهی ضعف بشر در این است که فقط سعی در شناختن "نشانه" می‌کند و به جهت، هدف و صاحب نشانه، بی‌توجه می‌ماند. مثل کسی که در جاده است و تابلوی پیچ، خطر، یا گردنه و ... را می‌بیند، یا در خیابان چراغ راهنمایی را می‌بیند، اما تمام توجه خود را به شناختن چراغ یا تابلو معطوف می‌دارد و با موضوعیت و پیام آن کاری ندارد. خب حتماً هلاک می‌شود.

**دو -** بشر بسیار کم ظرفیت و بی‌جنبه است «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا / (المعارج، ۱۹)»، مگر آن که چون قطره، به اقیانوس وصل شده باشد «إِلَّا الْمُصَلِّينَ / (همان، ۲۳)»؛ از این رو، تا به اندک علمی دست می‌یابد، به



جای آن که "علیم" را بشناسد و عالمانه به سوی مقصد روانه گردد، به علم اندک خود خوشحال و فرحناک شده و به انکار و جنگ با خالقِ علیم و حکیم برمی‌خیزد و خدا، پیامبر و دین را مسخره نیز می‌کند(!؟)

«فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (غافر، ۸۳)

ترجمه: پس هنگامی که رسولان نشان دلائل روشنی برای آنان آوردند، به (مختصر) دانشی که نزد خود داشتند خوشحال بودند (و غیر آن را هیچ می‌شمردند)؛ ولی آنچه را (از عذاب) به تمسخر می‌گرفتند آنان را فراگرفت!

**سه -** سبب اصلی این غرور (فرب) است که انکار توحید، معاد و انبیای الهی، مانع از "تزکیه"ی آنان می‌شود. بدیهی است که مسلح شدن انسان تزکیه نشده (آدم نشده) به هر علمی و به هر مقداری، جز به زیان خودش و جامعه‌ی انسانی نخواهد بود. اگر به علوم از ادبیات، اقتصاد، کشاورزی، صنعت، پزشکی، روان‌شناسی، ارتباطات و ... دست یابد، آن را برای فرب و سلطه بر مردمان به کار می‌گیرد و بالتبع هر چه علمش بیشتر شود، از مقصد و مقصود دورتر می‌گردد.

**نکته -** در قرآن کریم، هر گاه که از خلقت زمین و آسمانها (آیات - علامت‌ها - نشانه‌ها) بحثی شده، حتماً جهت دار می‌باشد، یعنی به خالقیت، مالکیت، ربوبیت و رزاقیت خداوند علیم و سبحان تأکید شده است، اما کفار در مطالعات و کشف علوم، سعی دارند فقط خود علامت را بشناسند و بشناسانند و مصر هستند که حتماً جهت و صاحب علامت را بیوشانند (کفر بورزند)!

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» (آل عمران، ۱۹۰)

ترجمه: مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌های (روشنی) برای خردمندان است.

«أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ يَقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ» (یس، ۸۱)

ترجمه: آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده توانا نیست که [باز] مانند آنها را بیافریند؟ آری، اوست آفریننده‌ی دانا.

«إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (الأعراف، ۵۴)

ترجمه: پروردگار شما، خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز [= شش دوران] آفرید؛ سپس به تدبیر جهان هستی پرداخت؛ با (پرده‌ی تاریک) شب، روز را می‌پوشاند؛ و شب به دنبال روز، به سرعت در حرکت است؛ و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید، که مسخر فرمان او هستند. آگاه باشید که آفرینش و تدبیر (جهان)، از آن او (و به فرمان او) ست! پر برکت (و زوال‌ناپذیر) است خداوندی که پروردگار جهانیان است!

**مشارکت و هم‌افزایی** (سؤال کوتاه و نشانی لینک پاسخ، جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی)

[در قرآن می‌فرماید: تعداد و جنسیت فرزندان، تنها به موهبت الهی است و ... ؛ اما امروزه با پیشرفت علمی، ناباروران را نیز بارور می‌کنند، آیا منافات ندارد؟!](#)

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/۷۸۳۹.html>

**سوال ۲۹:** در قرآن کریم نوشته: کسی را که بعد از ایمان آوردن کافر شود و به کفرش بیافزاید، دیگر هدایت نمی‌شود. لطفاً توضیح بیشتری دهید. (۳ مرداد ۱۳۹۵)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

آیات بسیاری در این باره وجود دارد، از جمله به همین معنایی که در سؤال بیان شده است. می‌فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ نُجَبِلَ تَوْبَتَهُمْ وَأَوْلِيكَ هُمُ الصَّالُونَ»  
(العمران، ۹۰)

ترجمه: کسانی که پس از ایمان خود کافر شدند، سپس بر کفر [خود] افزودند، هرگز توبه‌ی آنان پذیرفته نخواهد شد، و آنان خود گمراهانند.

خداوند متعال، خود پاسخ این سؤال و چرایی سلب توفیق هدایت از آنان را در چند آیه‌ی قبل به روشنی بیان نموده است، در واقع ابتدا علت را بیان داشته و سپس معلول آن را تصریح نموده است:

«كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (العمران، ۸۶)

ترجمه: چگونه خداوند جمعیتی را هدایت می‌کند که بعد از ایمان و گواهی به حقایق رسول و آمدن نشانه‌های روشن برای آنها، کافر شدند؟! و خدا، جمعیت ستمکاران را هدایت نخواهد کرد!

### جهت روشن‌تر شدن مطلب، به نکات ذیل توجه شود:

**الف -** "کفر" در کلمه، یعنی "پوشاندن"، که عدم قبول، انکار، رد و تکذیب را به همراه دارد.

**ب -** "کفر و ایمان" در همگان وجود دارد، منتها مصادیق آنها متفاوت می‌باشد؛ برخی به "حق" ایمان می‌آورند و نسبت به "باطل" کافر می‌شوند و برخی دیگر، به باطل "ایمان" می‌آورند و "حق" را تکفیر می‌کنند. در قرآن کریم می‌فرماید: آنان که به طاغوت کافر شده و به الله جلّ جلاله ایمان می‌آورند، به عروة الوثقی چنگ زده‌اند که گسستنی نیست.

**ج -** "هدایت"، کار خداست، چنان که "گمراه کردن" نیز کار خداست، چون دیگران خالق، مالک، ربّ، مدبر و قادر نیستند؛ و البته "خدا هدایت می‌کند - خدا گمراه می‌کند"، یعنی نه تنها خلقت، مالکیت و ربوبیت در ید قدرت اوست، بلکه چارچوب‌ها و قوانین و علت و معلول‌های هدایت یا گمراهی را نیز او قرار داده و بیان نموده است.

به عنوان مثال: آب و مشخصات و قوانین حاکم بر آن را خدا خلق کرده است، بدن انسان و پوستش را نیز خدا خلق کرده است؛ این آب در صد درجه به جوش می‌آید و اگر به پوست بدن برسد، می‌سوزاند. پس اگر خداوند متعال بفرماید: این منم که پوست را در چنین آب جوشی می‌سوزانم، حق است.

**د -** در آیات فوق تصریح شده که "اگر کسی بعد از ایمان دوباره کافر شود، و بر آن کفر خود نیز بیافزاید ..."; خب این یعنی چه؟ یعنی هدایت، آن هم نه فقط تا حدی که به اطلاعاتی دست یابد و بداند، بلکه تا این حد که قلبش برای دریافت

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفْرًا فَلَنْ نُجَبِلَ مِنْ أَعْدِهِمْ مِلَّةَ الْأَرْضِ ذَمًّا وَلَا نُفْقِدِي بِهِ أَوْلِيكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ تَائِبِينَ (آل عمران، ۹۰)

کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند، اگر چه روی زمین پر از طلا باشد، و آن را بعنوان فدیّه (و کفاره اعمال بد خویش) بپردازند، هرگز از هیچ‌یک آنها قبول نخواهد شد؛ و برای آنان، مجازات دردناک است؛ و یاورانی ندارند.

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (المنافقون، ۶)

برای آنان یکسان است (به حالشان فرقی نمی‌کند): چه برایشان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی، خدا هرگز بر ایشان نخواهد بخشود. خدا فاسقان را راهنمایی نمی‌کند.

برخی، نه تنها از جرگه‌ی اهل ایمان خارج می‌شوند، بلکه تمامی درهای رحمت و هدایت الهی را به روی خود می‌بندند و با اصرار و لجباعت، از شمول استغفار، توبه و هدایت، فرار می‌کنند!

از جمله این گروه‌ها، منافقین هستند و کسانی که کم و زیاد مؤمنان (به ویژه در صدقات، خیرات، میراث و ...) را مسخره می‌کنند. اینها کسانی هستند که حتی اگر پیامبر رحمت صلوات الله علیه و آله، هفتاد بار برای‌شان استغفار نماید نیز مقبول نمی‌افتد.

اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (التوبة، ۸۰)

چه برای آنها استغفار کنی، و چه نکنی، (حتی) اگر هفتاد بار برای آنها استغفار کنی، هرگز خدا آنها را نمی‌آمرزد؛ چرا که خدا و پیامبرش را انکار کردند؛ و خداوند جمعیت فاسقان را هدایت نمی‌کند!

گناهان بزرگی که شاید به نظر نیایند به ویژه در فضای مجازی، بسیار مشاهده کرده‌اید که عده‌ای دائماً صدقات و مستحبات کم یا زیاد اهل ایمان را مسخره می‌کنند؛ می‌گویند: چرا به زیارت می‌روند - چرا به ساخت مسجد و حرم کمک می‌کنند - چرا به مسلمانان فلسطین، سوریه، یمن و ... کمک می‌کنند، چرا روزه گرفته و فطریه می‌دهند و ...؟! خداوند علیم می‌فرماید: این خرده‌گیری و مسخره کردن‌هایشان به خاطر کفر به الله و رسول (ص) اوست؛ لذا مشمول مغفرت، توبه و هدایت نمی‌گردند.

www.x-shobhe.com

حقایق باز شده باشد و ایمان بیاورد، انجام شده است. حالا اگر پس از این کسی کفر ورزد، یعنی حقیقت را می‌پوشاند؛ پس دیگر چگونه هدایت شود؟! لذا در پاسخ به سؤال می‌فرماید: «كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ...» یعنی خدا این قومی را که ایمان آورده‌اند و خودشان شاهدند که این رسول حق است، از جانب حق است، آیات و بینات بسیار روشنی آورده است...؛ اما باز هم تکفیر می‌کنند، چگونه هدایت کند؟ آیا جبری را بر آنها حاکم نماید؟! این که خلاف سنت‌الله است؛ جبر اعتقادی، پس از مرگ است.

### مثال:

اگر بگویند: این آقا یا خانم، منکر خورشید است، نسبت به نور، حرارت و سایر آثار و نشانه‌های او نیز "کفر" می‌ورزد؛ لطفاً شما آگاه و هدایتش نمایید، چه خواهید گفت؟ می‌گویید: وقتی خودش در نور خورشید راه می‌رود، با حرارت آن گرم می‌شود، شب و روز را می‌بیند، شاهد است که بدون آثار خورشید، نه تنها کشاورزی و دامپروری نخواهد بود، بلکه حیات به طور کلی نابود می‌شود، در ضمن خودش اهل مطالعه بوده، اهل کتاب و علم و معلم بوده، دانشگاه رفته، رشته‌اش هم زیست یا فیزیک و ... بوده است؛ اما باز هم تکفیر می‌کند، دیگر چه راهی برای هدایت خود باقی گذاشته است؟!

### چارچوب‌های هدایت:

هدایت نیز مانند هر امر دیگری، قوانین و چارچوب و ضابطه دارد، چرا که نظام خلقت علیمانه و حکیمانه می‌باشد.

اگر به شما بگویند که رنگ آبی، قرمز، زرد ... و تفاوتشان را به یک کور مادرزاد، به گونه که کاملاً (مانند یک بینا) درک کند، توضیح دهید و مصادیق بیرونی آنها را نیز به او نشان بدهید تا خوب بشناسد و تمیز دهد؛ می‌گویید: او فاقد ابزار لازم برای این درک و شناخت می‌باشد، پس هرگز درک نخواهد کرد. «وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ - هرگز کور و بینا برابر نیستند. / (فاطر، ۱۹)»؛ خداوند متعال نیز چند گروه را نام برده که به هیچ وجه مشمول هدایت نمی‌شوند که از جمله‌ی آنها «ظالمین، کافرین و فاسقین» می‌باشند؛ و البته برخوردار از هر یک از این صفات، دو صفت دیگر را نیز دارد؛ یعنی کافر حتماً ظالم است، ظالم نیز حتماً فاسق است و بالعکس.

اما چرا هدایت نمی‌کند؟ چون یا چشم بصیرت خود را بسته‌اند، یا قلب خود را برای فهم هر حقی لاک و مهر کرده‌اند، عقل را نیز به کار نمی‌اندازند و یا می‌بینند، می‌فهمند، اما کفر می‌ورزند، که این یعنی "ظلم"، لذا در آخر آیه فرمود: «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ - و خداوند قوم ظالم را هدایت نمی‌کند».

\*\*\*- پس کسی که بعد از ایمانش کافر می‌شود، چون "حق" را پوشانده است، ظالم است، و کسی که بر کفرش می‌افزاید، یعنی در این ظلم اصرار و لجاج هم دارد، پس دیگر راه و اسبابی برای هدایت خود باقی نگذاشته است. در مثل می‌گویند: کسی را که خودش را به خواب زده، نمی‌شود بیدار کرد.

### توبه (بازگشت):

"توبه" یعنی بازگشت. یعنی انسان از کفرش، از عصیان، فسق (خروج از پوسته‌ی آدمیت و مسیر بندگی) و لجبازی‌اش به سوی او برگردد و افساد خود را اصلاح کند. برخی تا زنده هستند، کفر، ظلم، فسق و معصیت را دنبال می‌کنند و بر آن می‌افزایند و هنگام مرگ که فرشته‌ی مرگ را می‌بینند (مثل فرعون)، می‌گویند: «ما استغفار می‌کنیم و توبه می‌نماییم!»؛ خداوند متعال تصریح نموده است که چنین توبه‌ای مقبول نیست؛ چرا که دیگر برای او بازگشتی نیست تا بتواند خود و مفساد فردی یا اجتماعی‌اش را اصلاح کند. پس "توبه = بازگشت"، در مورد او صدق نمی‌کند.

**مشارکت و هم‌افزایی** (سؤال کوتاه و نشانی لینک پاسخ، جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی)

[در قرآن کریم فرموده: کسی را که بعد از ایمان آوردن کافر شود و به کفرش بیافزاید، دیگر هدایت نمی‌شود. لطفاً توضیح دهید.](#)

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/V880.html>

**سوال ۲۰:** در آن آیه ای که خداوند به چهارگروه بهره‌مند از نعمات خود اشاره دارد (نبیین، صدیقین، شهدا و صالحین)، منظور از صدیقین چه کسانی هستند؟ آیا همانطور که از ظاهرش پیداست، منظور "راستگویان" هستند؟ مگر راستگویی یکی از صفات "صالحین" نیست؟ پس دیگر چه نیازی به بیان آن بود؟ (۷ مرداد ۱۳۹۵)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه‌ی آیه به شرح زیر ذیل می‌باشد:

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (النساء، ۶۹)

ترجمه: و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز)، همنشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده؛ از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان؛ و آنها رفیق‌های خوبی هستند!

**یک -** این آیه، در وصف انبیا و شهدا و ... نیست، بلکه در وصف کسانی است که مطیع خدا و رسولش (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) می‌باشد؛ می‌فرماید: هر کس که از خدا و رسول (ص) اطاعت کند، در دنیا و آخرت با (مَع) نبیین، صدیقین، شهدا و صالحین خواهد بود که خوب رفیقانی هستند.

**دو -** این آیه، مقصود از دعای «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» در سوره‌ی حمد را بیان می‌دارد.

**سه -** و البته تصریح شده است که مقصود از «نعمت»، نعمت ولایت است، وگرنه نعمات دنیوی، به کفار و مشرکین و منافقین نیز داده می‌شود.

### چهار گروه:

**نبی -** نبی از ماده‌ی «نبا» به معنای خبر است و نبی به کسی می‌گویند که با علم وحی الهی مرتبط می‌باشد. از عالم غیب، به وسیله‌ی "وحی"، خبر می‌گیرد و آن را به امر الهی، به دیگران منتقل می‌نماید و اگر به سوی قومی مأمور شد، "رسول" می‌شود. پس هر رسولی حتماً نبی هم هست، اما هر نبی‌ای الزاماً رسول نمی‌باشد. پس وقتی گفته شد «نبیین»، تمامی آنها را شامل می‌گردد.

**صدیق -** اگر چه در فارسی "صدیق" را راستگو ترجمه کرده‌اند، اما منظور فقط "گویش" به زبان نمی‌باشد. بلکه معنای "صدیق"، اعم از گویش زبانی می‌باشد. صدیق یعنی دوست واقعی، اما صدیق، یعنی کسی که نه تنها گویش او راست و درست است، بلکه رفتارش تصدیق‌کننده‌ی گفتارش می‌باشد و هر دو با هم تصدیق‌کننده‌ی افکار و نیاتش می‌باشد و همه با هم، با حقایق عالم هستی و وحی صدق می‌کنند. پس او در مجموع، تصدیق‌کننده است؛ و البته کسی می‌تواند به این صفت دست یابد که به خاطر همان صدقش، حقیقت اشیاء را می‌بیند، در واقع "شاهد" این حقایق است.

**شهید -** اما معنای شهید، کشته شدن در جنگ، یا ترور شدن "فی سبیل الله" نمی‌باشد. چه بسا کسانی کشته شوند، اما چون قصدشان از جنگ، "فی سبیل الله" نبوده، شهید محسوب نگردند و چه بسا کسانی در بستر آرام

وجود یک حقیقت واحد، مانع از اطلاق اسم های گوناگون بر آن نمی‌باشد، چرا که هر اسمی، معرف ویژگی خاصی می‌باشد. مثل این که بگوییم این آقا یا خانم، انسان، همسر، پدر یا مادر، معلم یا کارگر، یا سواد، خوش اخلاق و ... می‌باشد.

قُلْ ادْعُوا اللَّهَ  
أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا  
فَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى  
وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُتْ بِهَا  
وَاتَّبِعْ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا

بگو: «الله» را بخوانید یا «رحمان» را، هر کدام را بخوانید، (ذات پاکش یکی است؛ و) برای او بهترین نامهاست! و نمازت را زیاد بلند، یا خیلی آهسته نخوان؛ و در میان آن دو، راهی (معتدل) انتخاب کن! (الاسراء، ۱۱۰)

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى

فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ  
فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ  
نام‌های نیکو به خدا اختصاص دارد، پس او را با آنها بخوانید، و کسانی را که در مورد نامهای او به کژی می‌گیرند رها کنید. زودا که به [سزای] آنچه انجام می‌دادند کفر خواهند یافت.

(الأعراف، ۱۸۰)

قُلْ ادْعُوا اللَّهَ حَقَّ دَعْوِهِ  
وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا  
وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

اسم‌ها، با معانی و مفاهیم خاص خود، معرف و شارح صفات و ویژگی‌ها هستند. پس نباید گفت: وقتی اسم "الله" آمد، معلوم است که باید "احد و صمد" هم باشد و بالتبع زائیده نشده باشد و نزاید و مثل و مانند و هم طرازی نداشته باشد، پس نباید جداگانه بر آنها تاکید شود.

همه انبیای الهی، نبی و "صدیق" بودند اما تاکید می‌فرماید:

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِذْ كَانَ صَدِيقًا نَبِيًّا  
در این کتاب، ابراهیم را یاد کن، که او بسیار صادق، و پیامبر (خدا) بود!

(مریم علیها السلام، ۴۱)

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِذْ وَضَعَهُ اللَّهُ كَتَبًا صَدِيقًا نَبِيًّا  
و در این کتاب، از ادريس (تيز) یاد کن، او بسیار صادق و پیامبر بود.

(مریم علیها السلام، ۵۶)

مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأِنَّهُ صَدِيقٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ أَنْظَرُ كَيْفَ نَبِيًّا لَهُمُ الْآيَاتُ ثُمَّ أَنْظَرُ أَلَيْ يَتَفَكَّرُونَ  
مسیح فرزند مریم، فقط فرستاده (خدا) بود؛ پیش از وی نیز، فرستادگان دیگری بودند، مادرش، بسیار صدیقه (در گفتار و عمل) بود؛ هر دو، غذا می‌خوردند؛ (با این حال، چگونه دعوی الوهیت مسیح و پرستش مریم را دارید؟! بنگر چگونه نشانه را برای آنها آشکار می‌سازیم! سپس بنگر چگونه از حق بازگردانده می‌شوند!

www.x-shobhe.com

بمیرند، اما "شهید" باشند.

شهید کسی است که شاهد بر اعمال دیگران نیز می‌باشد؛ نه این که فقط نظاره‌گر است، بلکه در قیامت خداوند متعال آنان را به عنوان "گواه" می‌آورد. چنان که در دادگاه، "شاهد" به کسی می‌گویند که "دیده" است، نه کسی که "علم" دارد. پس "شهادت" صرف علم داشتن مانند "صادق" نمی‌باشد، بلکه علمی است ناظر به اعمال مردم. در آخرت شخص یا جامعه‌ی گناه‌کاری را می‌آورند و آنها توجیه می‌کنند که به ما خبر نرسید - شرایط مساعد نبود - امکانات لازم در اختیار نبود - به ما گفته نشد ... سپس مؤمنی را می‌آورند که در همان شرایط بود؛ پس این می‌شود "شاهد" بر توجیه و دروغ‌گویی آنان. در دنیا نیز مؤمن "شاهد" است، یعنی الگو و گواهی‌دهنده برای دیگران می‌باشد.

در قرآن کریم فرمود: شما را "شاهد"ی برای بقیه‌ی مردم قرار دادم و رسول اکرم (صلوات الله علیه و آله) را "شاهد" شما نمودم؛ و "شهید" کسی است که این شهادت او، استمرار دارد.

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعَ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَّءُوفٌ رَحِيمٌ» (البقره، ۱۴۳)

ترجمه: و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید؛ و پیامبر بر شما گواه باشد. و قبله‌ای را که [چندی] بر آن بودی، مقرر نکردیم جز برای آن که کسی را که از پیامبر پیروی می‌کند، از آن کس که از عقیده‌ی خود برمی‌گردد بازشناسیم؛ هر چند [این کار] جز بر کسانی که خدا هدایت [شان] کرده، سخت گران بود؛ و خدا بر آن نبود که ایمان شما را ضایع گرداند، زیرا خدا [نسبت] به مردم دلسوز و مهربان است.

خداوند متعال، خودش "شهید" است (إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) - رسول خدا (صلوات الله علیه و آله)، شهید هستند (وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا) - مسلمانان شاهد بر امت‌های دیگر هستند و در بین هر امتی نیز شهیدانی قرار دارند:

«وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَؤُلَاءِ وَتَرْنَا عَلَىٰ الْكِتَابِ تَبَيَّنَاتًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهَدَىٰ وَرَحْمَةً وَبَشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ» (التحل، ۸۹)

ترجمه: (به یاد آورید) روزی را که از هر امتی، گواهی از خودشان بر آنها برمی‌انگیزیم؛ و تو را گواه بر آنان قرار می‌دهیم! و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز و مایه‌ی هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است!

**صالح** - صالح کسی است که "علم نافع" دارد، یعنی تمام خیرها را می‌داند و بدان عمل می‌نماید و چون در "علم و عمل" [دو بال حرکت انسان به سوی رشد]، صالح است، یعنی عملش منطبق با علم نافع و علمش منطبق بر خیرهای (مصالح) فردی و جمعی می‌باشد، به کرامت رسیده و قابلیت "اصلاح" دارد.

**الف** - پس ممکن است که بسیاری صدیق، شهید و صالح باشند، اما "نبی" نباشند. مانند امامان (علیهم السلام) یا حضرت مریم (علیها السلام) که در قرآن تصریح شده که "صدیقه" بودند.

**ب** - اگر چه ممکن است صفات کمالیه‌ی متعددی در یک نفر جمع شده باشد، اما دلیل نمی‌شود که به صورت جداگانه بازگو نگردد. چنان که اسمای حسنا‌ی الهی، همه به او تعلق دارند، به یک حقیقت واحد اشاره دارند، اما هر اسمی (مانند: رحمان، رحیم، علیم، حکیم، قادر، رؤف، جواد، کریم و ...)، معرفت و شناختی را منتقل می‌کند.

در انسان نیز همین طور است. "انسان کامل"، مظهر اتم اسمای الهی است، اما هر توصیف کمالی از او، شناخت دیگری می‌دهد، مانند این که گفته شود: امیرالمؤمنین، امام علی (علیه السلام)، آیت‌الله‌الکبری، اسم الله الاعظم، امام الرحمة، باب العلم نبی و امیرالمؤمنین می‌باشد. پس نباید گفت: وقتی گفتید انسان کامل، یا امام حق، یعنی همه‌ی این ویژگی‌ها را دارد، پس نباید به صورت جداگانه بیان گردد.

انسان‌های مؤمن (با شدت و ضعف در مرتبه‌ی ایمان و عمل)، همه در یک صراط قرار دارند، اما ویژگی‌هایی در آنان برتر می‌باشد.

### نکته:

گاه به حسب شرایط و ضروریات، یک کمالی بیش از کمالات دیگر ظهور و بروز دارد. به عنوان مثال می‌گوییم: امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، برخوردار از علم نبی اکرم و رسول اعظم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) بودند و ایشان به "عدالت" مشهور هستند؛ خب مگر مابقی اهل عصمت (علیهم‌السلام) چنین نبودند؟ یا امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) را به "حلم"، امام حسین (علیه‌السلام) را به "شجاعت" و امام سجاد (علیه‌السلام) را به "عبادت"، یا امامان باقر و صادق علیهما‌السلام را به "علم" می‌شناسیم. خب مگر مابقی چنین نبودند و همه نور واحد نیستند؟! چرا، بلکه به حسب شرایط و حکمت‌ها، یک اسم (صفت) بیش از بقیه تجلی و ظهور داشته است.

آیا می‌شود گفت که پس چرا صفات و ویژگی‌ها را جداگانه نام برده و یاد می‌کنیم؟! هر اسمی، معرف کمالی از کمالات می‌باشد که اسم دیگر، آن تعریف را به صورت خاص ندارد؛ اگر چه لازم و ملزوم یک‌دیگر باشند.

\*\*\*- پس هر چند که مؤمن، صدیق و شهید و صالح باشد، اما هر اسمی، بیانگر ویژگی خاصی می‌باشد و شأنی از شئون را معرفی می‌نماید.

**مشارکت و هم‌افزایی** (سؤال کوتاه و نشانی لینک پاسخ، جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی)

در وصف چهار گروه نعمت داده شده (نسین، صدیقین، شهدا و صالحین)، مگر راستگویی صفت صالحین نیست، پس چرا جداگانه بیان شده؟

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/۷۸۹۲.html>